

١٨٨/ع



بنیاد محقق طباطبائی  
نسخه ١٨٨/ع



٨٤٥



بنیاد محقق طباطبائی  
نسخه ١٨٨/ع

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

هو المسمى بالعلم  
الملك في عام ١٣٠٠ وانا خادم الحرمين الشريفين  
الملك محمد بن عبد العزيز بن عبد الرحمن بن فيصل  
ابن محمد بن عبد الله بن فيصل  
الملك في عام ١٣٠٠  
ابن محمد بن عبد الله بن فيصل

کتابخانه مشکوة  
شماره ٨٤٥  
هدیه آقای سید محمد مشکوة به انشکله تهران  
پهمن ١٣٢٨/



[شرح دعا الیه فی شرح دعای صغری قریشی] در ص ۸: ۱۹۲ که مقصود لاس و عزری یا ابوبکر و عمر است (ذریعہ ۹۱۰) -  
 فارسی تالیف مهدی بن علی اصغر بن یوسف قزوینی است که بنام سلطان حسین صفوی (۱۱۳۵) نگاشته است. آغاز: سپاس و ستایش  
 در آغاز کتاب گفته: چون کتاب «دلیل الدعاء فی شرح علی الحیاء» را تالیف می کرده به شرح این دعا رسیده <sup>جینا</sup> دیده است که از اجداد باگترش  
 گزارش دهد (ص ۲) او گوید: در شرح این دعا کتابی بنام «شرح الولاد» نیز نزد اوست (ذ ۱۱: ۲۳۶) باریک شرح عربی دیگر پس بعد دید که شرح  
 خود را به فارسی بنگار د. آزاد در حد اصل به شماره فقرات <sup>و جلد های</sup> فهرستی برای آن ساخته در ۵ باب در هر باب مطالبی ذکر می کند و  
 معیری می کند که در کدام اصل کتاب و کدام ص یاد شده است! تاریخ پایان دادن به آن چهارشنبه ۱۳ ح ۱۱۱۶ - ۱۱۱۶ هـ بوده است (ص  
 نسخه حاضر عکس فنی مشکاة (دانشگاه ۱۳۵۵) است در ۱۱۲ (ص ۱۷۷) پایانی یافته است.  
 ترجمه عربی این کتاب در ذریعہ ۴: ۱۰۲ یاد شده است. احوال مؤلف در اصل الاصل (۳۰۸: ۲) آمده است و ذریعہ ۴: ۶۶۴

فهرست دانشگاه مزبونی ۱۱۲-۱۱۵

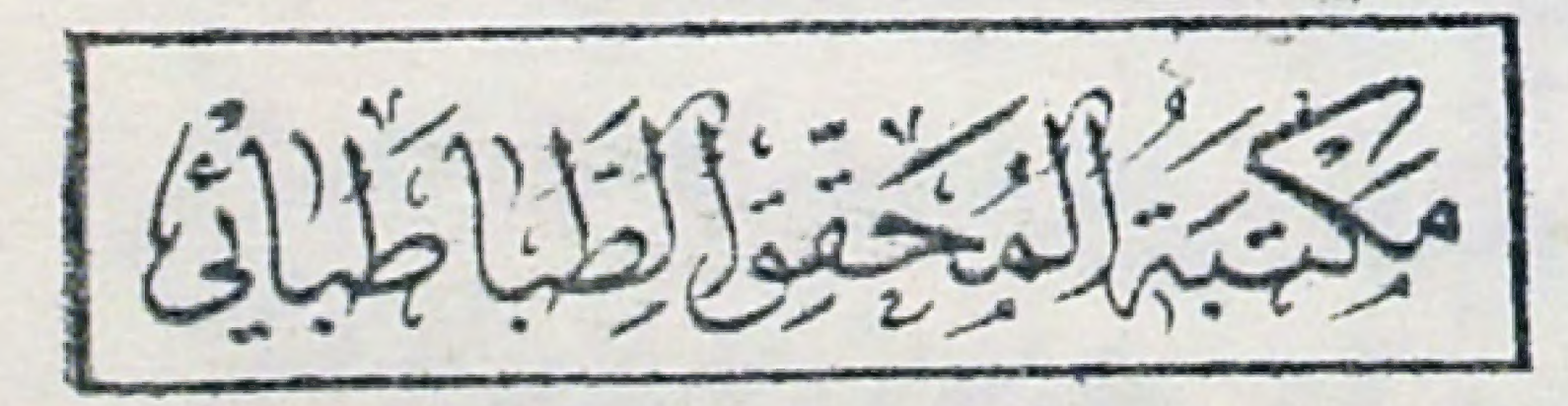
سال تالیف ۱۰۸۸ در ۲۰ ص آمده است.  
 دفاع از علاء و شعر ایشان ص ۵



بنیاد محقق طباطبائی  
 نسخه ۱۸۸/ع

۱۹۹۵  
 زنده

مانند این کتاب است:  
 (تسمی غیشی در شرح دعای صغری قریشی) [ذریعہ ۲۴: ۱۵۶] از میر سید علی بن مر قضا طبیب در خولی موسوی. صاحب تذکره در خول  
 آغاز: [الحمد لله الذي رفع... الناجين] آخر: [چون قلم میبست رقم در اینجا رسید... خواننده ملال نگردد] تالیف محرم ۱۱۶۶  
 نسخه ها: ۱- مهدی شرف الہی خط علی محمد در خولی ۱۳۵۸  
 ۲- لفرانہ شیرازی تبریز ۲۹۴ ص





عرفه الله و ابرار من جنت نشانی بخیر است و را بکمال کشته و قهرمان سلطنت و جلالت آن خدای عز و جل را در پیشگاه  
 خاطر سنان را بنوعی بر نوشته که الحمد لله و المنة و ربین مرز و بوم کسب است با کفایت و عدم کم و دیده و انظار و طایفه  
 با غیر دست تقدیر کونا کرده و باده صفت هم بخود در دیده اند و فاطمة قاطین ایندیار خصوصاً سادات عالی تبار و فضلا  
 و علما و صلحا و ابرار مشمول احسان انعام عالم آن بهمانند بر فاه حال و فراغ بال مشغول دعا و دوام دولت بدو است  
 لهذا نسبت کثرت این نعمت عظمی و موهبت کبر در طریقی بیان و فایده مرموز درین دعا و شرح حقایق مکنونه  
 درین کتب گران بهای اجماعی تفریح بولای و تفسیر حال اعدای بد رجاء و اتق و امید صادق است که تو آن بر و کا  
 فرخنده اند از آن ظلال تدوین بین عاید کشته کمرین برکت این نوالا و تبرادر عداد مخلصان در آید اما چون آن  
 مقام کجایش بسط طام نداشت در اینجا ترجمه تحت اللفظ را گذاشت و بر دست بهمت الزام نمود که بعد از فراغ از  
 کتاب بعون الله الودود و تخریر شریعی بدو برادر از دست از موزات این دعا و متین منوطا بملک ساز  
 و در هر مقام که دلیل بر مدح و امانت حضرت علی و آل او علیهم الصلوٰة و السلام یا سبلی بر ابر قریح و ملائت خلفا  
 بد کمال علیهم السلام به بالدیال و الا یام یارب بکستور برادر کتب معتبره و سنی و شیعه مطهر باشد قیام و  
 اقدام نماید و بر طبق مروت و انصاف اظهار حق کند بلا اعتساف هر چند که در بعضی ابواب بعضی شیوه معتبر  
 از اطاعت الله جل و اجدی من یشاء الی الصواب و الحق و بنا بر این که امید و ابر بر کرم حضرت بار خدای  
 اینست که بخیر توفیق انجام انعام را انعام فرماید که در دین داعی برود و خیر اصدقا و ورعی و سید و  
 در زمره سعد باشد این شرح را در آخر العالمین فی شرح دعا و نصیحتین نماید و آنرا شتمل بر مقدمه و یک  
 مقصد گردانید است و الله که بمقتضای التفویض علی ما یجوز فایز شود و بعد و مدعی و الله المرحمی مقدمه و فصل اول  
 که برابر طالب بصیرت در این مقام ضرورت اول در فضل این دعا و عظیم شایان در مصباح کفر و نور  
 این عکاس مروت که حضرت علی علیه السلام از او قنوت و تر یا در عقب صلوات علی اختلف الزوایا  
 تلاوت نموده و در فضل آن میفرمود که کسی که آنرا بخواند چنانست که جهاد کرده باشد در خدمت رسول اللین  
 به هزار هزار تیر در بدر و واحد و خیل انتهی و چون مطلق لعن بر اعدا و دین و خصوص لعن بر ابر و عمر شقاوت  
 این ثوابت جلیل دارد چنانکه تفصیل آن در اصل چشم میاید و این دعا را اجابت انما مشتمل است بر  
 هر دو مدعی میباید داعی یا این دعا را ای آنها نیز باشد و دو صاحب سجده الا نوار رحمة الله الغفار در باب  
 قنوت کتاب الصلوة این دعا را مذکور ساخته و در بیان آن بنقل افادای که بخاطر فاضل و ابرار و اسعد است

دقت نظر  
 در این باب  
 قنوت افادای

کتاب الصلوة فی الاوقات

بدانها هر جمله اندک در توضیح این دعا رسیده و از این شرح الوافی شرح الدعا نموده و بهر آن نزد فقیر برین دعا  
 حسی است که اسم مصنف و مصنف آن مذکور نیست اما اگر چه بحسب عبارت مبسوطه از شرح الوالی بنماید لیکن چون از  
 نسبت آن دست لغو نه زیادت بر آن ندارد و بحتم که مافی البحار مختص گنجد باشد بالجمله بنا بر اینکه هر دو مدعی و مختص و باین  
 وجه است بسیار کم تر بود و خامه اخلاص شامه در اینجا بهما تقدیر قنوت نموده بلکه بمقتضای شریعت و بهر سبب جایز تفصیلا  
 مستوجب نیاید الجمله برابر رعایت حق شارح در مقدمه حسب نسبت مذکور گردید و در ذیل هر فقره که کلامی مفید از او  
 نظر رسید اصل با خلاصه از این رشته تفریر و تخریر شد و شرح مختصرا علی عامل الله بلطفه المحفی و الحفی و الحفی و الحفی  
 الا من در بیان حال این فاضل کتب الشیخ اسعد بن عبد القاهر بن اسعد الاصفهانی ابو الشافعی کان عالما  
 فاضلا و محققا له کتب منها کتاب شرح الوالی فی شرح الدعاء و کتاب توجیه السؤالات فی حل  
 الاشکالات و کتاب جامع الدلائل و مجمع الفضائل و غیره و کتب بروی عنده علی بن موسی بن طلوع  
 و قرأ هذا المحقق نصیر الدین طوسی و مبین بن علی الجرجانی و انقیس بن سیم و چون در کتاب احقاق الحق بنامه  
 و سنی بسیار با شوق مذکور شده بنقیر است که بعد از آنکه نسبت سلطنت ایران حجتش آن رسیده باشد و حقایق  
 کما صاحب اخلاق فرخنده او را بنو سلطان خدایند که محمد بن ارغون خان بر باقیار خان نام و در سلک پادشاهان  
 عقل انکسار داشته و در سل منقصد و بهر لوی و الا یفر و ما تقریای افراشته او را سلیمه او و یایل بطریق سنجو  
 و ای صنف لوی و تانیا بسبب طمع بر فساد آن اعتقاد بدینست فقی که شناسا پیش کمر از مذ هب خفنی است غنیمت  
 و نالان توفیق خالق بلاد و عباد و خود را از الجاح و عناد متخی و بنو بر تصحیح عقاید صحیح متخی ساخته فدوا را باب رسد او  
 اسوه اصحاب استعداده و حجة انما تده علی العالمین شیخ حسن بن یوسف بن المطهر الحلی الملقب بالعلامة شکر الله علیه  
 الجلیل و اعطاه الله الاموال الجلیل را طلب نموده و جمعی از مشاهیر علماء سنی را که در پای تخت انور و زنجب حاضر بودند  
 بمباحثه با علامه در تحقیق مسئله امانت امر فرموده بعد از مباحثات طرفین و وقوع مکالمات فیما بین حکم آن پادشاه  
 مؤید من عند الله علامه را غالب و علامه را مغلوب یافته از مذ هب شیخ شافعی نیز رونافه حان غایت کتاب  
 نفرت ندیده است بهر نه عشره معطوف و بهمت و الا نمت بر ترویج طریق حق حضرت خیر البریه معروف داشته باقی  
 ایام سعادت ختام را بسلیقه و طریقه انکه انشی عشره علیهم السلام الی یوم الحشره انجام رسانیده برکت آن پادشاه و الا انما  
 جمع کثرت از علماء اعلام و فوجی خطیر از رعایا و عساکر نفرت فرجام که انصاف با نفاذ شد دست از مذ هب بطل  
 سنیان برداشته است بر ترویج این مذ هب و حکما شند بالجمله باین تقریر علامه علیه الرحمه کتاب کشف الحق و تفریح



بنیاد محقق طباطبائی







تصنیف نموده و آیات و روایات و آثار معتبره را از آنجا که مستند است جمع و تالیف نموده و چون در آن  
 او ان احصای از علماء سنی را تا به توان آن نحو که از اثره انصاف بپروان گذارد و در رد آن شبهه و شک که  
 سنیان ارباب اعتساف است بمیان آوردند احوال و مشیقه آنها غریبه نشاید گشته و تا سال هفتصد و شصت و شش  
 که در تاریخ فوت سلطان ابو سعید بن ابی بنو سلطان است احوال بر این منوال گذشته و بعد از آن نوبت ثعلب  
 ملوک طویلفرجه و بنو سنیان شد و در شیوع نموده و سال هفتصد و شصت و شش بمیان میامد تا آنکه  
 جناب خالق البریات در آن بادشاهان رضوانه تعالی صغویه لازالت و در شهر سمرقند از طه و القام علیه السلام  
 و حجت ابرار حضرتان مجد و مقرب و مظهر شیعان و مؤمنان گردیده و در سال هفتصد و شصت و شش در آنجا  
 بنو و آل و ادبار و مکتب ارباب لغاف و ضلال بود فضل و روز بهای آن بجمعه سنیان فضل و شیر از و صفات شریف  
 ثعلب در تعصب دیده بصیرتش از راه حق کور و زور خلفات و تسویات ارباب ضلال است خودش را مغرور ساخته و با غفلت  
 علم مخالفت با علامه را افراخته و در رد و کتب نهج الحق که از ابطال نهج الباطل نام گذاشته و با و  
 و تشکیکاتی را که از کتب عامه بر جبهه در آن اینها گشته که با هر یک از تفوئات علامه از کتب عامه از معرکه و کام  
 که لغزین بیت شنبه لکلی شیش در تا و بولات رکیکه خویش او بخند و بعد از آن سنیان و استعدا و ایند و با رفیع  
 در زمان نواب معنی القاب کیستی نشان عکاس المومنین الصغیر بهادر خان اسکندره و المومنین جهان  
 مؤید من عند الله قاضی نور الله طالب شاه و جعل الخیر منواه که از علماء شوشتر و در رتبه دانش و هنر از امکان  
 بیشتر و شتر است کتاب دین ب تصنیف نموده و بهر یک از آنها یکی از کتب فقه اصحاب تزییف نموده اول  
 صوارم مهره در جواب صواعق محرقة دویم مصاب النومی در رد فو افضل از و افضل بیوم احقاق الحق در  
 رد ابطال نهج الباطل و تصنیف آخر در سال هزار و چهارم در بلده اکره بود و با غفلت کفره هند او را شریف نموده  
 با جمعه خط طریقه حمیده ابن برگزیده در احقاق الحق است که او را کلام علامه ثانی نسخی فضل روز بهای نامد کور  
 و ناشارد در کلام فضل بنقل افادت خود و سایر علماء اعلام می برد از و لهند این فیه در مواضع تقریر و الا است  
 صریح علیه السلام و تحریر می عن خلفاء اتفاق تخمیر جنیم مقام بنقل خلافت خود در احقاق الحق بود جایکا پروخت و  
 اضافه بر اینها از احادیث ائمه کرام علیهم السلام و افادت علماء اعلام قدری را که اہم نموده و در مکان مناسب آن مذکور  
 ساخت و زیاده بر اینها اگر کسی بخاطر قاصر رسید و در محل خود بعضی رسانید بامید آنکه اگر اصدقا و ارجمند از ائمه  
 یابند بدعا خیر بر دازند و اگر خطا بینند با صلاح از خود را مجبور و فقیر رسد و سازند و التوکل فی الکل علی



بنیاد محقق طباطبائی

معاذی السبلح بهار بعد از آنکه این کتاب حسب المهور بهر ایه انجام پوشید و فواید و فوائد بسیار در آن مندرج گردید و  
 فایده خلیه که فهرستی که جامع اکثر مقاصد همه آن باشد فخر شود و هر صنفی از ادب متنازه آن در ذیل عنوانه و در این مختصر  
 کرد و تا طالب فحله اطلاع بر مطالب آن بهر کند و هر که ام را که خواهد بهر است بانه لند ایند عار الصد اصل  
 منقح کرد و در دانش هر مقصد بر محمل از باقیم آورد و همان محمل را درین فهرست مذکور ساخت و بنقل عد و منقح  
 بر آن بسری بر دخت اگر در هر کتاب او را و اوراق لند و دو عدد و ورق بر روی هر مطلبی مرقوم شود و جدا آنکه آن  
 اسهل گردد و این فهرست شتمین است باب و علی الله التوکل فی المبدأ و المآب باب ۱ در احوال خیر  
 اشتمال حضرت خاتم الانبیا علیهم السلام و آله الخیر و التنازه و بیت سنیان حضرت محمد و احمد و محمود و حامی علیه السلام  
 ۱ نسبت یوش از جانب پد نا آدم علیه السلام ۲ البضا از جانب پد پد رش عبد الله ۳ مادرش آمنه ۴ جدا خدش علی  
 که و می علی علیهم السلام ۵ زمان و مکان و بابتدا و حمل و تکلیف و غیره ۶ دفع انگار که متوجه است بر مدت حمل او ۷  
 موله بر سیکر روز موله او و از دهم ربه الا است ۸ توجیه حدیثی که صحیح است در اینکه موله او بمقدیم بیع الا است  
 ۹ نکته شریعت بمقدیم ربه بموله او ۱۰ بعضی وقایع غریبه که بعد از تولد او ظاهر شد ۱۱ شش من طبعه دل او را ۱۲  
 شیر و اول ابوطالب را ۱۳ بعضی حالات سیمت سات او ۱۴ اقوال در سبک آنحضرت قبل از بعثت بکدام شریعت عمل کرد  
 ۱۵ وصایت او نسبت بعد علیهم السلام در سبک لکلی نامعت و دفع اشکال از آن ۱۶ بیان آنکه ابوطالب را آنحضرت تحت  
 بنود ۱۷ عده شهر حبس لعنت او ۱۸ تشخص روز بعثت او ۱۹ اثبات رسالت او بر همه خلایق بکرمه قل یا اهل  
 الکتاب تعالوا الی کلمه سوا بیننا و بینکم ۱۹ و بکرمه و ما امر سلیمان الی کافه للناس ۲۰ معجزات او ۲۱  
 خصایص او ۲۲ انکساره و جهنم ختم او بان ۲۳ لایب هجرت او از مکه مدینه و بعضی وقایع آن سفر ۲۴ روز هجرت او ۲۵  
 عزم محرم سال هجرت او ۲۶ روز رسیدن او به مدینه طیبه ۲۷ سال حج الوداع ۲۸ حکایت زیارت عکاشه منسوب به او  
 در مرض الموت ۲۹ روز وفات او ۳۰ بیان وضع قبر او و قبر ابی بکر و عمر و سایر بزرگان و در ذکر صلوات بر پیغمبر و آل انبیا علیهم السلام  
 مختصر صلوات بر او ۳۱ فایده صلوات بر او ۳۲ ادب صلوة بر او ۳۳ وجوب صلوات بر او و مواقع آن ۳۴ استحباب صلوة بر او  
 صلوة بر آنحضرت و در جمعه روز جمعه ۳۵ ثواب جمیع آن پیغمبر با شری و در صلوات و عقابت آن ۳۶ مذمب سنیان  
 در صلوات بر آل ۳۷ استدلال بر وجوب صلوات بر آل در نماز کجاست معراج ۳۸ اعتراف غنی با یک نماز بدون صلوات بر آل  
 حج نیست یا نقل اقوال در جواز فضل علی در میان پیغمبر صلی علیه و آله و آل و در وقت صلوات با کسیوم مذکور لعن طاعین  
 علی لعن غرض از لعن دفع اشکال از لعن طاعین ۴۰ ثواب لعن مطلق طاعین ۴۱ ثواب لعن بکرمه و عمر ۴۲ ثواب

بسم الله الرحمن الرحیم  
 فصل اول  
 در اصول

در او



باس  
جبر سارح

اعن برآی بکرا نکته تخصیص الی بکرو نم ملعن در عدد را بنده و تقاضا فلان عن ثمان دغا ۱ جمعه که لعن برآی بکرو و غیر  
مبکنند و در خبر این آسمان و زمین اند ۲ و در خبر این آسمان و زمین اند ۳ و در خبر این آسمان و زمین اند ۴  
جمع کردن حضرت علی علیه السلام از بعد از رحلت حضرت پیغمبر ۵ و نمودن مردم ۶ جمع کردن صحابه از ۱  
جمع کردن غنم از ۱ عدد و قرآن از ۱ عدد و آیات قرآن بحسب سوره ۲ و آیات عدایا  
قرآن که احوال در دست مردم است ۳ اقوال در تحریف قرآن و زیاده و نقصان در آن ۴ تسمیه و بدل  
قرآن بقرآن ۵ بعضی آیات که تحریف آنها شده ۶ تغییر که در آیه گنیم حیو امه داده اند ۷ سوره ای که  
بعضی آنها اسفا شده ۸ دلیل بر سبک و برتری صدایه از قرآن تحریف و تغییر و تبدیل یافته ۹ اوله قائلین  
باینکه از قرآن خبر ساقط شده و از انجمله است تشکیکات صاحب فوافض از و افض و رد هکلی آنها ۱۰ توجیه بیکدیگر  
از قرآن خبر ساقط شده و از انجمله است تشکیکات صاحب فوافض از و افض و رد هکلی آنها ۱۰ توجیه بیکدیگر  
آیه الکرمی بر و افض و رد آن ۱۱ اسفا طبر که در آیه الکرمی شده ۱۲ فضل خواندن آیه الکرمی در سوره و قوت از  
سب و بیان آنها ۱۳ آیه نور بقره و بیان آنها ۱۴ سنان نزول سوره برات ۱۵ قوت و قوت  
قل هو الله احد ۱۶ ترتیب سوره قرآن بحسب ترتیب اوله قائلین ۱۷ امر بقرات قرآن بدستور منوولا با عیسیم در  
احوال حضرت یطهر علیهم السلام و صحابه ۱۸ زمان تولد و مدت عمر آن علیها خاتمه ۱۹ دلیل عصمت و  
۲۰ نزول آیت و آت القری حقه در شان و ۲۱ نزول او با علی علیه السلام ۲۲ تلاوتش الی بکرو و عمر تزویج  
او را و جهته عدم رضا حضرت پیغمبر ۲۳ بیان آنکه پیغمبر فکر را با و بخند نمود ۲۴ جهته عطا پیغمبر  
فکر را با و ۲۵ سبب آنکه او فکر از حیثیت میراث طلب نمود ۲۶ جهته اینکه حضرت علی علیه السلام رد فکر  
بحسب آنکه با و نموده ۲۷ وجه تسمیه فکر باین اسم ۲۸ نام حصار ۲۹ حدود آن مطابق طریقه خاصه  
موافق سبب عامه ۳۰ تحقیق آنکه فکر از جمله فی ابوه مانده ۳۱ روای بکرو فکر را بطریقه منع عمر از آن ۳۲  
رد فکر از حضرت علی و عباس ۳۳ رد تفاسیر فکر از حضرت امام حسن علیه السلام ۳۴ عزم مهد عتبات بر و  
فکر بحسب نام موسی کاظم علیه السلام و پیمان شدن از آن ۳۵ رد عمر بن عبد العزیز فکر را با و داد و طهر علیهم السلام  
۳۶ غصبت بر بن عبد الملک فکر را ۳۷ غصبت و و انقی فکر را ۳۸ رد مامول فکر را با و داد و علی علیه السلام  
۳۹ انتفاع مردان فکر را ۴۰ باب ششم در فنی امانت شرط و علامات آن مزارات ۴۱ اقوال  
در وجوب نصب امام ۴۲ شروط امانت نزد شیعه ۴۳ شروط امانت با غیره ۴۴ طریق تعیین امام

با  
رجح

طریق شناختن امام ۱ عصمت امام ۲ عدالت امام ۳ تجوز بعضی سنن فسخ و جعل بر امام و رد شبهه بان بعضی ۴  
اعتراف صاحب کتاب بعدم جواز فسق امام ۵ صفات و خصایص و علامات امام ۶ بیان خلف امام ششم ۷  
جایگاه امام ششم و درستی خروج امام از آن ۸ احوال امام در وقت تولد ۹ احوال امام در وقت سید  
بزرگه امانت ۱۰ استدلال بر اینکه امام باید ظلم نکند و باشد بکرمه و انبیا و اهل الطایفین ۱۱  
۱۲ علیهم السلام ۱۳ دلیل بر اینکه امام باید ظلم نکند و باشد بکرمه و انبیا و اهل الطایفین ۱۴ و بعلت نوح و جبرائیل  
و با صحابه و آل عباس طریقی استخراج اسامی آن از ذریه و بنیات کرمه انبیا و اهل الطایفین ۱۵  
عنه که الرجس اهل البیت و بطریق تطایر ائمه اکرام الله تعالی اصحاب را با نده و پشت ۱۶ امانت  
این نسبت بحسب ۱۷ استدلال بر امانت ایشان باین فاسلو اهل الذکران گفته لا تعلمون ۱۸ و بانه  
المرئیه الذین بدلو انعت الله کفر ۱۹ و بانه گفته خیر امه اخراج للناس ۲۰ و بانه انما یزید الله  
لیدهب عنکم الرجس یحییهم لقرع ۲۱ و بانه قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربه ۲۲ و بانه  
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ۲۳ اعتراف بعضی سنن با سبک مراد با و اول الامر در سنن  
مطلق صاحب فنیانیت ۲۴ استدلال بر امامت ایشان بحسب تعویج ۲۵ بیان عزت بنی ثم و نقد  
هر یک از ائمه علیهم السلام ۲۶ بیان خلق سنن از سوره ۲۷ اوله اینکه حضرت امام حسن و امام حسین  
صلی الله علیه و آله نسبت رسول القلیین ملا الی فضیلت ۲۸ دفع شبهه بعضی فوارج بر سبک ایشان فرزند پیغمبر نیستند ۲۹  
قول بعضی سنن با سبک مبارک حضرت امام حسین علیه السلام نقل نه تبعیه شده ۳۰ اعتراف سنن با سبک حضرت  
امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام مد فونند در تبعیه ۳۱ بشارت حضرت  
پیغمبر صلی الله علیه و آله بر سبک حضرت امام محمد باقر ۳۲ روز و بقات حضرت امام حسن و امام حسین و انتقال  
امانت بحسب صاحب الزمان ۳۳ انتفاع عتبات حضرت در زمان غیبت ۳۴ استدلال بر سبک حضرت  
طریق بر بنیاد کرمه و عدالت الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم ۳۵ احوال حضرت بعد از  
ظهور ۳۶ اشعار بر سبک شهادت و از نه با سبک ائمه علیهم السلام علم خود را بپیکر و ندان ۳۷ باب ششم در بعضی خلاف  
بسمت شیخا حضرت علی بن سجاد علیه السلام وجه تسمیه و بعلی ۳۸ و بزرگ ۳۹ و بعلت نوح و جبرائیل و عظیم  
۴۰ و ببار الله علیه و بسبب انبیا و اهل الطایفین ۴۱ و بامیر المؤمنین ۴۲ عدم جواز اطلاق امیر المؤمنین  
بر غیر علی و در غیر مقام توبه ۴۳ نسبت لقب از جانب پیغمبر با دم الی البشیر ۴۴ نسبت اولاد از جانب پیغمبر با دم الی البشیر

با  
رجح



















لعن بر او سه غیره **۱۸** منور وانی **۱۷** طعن لیدن عقبه آن جاء که فاسق **۱۸** اطلع وایه افکار و  
 کفران فاسق **۱۹** لعن و نشر بر وجه رکعت کردن غار طبع **۲۰** یزید بن حویند **۲۱** است نزد هم در بین بعض  
 آیات که تعریف اند در کتب کورنده تقریبات و فخر و من خلعت و جیدا و جعلت له الامم و انبیین  
 شهوفا **۲۲** نالی غنانه لیصل عن سبیل الله **۲۳** الامم الذی یخاف ابایا فان عصیته **۲۴** اتخذوا  
 و جهادهم **۲۵** ابایا **۲۶** او هکذا سقر لا یبقی الا ذلک و احاطه البشر علیها تسعة عشر **۲۷** او احاطه اللغات  
**۲۸** و اعلموا انما اعظم من شیء فان الله خمسة **۲۹** و من یقترب حسنة تزداد فیها حسنا باساق **۳۰**  
**۳۱** اندک که الله فی معاطن کثیره **۳۲** ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین **۳۳** و جعلنا که شعوبه  
 قبایل لغا **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**  
 و بهما و لا یبذل **۱۰۱** **۱۰۲** **۱۰۳** **۱۰۴** **۱۰۵** **۱۰۶** **۱۰۷** **۱۰۸** **۱۰۹** **۱۱۰** **۱۱۱** **۱۱۲** **۱۱۳** **۱۱۴** **۱۱۵** **۱۱۶** **۱۱۷** **۱۱۸** **۱۱۹** **۱۲۰** **۱۲۱** **۱۲۲** **۱۲۳** **۱۲۴** **۱۲۵** **۱۲۶** **۱۲۷** **۱۲۸** **۱۲۹** **۱۳۰** **۱۳۱** **۱۳۲** **۱۳۳** **۱۳۴** **۱۳۵** **۱۳۶** **۱۳۷** **۱۳۸** **۱۳۹** **۱۴۰** **۱۴۱** **۱۴۲** **۱۴۳** **۱۴۴** **۱۴۵** **۱۴۶** **۱۴۷** **۱۴۸** **۱۴۹** **۱۵۰** **۱۵۱** **۱۵۲** **۱۵۳** **۱۵۴** **۱۵۵** **۱۵۶** **۱۵۷** **۱۵۸** **۱۵۹** **۱۶۰** **۱۶۱** **۱۶۲** **۱۶۳** **۱۶۴** **۱۶۵** **۱۶۶** **۱۶۷** **۱۶۸** **۱۶۹** **۱۷۰** **۱۷۱** **۱۷۲** **۱۷۳** **۱۷۴** **۱۷۵** **۱۷۶** **۱۷۷** **۱۷۸** **۱۷۹** **۱۸۰** **۱۸۱** **۱۸۲** **۱۸۳** **۱۸۴** **۱۸۵** **۱۸۶** **۱۸۷** **۱۸۸** **۱۸۹** **۱۹۰** **۱۹۱** **۱۹۲** **۱۹۳** **۱۹۴** **۱۹۵** **۱۹۶** **۱۹۷** **۱۹۸** **۱۹۹** **۲۰۰**  
 سنه فائمه **۱** معنی حی علی خیر العمل **۲** معنی ترک کثیرا که پیغمبر در شان کسی فرمود که از او و عواید و خلف ماند بود  
 معنی حدیث بشری اکثر و من الصلوة علی فی اللیل الغراء و الیوم الازهر **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**  
 نزع فریة استجاب بند مرتبه صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله در شب جمعه و روزان **۱** سننی که عبادت طلب هم رسانند  
 اسلام باقی ماند **۲** استجاب آن کرسی تلاوت کردن در سه وقت از شب تا صبح آنجا که استجاب بر پیغمبر و  
 تسبیح و تکرار در وقت راست داشتن **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**  
 بدینها را حقیقت در نماز **۱** ادب و اخلاق و بیبیه بر طبق خاصه عامه **۲** نماز و تکرار ادب و سجده بعد از وتر  
 و تفصیل آنجا **۳** نماز حاشا **۴** نماز تراویح **۵** سخن گفتن در نماز قبل از سلام **۶** امور که مبطل نماز نیست  
 امور که نماز باطل می شود **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**  
 دلیل وجوب خمس خبری که خمس آنها را باید داد **۱** طریق تقسیم خمس نزد خاصه عامه **۲** معنی طلال شمر در عامه  
 احکام فی و الفال **۳** طریق انبیا و سلف و غنیمت **۴** نماز کردن پیغمبر بر میت فرض دارنا و فی قضای کفر  
 و اقسام خمس **۵** مذمت زینب و کرم **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**  
 در آن اقسام عتیه **۱** دلیل بر آنکه در پیش شروع مواخذه بر فراموش کردن نیست و در تراجیع سابقه بوده **۲** مراد با  
 کثیر در نماز **۳** کرم و زینب و ولایات آن **۴** دلیل حلیت متعززان و بطلان شبهات حرمت آن **۵** دلیل  
 حلیت تعزیر و بطلان شبهات حرمت آن **۶** دلیل جواز کفاح زنی که مطلقه پیغمبر خوانده نماند باشد **۷** جواز تعدد و کما

عن در وقت ضرورت **۱** مسکن کج گذاشتن **۲** دفع شکاری از امر کردن بنی **۳** بقتل صبح قبلی مجروح و او را بکشت  
**۴** اقسام کفاح ذات محمد **۵** اقسام کفاح زبان جاهلیت بر خیم اهل سنت **۶** مذمت قطع رحم **۷** اهل سنت  
 اند **۸** عدل **۹** علم میراث برده می شود **۱۰** عدل **۱۱** عدل **۱۲** عدل **۱۳** عدل **۱۴** عدل **۱۵** عدل **۱۶** عدل **۱۷** عدل **۱۸** عدل **۱۹** عدل **۲۰** عدل **۲۱** عدل **۲۲** عدل **۲۳** عدل **۲۴** عدل **۲۵** عدل **۲۶** عدل **۲۷** عدل **۲۸** عدل **۲۹** عدل **۳۰** عدل **۳۱** عدل **۳۲** عدل **۳۳** عدل **۳۴** عدل **۳۵** عدل **۳۶** عدل **۳۷** عدل **۳۸** عدل **۳۹** عدل **۴۰** عدل **۴۱** عدل **۴۲** عدل **۴۳** عدل **۴۴** عدل **۴۵** عدل **۴۶** عدل **۴۷** عدل **۴۸** عدل **۴۹** عدل **۵۰** عدل **۵۱** عدل **۵۲** عدل **۵۳** عدل **۵۴** عدل **۵۵** عدل **۵۶** عدل **۵۷** عدل **۵۸** عدل **۵۹** عدل **۶۰** عدل **۶۱** عدل **۶۲** عدل **۶۳** عدل **۶۴** عدل **۶۵** عدل **۶۶** عدل **۶۷** عدل **۶۸** عدل **۶۹** عدل **۷۰** عدل **۷۱** عدل **۷۲** عدل **۷۳** عدل **۷۴** عدل **۷۵** عدل **۷۶** عدل **۷۷** عدل **۷۸** عدل **۷۹** عدل **۸۰** عدل **۸۱** عدل **۸۲** عدل **۸۳** عدل **۸۴** عدل **۸۵** عدل **۸۶** عدل **۸۷** عدل **۸۸** عدل **۸۹** عدل **۹۰** عدل **۹۱** عدل **۹۲** عدل **۹۳** عدل **۹۴** عدل **۹۵** عدل **۹۶** عدل **۹۷** عدل **۹۸** عدل **۹۹** عدل **۱۰۰**  
**۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**  
**۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**  
**۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**  
**۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**  
**۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹**







بِهِمَا فَعِظْهُمَا وَتَنْبِيْهُمَا وَخُلِدْهُمَا فِي سَفَرٍ وَمَا أَمْرُكَ مَا  
 سَقَرًا تَبْقَى وَلَا تَذْمُرُ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ بَعْدَ دَوَّلِ  
 سَكَرَاتِهِ وَحَقَّ اخْفَوهُ وَصَبْرٌ عَلَيْهِ وَمُؤْمِنٍ  
 اِرْجُوهُ وَمَنَافِقٌ وَلَوْ وَبِئْسَ اِذْ وَهْ وَطَرِيدٌ اَوْ وَهْ  
 وَصَادِقٌ لِّهْدْوِهِ وَكَافِرٌ خَسِرَ وَهْ اِمَامٌ قَصْدٌ  
 وَفَرْضٌ غَيْرُ وَهْ وَاشْرَانُكَ رَوْهْ وَشَرَّ اُثْرُوهْ وَدَمِ  
 اِرَافِقُوهْ وَخَابِرٌ بَدَلُوهْ وَكَفَرٌ اِدْعُوهُ وَحَكْمٌ قَلْبُوهْ  
 وَارِثٌ عَصْبُوهْ وَفِي اِقْتِصَاحُوهْ وَحَتَّ اَكَلُوهْ وَ  
 خَسِرَ اسْتَحْكُوهْ وَبَاطِلٌ اَسْأَسُوهْ وَجَوْرٌ اِسْطُوهْ وَيَفَاقِ  
 اَسْرُوهْ وَهَذِيرٌ اُخْمِرُوهْ وَظَلَمٌ اَشْرُوهْ وَوَعْدٌ اُخْلَفُوهْ  
 وَامَانٌ خَانُوهْ وَعَهْدٌ اَنْفَضُوهْ وَحَالٌ اَحْزَمُوهْ وَحَرَامٌ  
 حَلَالُوهْ وَبَطْنٌ اَفْقُوهْ وَضَلَعٌ اَقْوَمُوهْ وَصَلٌ مَزَقُوهْ  
 حَالٌ مَزْدُوهْ

وَشَمْلٌ بَدَدُوهْ وَعَزِيْزٌ اَذَلُوهْ وَذَلِيْلٌ اَعَزُوهْ وَامَامٌ  
 خَالِفُوهْ وَحَقٌّ مَنَعُوهْ وَكَذِبٌ اَسْوُوهْ وَحَكْمٌ قَلْبُوهْ  
 اللَّهُمَّ اَلْحَمْدُ بِكُلِّ اَيَّةٍ حَرَّفُوهَا وَفَرَضُوهَا تَرْكُوهَا  
 وَسَنَدُ غَيْرُوهَا وَرَسُوْمٌ مَنَعُوهَا وَاحْتِكَامٌ مَطْلُوهَا  
 وَارْكَامٌ تَطْعُوهَا وَبَيْعَةٌ نَكُوهَا وَدَعْوَى اَبْلُوهَا  
 وَبَيْتٌ اَنْكَرُوهَا وَحِيلَةٌ اَحْدَثُوهَا وَخِيَانَةٌ اَوْرُوهَا  
 وَعَقْبَةٌ اِرْتَقُوهَا وَدِيَابٌ خَرَجُوهَا وَانْزَافٌ لَزْمُوهَا  
 شَهَادَاتٌ كَتَمُوهَا وَوَحْيٌ خَضِعُوهَا اللَّهُمَّ فِي مَكَوْنِ  
 السِّرِّ وَظَاهِرِ اَعْلَانِيَةٍ اَعْنَاكَ كَثِيْرًا اَبْدَادًا اِمَامًا دَائِبًا  
 سَمَدًا لَا اِنْقِطَاعَ لِمَدَّةٍ وَلَا اَنْفَادَ لِحَدْوَةٍ لَصْلًا يَجْذُو اَوَّلَهُ  
 وَلَا يَرْوِحُ اٰخِرَهُ لَهْمٌ اَعْوَانُهُمْ وَانْصَارُهُمْ وَتَحْبِيْرُهُمْ وَ  
 مَوَالِيَهُمْ وَالْمُسْلِمِيْنَ لَهُمْ وَالْمُتَالِيِيْنَ لَهُمْ وَالْبَاهِضِيْنَ بِاِحْتِجَابِ

الغنى  
 عن  
 الفقر







رحمة من الله و صلوة الملائكة تركه منهم له و صلوة المؤمنين عاظمهم له و انفس علي بن ابي طالب كرم الله وجهه  
 تركه له و ثنا عليه و صلوة الملائكة مدحهم له و صلوات الناس عاظمهم له و التصديق و الاقرار بصلوة النبي  
 و در كتاب في الاخبار از حضرت صادق عامر و است که من علي بن ابي طالب و معناه اني علي الميثاق و الوفاء  
 الذي قبلت علي بن ابي طالب و است که من علي بن ابي طالب و معناه اني علي الميثاق و الوفاء  
 همان و عهد کرد عالم ذکر و حال نماز و اقرار بان دارم نماز را در آن باشد که خمس صلوة بر من مخصوص است و صلوة  
 اولست و صلوة بر او و است که من علي بن ابي طالب و است که من علي بن ابي طالب و است که من علي بن ابي طالب  
 خداوند عالم است و صلوات بر او و است که من علي بن ابي طالب و است که من علي بن ابي طالب و است که من علي بن ابي طالب  
 مذکور است که بعضی صلوة خدا را معنی مغفرت و صلوة ملک را معنی استغفار گرفته اند و این سخن نیز در اصول  
 امامیه که بغیر از معصوم نیست صورت ندارد مگر بنا و علی کمالا یعنی انتمی ملحقها و صلوات بر من و فضل صلوة بر من  
 احادیث بسیار مرویست از جمله صاحب مجمع البیان روایت کرده که ابو طلحة گفت که روزی حضرت عامر و  
 حضرت غیره رسیدیم و او را بسیار خوشحال و خوشوقت دیدم بجز آنکه هیچی در میان ندیده بودم پس  
 آن سرور را از آن سرور سوالم نمودم در جواب فرمود که جو امر و دنیا شوم و حال آنکه حال خبر نقل عارف است  
 گفت که فرمود و معبود که هر که بر تو که حضرت یحیی علیه السلام و است که خداوند عالم را نام نماند آن را او و صلوة  
 و است و ده سینه او را محو کنم و ده سینه بر او بنویسم انی و وحشی در خطبه علی بن ابی طالب که در قنبر  
 و خطبام دعوت به صلوات موجب رویت در جایست و در کتاب الدعاء کافی از حضرت صادق عامر و  
 که کل دعاء بدی الله عزوجل به محجوب است و است که علی بن ابي طالب و است که علی بن ابي طالب و است که علی بن ابي طالب  
 عالمیان منع کردند و از سید باستان ناو قتی که صلوة فرستاده بر محمد و آل محمد علیهم صلوة الرحمن  
 فصل سوم در فایده صلوات علماء اعلام را در قول است بعضی گویند که چون هر یک از حج معصومین صلی الله علیه  
 اجماع علی مدارج کمال سید و با کمال سعادت متوابع است و در صلوة عباد و در صلوة اولاد و در صلوة  
 و بر مرتبه متوابع است آن خبری را و ایند بلکه منظور صاحب طهر از ام و صلوة بر من است که عبد کبیر آن اظهار  
 اطلاع نماید و کوی سعادت نوار کج و کان تلفظ بان را بنده و لاک مملات برکت آن فرمانده خاندان  
 گشت از معصومین احادیث فضل صلوات که حال گذشت و برخی گویند که چون کسی بگوید صلوات بر من و علیهم  
 جمیع مدارج نرفی و فریب کجا بقدر اعلی اعلی کرده بجز که دیگر درجه و مرتبه فوق آنها نمانده باشد ممکن است که

موسول نفع صلوات بایشان نیز شود بحد و حدی که این صلوات سبب یابد و ثواب کمالات این گردد و دیگر  
 صلوات سبب یابد ثوابها بایشان شود هر چند که بر کمالات این خبر شرف اید و دیگر صلوات  
 سبب بر خیر شود که منسوبست بایشان مثل رواج دین و کثرت امت و استیلا حضرت فاطمه علیها السلام  
 فصل پنجم در وجوب صلوات مواقع آن فاضل مجلس طایفه آه در این بعدی گفت که عامه را در این مقام  
 چند توفیق است که اینک مستحب است مطلقا و دیگر آنکه در حدیث الجملة و اقل آنکه مجزئ است بجز در  
 حدیث غیر هر چند که در نماز باشد و دیگر آنکه در حدیث شهادت نماز و دیگر آنکه در حدیث کفایت  
 آن هر چند که مقید بعد خاص شده و دیگر آنکه در حدیث روقی که اسم سامی آنحضرت مذکور شود  
 اینک در حدیث در مجلس کبریا هر چند که نام نامی آنحضرت مذکور شود و دیگر آنکه در حدیث قدس  
 و از آن گذشته مشهور میان اصحاب ما رضوان الله علیهم و وجوب صلوات در شهادت بلکه دعوی آنجا  
 بضرر آن کرده اند و استدلال کرده اند بغير بر عدم وجوب صلوات باصل و شهرت بسبب آنکه انبیا و  
 مؤذنین تعلیم شده و ایشان ترک صلوات نموده اند در اذان و بکبر و معارفی نبوه بر آن چه اگر تعلیم  
 یا کبر میبود هر اینه نقل شد و وجوب نیست که اصلی با وجوه مخصوص نافع نیست و همچنین شهرت بنا بر  
 اینست که این خصوص معارضی ندارد و اما عدم بکبر بر مؤذنین پس ثابت نیست که ایشان ترک صلوات نموده  
 در زمان غیر صلوات الله علیه و الله و بعضی از ائمه علیهم السلام که قادر بر اینی آن بود اند بلکه اکثر علماء نیز  
 حجتی نمیشود بر این مدعی از این که در زمانها بایشان توبه شایع بود و استیلا در قسم امور و نبوه و علماء  
 تعلیم مؤذنین معلوم نیست بلکه عموم این خبر مشهوره نسبت بر مؤذنین و غیر ایشان معلی فور است  
 و ظاهرا کلام این با بویه رحمة الله علیه و وجوب نیست در هر وقتی که اسم سامی آنحضرت مذکور شود و صاحب  
 کثر العرفان نیز اینرا پسندیده و ظاهرا بسیار از اخبار بر حقیقت آن اشعار دارد و خاندان بطریق خاصه عامه و  
 که عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال من ذكرني عنده و لم يصل علي فدخل النار فاجده الله  
 حاصل خبر آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود که کسی که من نزد او مذکور شوم و صلوات نفرستد بر من داخل  
 میشود در آتش جهنم و در هر مکرر در از رحمت خداوند صاحب کرم و ایضا فرمود که من ذکر تو عنده  
 فليس الصلوة علي خطي به طريق الجنة بلخص معزيبه که کسر که صاحب حضرت رسالتا صاحب حضور او  
 مذکور شود و آنکس صلوات بر آنجا برادر است ترک کند انداخته میشود بغلط در راه بهشت یا میفرزد در وقتی

در حدیثی که در کتاب الدعاء کافی از حضرت صادق عامر و است که علی بن ابي طالب و است که علی بن ابي طالب و است که علی بن ابي طالب  
 در حدیثی که در کتاب الدعاء کافی از حضرت صادق عامر و است که علی بن ابي طالب و است که علی بن ابي طالب و است که علی بن ابي طالب  
 در حدیثی که در کتاب الدعاء کافی از حضرت صادق عامر و است که علی بن ابي طالب و است که علی بن ابي طالب و است که علی بن ابي طالب



که باید سبب اعمال صالحه بهشت و دوازه آنرا کم کرده برادر دیگر مرد و بلکه ظاهر اخبار و چوب کراصلوات سبک  
 ذکر اسمی اینجانب مثل نقد کفاره بعد موجب التی ترجمه موضع اینجا به من لایعین المقال  
 اثبات و چوب بهمه الاقوال محال مخفی نمائید ترجمه حدیث آخر یعنی است برین که خطی بخانه خود  
 طاعتی و بهمه بصیغه مجهول باب علم و ما خود باشد از خطا بختاین که ضد ثواب است پس در هر یک  
 لغوی و طریق اجتهاد منقول فیه خطی است بفرقی و نسی از باب علم ما خود است انسان که بمعنی  
 ترک کردن خبر و دست و بمعنی فراموش کردن آمده صاحب مجمع البحرین گفته که قوله ولا تنسوا الفضل  
 بینکم قبل یحتمل انه من النسیان الذي هو التی عن تعمد ای لا تقصدوا التی  
 ولا محال الا النسیان الذي هو خلل في الذکر و بهما طرفه برین که در اینجا معنی اول ظاهر باشد  
 و ترجمه معنی برین بنا برینکه این باب به رحمة الله علیه در کتاب بخیال باسناده روایت کرده که حضرت  
 پیغمبر فرمود که رفع شده از این است مواخذه بر نه خصلت و یکی از آنها نسیان است بمعنی فراموش کردن  
 و در فیه صریح در ذیل کریمه ربنا لا تنسنا ان لنا ذنبا ان نسينا لا حدیثی طول از حضرت پیغمبر مرویست  
 و از آنجمله آنچه مناسب این مقام است که آنحضرت فرمود که در شب معراج وقتی که بساق عرش رسیدم  
 و از جانب خباب اطهر با نوع اکرام که در آنحضرت مفصل شده بمناسبت مطالبی پاک در آخر سوره بقره  
 بر اینست خودم طلبیدم و از آنجمله نعم ربنا لا تنسنا او احطانا ان نغفر ربنا و در کار ما گرفت  
 و گیران را اگر فراموش کنیم حکمی یا سببی بر روی غلط کنیم در آن علی ما فی اکثر التفاسیر که حضرت کیوم  
 بالمشافه فرمودست و اخذک امتک بالنسیان او الخطا لکوا امتک علی و کانت الامم  
 السالفة اذا نسوا ما ذکر و ابه فحنت علیهم ابواب العذاب حاصل مغربینکه امت زمانوا خذ  
 بر فراموش کردن کنیم و اعم سابقه اگر فراموش میکردند آنکه ندادند و ندادند بآن از بابا و خوار  
 بر حالت احکام خدا می شود بر روی آن در بار غذا بر او و در آنست بحکایتش در سوره انفاس که  
 ولقد ارسلنا الی امم من قبلك الی قوله لکما فلما نسوا ما ذکر و ابه الایة و در حدیث صلوات بر پیغمبر  
 مملکت که محمول شود بر این معنی فراموشی و مؤول شود آنحضرت با سبب ترش این عذاب بر نفس فراموشی است  
 بلکه بر نفی و نهانیت که معنی فراموشی کردن حکم نزع است چنانچه جمعی مدقیر کریمه ربنا لا تنسنا  
 ان نسينا گفته اند و بهما و بنا و علی دیگر مدقیر این آیه فعل کرده و اگر صحیح باشد در بخانه خود خبر جابر بن عبد الله

و کلام او اینست که ای لا تنسنا ما اذی بنا الانفس او خطا من نغیر و قلة مبلایه او بنفسها ان لا تنس  
 المواخذة لهما عقله فان الذنوب کالسموم فاما ان تناو لها یؤدی الی الهلاک و ان کان خطا  
 فتعاطی الذنوب لا یبعد ان یفقد فی العقاب ان لم یکن له غفرته لکنه لکما وعد التجار و عنده  
 رحمة و فضل و یجوز ان یدعو الی النسیان استند امته عند ادب بالنعمة فیه و یؤید ذلك مضمون  
 سارع عن امتی الخطا و النسیان حاصل معنی اینکه بحسب عقل ممتنع نیست که مواخذه بر فراموشی جایز باشد  
 برینکه گناهها از قبیل زهر است که تناول آنها میکند هر چند که آن تناول بعنوان نسیان باشد پس ممکن است  
 که گناه نیز موجب عقاب شود هر چند که ندانسته بفعل آید لیکن حضرت کریم بلطف و عفو عهده کرده که از آنها در  
 گذرد و فیه فی شش عشر در کتب و روایات صحیح و صحیح که تا نوریست ظاهر بسیار از اخبار معتبر  
 اینست که ترک ذکر آل پیغمبر بعد از صلوات بر او و خوب است بلکه مدلول بعضی آنها نیست که آن ترک مورث عقاب  
 اخرویست چنانکه سید رضی رحمه الله علیه در رساله محکم و متشابه روایت کرده که پیغمبر فرمود که لا تفصلوا  
 صلوة متبوعه اذا صلیت علی بل صلوا علی اهل بیته و لا یقطع معنی فان کل سبب لنسب منقطع  
 یوم القیمة الا سببی و نسبی حاصل مغربینکه هرگاه بر من که پیغمبر صلوات بر سید صلوات بر من بریده معزیه  
 بلکه اهل بیت مرا بمن صل کنند اینها را از من قطع میکنند چه هر سبب نسبی بریده میشود در روز قیامت مگر  
 سبب نسب خباب انعام رسالت و شیخ ابن ابی بویه رحمه الله علیه در کتاب مال روایت کرده که روزی  
 حضرت پیغمبر آنحضرت علیه السلام فرمود که اما ترا فرموده اند بهم آنحضرت عرض نمود که علی فرموده بدو فدایت کرد و پدرم  
 و مادر من چه بدتر از تو بهیشتن فرموده میدهم و خواجه بعد از آن پیغمبر فرمود که خبر داد احال مرا چیزی مثل علی کج  
 عجب پس حضرت علی علیه السلام آنرا سؤال نمود و حضرت پیغمبر جواب فرمود که گفت جبرئیل علیه السلام که هرگاه جبرئیل را  
 من صلوات بر سید برین و صلوات بر اهل بیت مرا تا به آن کند نشود شود برابر او در آسمان و بهمه صلوات بر  
 بر او و شکان ریخته شود کن مهربان آن یک کت چنانچه ریخته میشود بر کوهها از درخت و میفرماید خداوند صمد که  
 لبیک عید و سعید یا مملکتی انتم فصلون علیه سبعین صلوة وانا اصلی علیه سبعین صلوة  
 حاصل مغربینکه این سبب من دعای ترش نوم و حاجت بر میاورد و بهمه خطاب میفرماید که شما هفتاد صلوات بر سید  
 برین بنده من و من بر او هفتاد صلوات میفرستم بعد از آن حضرت پیغمبر فرمود که کسی که صلوات بر من و صلوات  
 بر اهل بیت مرا تا به آن کند میان اهل صلوات او و آسمان هفتاد و سیصد و هشتاد و یک صلوات و لبیک یا لبیک

و کلام او اینست که ای لا تنسنا ما اذی بنا الانفس او خطا من نغیر و قلة مبلایه او بنفسها ان لا تنس  
 المواخذة لهما عقله فان الذنوب کالسموم فاما ان تناو لها یؤدی الی الهلاک و ان کان خطا  
 فتعاطی الذنوب لا یبعد ان یفقد فی العقاب ان لم یکن له غفرته لکنه لکما وعد التجار و عنده  
 رحمة و فضل و یجوز ان یدعو الی النسیان استند امته عند ادب بالنعمة فیه و یؤید ذلك مضمون  
 سارع عن امتی الخطا و النسیان حاصل معنی اینکه بحسب عقل ممتنع نیست که مواخذه بر فراموشی جایز باشد  
 برینکه گناهها از قبیل زهر است که تناول آنها میکند هر چند که آن تناول بعنوان نسیان باشد پس ممکن است  
 که گناه نیز موجب عقاب شود هر چند که ندانسته بفعل آید لیکن حضرت کریم بلطف و عفو عهده کرده که از آنها در  
 گذرد و فیه فی شش عشر در کتب و روایات صحیح و صحیح که تا نوریست ظاهر بسیار از اخبار معتبر  
 اینست که ترک ذکر آل پیغمبر بعد از صلوات بر او و خوب است بلکه مدلول بعضی آنها نیست که آن ترک مورث عقاب  
 اخرویست چنانکه سید رضی رحمه الله علیه در رساله محکم و متشابه روایت کرده که پیغمبر فرمود که لا تفصلوا  
 صلوة متبوعه اذا صلیت علی بل صلوا علی اهل بیته و لا یقطع معنی فان کل سبب لنسب منقطع  
 یوم القیمة الا سببی و نسبی حاصل مغربینکه هرگاه بر من که پیغمبر صلوات بر سید صلوات بر من بریده معزیه  
 بلکه اهل بیت مرا بمن صل کنند اینها را از من قطع میکنند چه هر سبب نسبی بریده میشود در روز قیامت مگر  
 سبب نسب خباب انعام رسالت و شیخ ابن ابی بویه رحمه الله علیه در کتاب مال روایت کرده که روزی  
 حضرت پیغمبر آنحضرت علیه السلام فرمود که اما ترا فرموده اند بهم آنحضرت عرض نمود که علی فرموده بدو فدایت کرد و پدرم  
 و مادر من چه بدتر از تو بهیشتن فرموده میدهم و خواجه بعد از آن پیغمبر فرمود که خبر داد احال مرا چیزی مثل علی کج  
 عجب پس حضرت علی علیه السلام آنرا سؤال نمود و حضرت پیغمبر جواب فرمود که گفت جبرئیل علیه السلام که هرگاه جبرئیل را  
 من صلوات بر سید برین و صلوات بر اهل بیت مرا تا به آن کند نشود شود برابر او در آسمان و بهمه صلوات بر  
 بر او و شکان ریخته شود کن مهربان آن یک کت چنانچه ریخته میشود بر کوهها از درخت و میفرماید خداوند صمد که  
 لبیک عید و سعید یا مملکتی انتم فصلون علیه سبعین صلوة وانا اصلی علیه سبعین صلوة  
 حاصل مغربینکه این سبب من دعای ترش نوم و حاجت بر میاورد و بهمه خطاب میفرماید که شما هفتاد صلوات بر سید  
 برین بنده من و من بر او هفتاد صلوات میفرستم بعد از آن حضرت پیغمبر فرمود که کسی که صلوات بر من و صلوات  
 بر اهل بیت مرا تا به آن کند میان اهل صلوات او و آسمان هفتاد و سیصد و هشتاد و یک صلوات و لبیک یا لبیک











ضعف عدد الشهور فلا كانت السنة الثالثة والسبعون ابتداء الدورات كانت السنة الثانية والسبعون لغاية  
 فان بسطنا دورين اخذين من الثانية والسبعين على ما قبلها واعطينا كل شهر عامين يصير السنة الخامسة  
 عشر مائة ابتداء الدورات اذ انقضاء من ثمانين وستين ثمانية واربعين بنحو اربعة عشر الاشهر  
 الاختلاف منها الذي القعدة واثنان قبلها الشوال وهكذا ايفكوا لا وليان منها الجمادى الاول  
 فكان حجهم في عام مولد النبي صلى الله عليه وآله وهو عام الفيل في جمادى الاولى فاذا فرض ان حجة كان  
 الثاني عشر منه وتولده كان في الثاني عشر من ربيع الاول كانت مدة الحمل عشرين شهرا بزيادة ونقصا  
 وظهر ما ذكر بطول ما ذهب اليه بعض الاصحاب من ان امه حملت به في رجب فانه محض التخمين وما ذهب اليه  
 ابن طوس في الاقبال من ان امه حملت في ثمان عشر مضت في جمادى الآخرة انتهى وفيه كونه في رجب محتمل  
 در روز چهارم جمادى الاول عام نهمين صورت ندارد باعتبار سن که این جمادى الاول کج در آن واقع میشد و در جمادى  
 بعد از ولادت و از اجزاء چهارده سال است که بعد از دوره نسی باقی مانده پس از حمل سابق برست ماه چنان  
 ربيع الثاني است از روز دهم ربيع الثاني سابق برعام الفيل تازه ما میشود مدت حمل از خريف برست  
 خانه فاضل استر با و نقل کرده فلان لغفل تخفى فانه که این استبعاد و جوابها بنی است بریک مدت حمل نیاورد  
 تواند بود چنانچه علامه حلی رحمه الله در کتاب النکاح مختلف نقل کرده که مستند منقحی در کتاب الخصار کوفه گفته  
 انقضت به الامامة القول بان الترتيب للحمل سنة واحدة با اینکه در جواب کل مصلیات گفته که لا اول  
 ان لا يجوز ان يجزى الحمل اكثر من تسعة اشهر وايضا از این حمزه نقل کرده که اكثر مدة الحمل سنة و ثلث  
 تسعة اشهر و عشرة و ستة وايضا نقل کرده که اعتقاد شيخ مفيد و شيخ طوسي در نهايت من ان اكثر مدة حمل  
 نه ماه است و در کتاب خلافت گفته که يكسال نيز مرويت و در ميسو گفته که بعضى اماميه يكسال قائل شده و ابن حنبل  
 که اقل زمان حمل نزد اماميه ثمانية اشهر است اما اگر آنچه منقول از ابن عباس است صحيح باشد استبعاد در روز  
 ماه بودن تولد محتمل باقی مانده بر حضور بن محمد در کتاب النکاح لا بد ان نقل کرده که پیش از این علی اکثر زمان حمل يكسال  
 و اقل ثمانية اشهر گوید پس رسيدگی که اعتقاد تمام بر قول او بود که فرزند بر وجود آمد بعد از چهار سال که در نهمين  
 بود و گویند شافعی بر اينمنوال ابو انصاری تمام چهارم در میان بعضی قائل که بعد از تولد آن سعد الطالع واقع گردید  
 و این جهان بر آنرا در کتاب فضة رضوان کرده است صاحب النکاح نقل کرده که خاصه علم بطریق کثرت و کثرت  
 و کرده اند که در شب لا و کثیر الاسعاد و انجاب سیاطین از صعود با کمان منع کردند و با این یکست در آن زمان

۸

ما است که من زن

حدیث

نقل کرده اند که از آن

حتى انه مرمم نرسيدند که قيمت بر پا خواهد شد و علم که بنان بطرف شد و سحر سحران منيع شد و مهر بنی که در عالم بود  
 بر در افتاد و طاق سیر که با دست بجم با نهایت سحر که بنی کرده بود و و نه نور با قیست بجز بنی چهارده و کنگره بن  
 ریخت و از میانش نازیدن و و حقه و نا حال کثیر بفر آنه اندازد و قصر که بر وجه بنا کرده بود و غایت در آن  
 جاری گردید و دریاچه ساه که از می پرسیدند خشک شد و ناچار آن ملکیت که نزدیک کاشان نشسته و شکوه  
 نرس که هزار سال بود که می پرسیدند در شب خاموش شد و در و خانه ساه که سالها خشک بود آب در آن جاری شد  
 و نوری در شب از طرف حجاز ساطع شد و در تمام عالم منتشر گردید و تخت پادشاه هرگز نکل نمید و جمیع بنیان  
 در آن روز لال بود و سخن منسوب میشد گفت و بست که مقربان ارواح صفا و سحران در بهنگام ولادت و انوار الشیخ  
 المنیر مع سعاد حاضر شدند و رضوان بهشت با جریان نازل شدند و ابروینها و ششها از طلا و نقره در مروت  
 حاضر کردند و بر حضرت آمنه شیرینها از بهشت آوردند که او پیشامید و آنحضرت را بعد از ولادت با بهار بهشت غسل دادند  
 و از عطر نازد و سحر کرد و ایندند و مهر نبوت را بر پشت او زدند که نقش گرفت و در حوض سیر شد که از بهشت آمده  
 بودند و حجب زدند و او را بر جمیع روحانیان عرض کردند و جمیع ملک که بموت نجات آنحضرت رسیدند و بر او سلام کردند  
 و در ساعت ولادت او چهار رکن کعبه از زمین جدا شد و بجانب حجه مقدسه سجده افتاد و انتمی و فاضل لاهیجی در  
 تفسیر کریمه و بقیة عما ترک آل موسی گفته و فی تفسیر العیاض عن العیاض بن حلال قال سئل علی بن  
 اسباط ابی الحسن الرضا فقال ای شیء التابوت الذي كان في بني اسرائيل قال كان فيه لوح موسى  
 التي تكلمت بها الطس التي يغسل فيها قلوب الانبياء عليهم السلام مخفيا ما كان من مقتدر طس و طوبى بها و در کتاب  
 منقلا بنظر نایده اما آنچه در باب تعبیل قلوب جدا دیده و در تفسیر الم تنزع لك صدرك كور است از آن که در  
 و قس طوبی که حضرت رسالت است با ما در رضای خود میشود و در روز کرامه شتران فرستند و درین اثنا سر  
 میدهند و در دستیک ابروین سیمین و در دست دیگر طشت از مرد بر بر فروید و آنحضرت را به لاکر که ابوذر سید  
 یکی از آن ستم آنحضرت را خوا بایند سینه مبارکش را ناف حاک که در دل آنحضرت را بر آورده بشکافت و از میان این  
 خبر سیاه بخمر گویند و او بود و پسندخت گفت در وجود تو این همه سیطان بود از ایند ختم و تر لاکر و  
 شیطان این سیمین ختم دل مبارکش بر بر فروید و بجای بر خونهاد و بجای از نور مهر کرد و این شخص را نسبت  
 بشکافت سینه آنحضرت را دیده زخم آن سر بهم آورد و گفت اندک در شب معراج نیز انیمقدمه بوقوع کشته انتمی  
 نقله الفاضل اللاجر لخصا و در کتاب الحجة الکافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که ما اولاد الیوم صلیت

در کتاب سید الشهدا



اياها ليس له ابن فالقاه ابطال على ندي نفسه فانزل الله فيه نارا فوضع منه نارا حقيق وقع ابطال على  
 حليمه المصدة فدفع اليها حليمه فمضى بها بعد از تولد حضرت عيسى احد روز گذشت که مادرش از اردشتر و بان  
 علي بن شيرين شمس ابطال را برادرش غول کردن به پستان خواند اخت و روزي رسان مهر و غير و کبر پستان  
 او را بر شير ساخت و چند روز از شير ميگوشيد تا آنکه ابو طالب حليمه سعديه را ديد و او را دانه اخضر کرد و  
 و شير بخشي رحمه الله نقل کرده که اخضر دوساله بود که پدرش وفات يافت و چهار ساله بود که مادرش بدر اليقا  
 شتافت و حليمه قريش پستان را پس گرفت که شيرش عبد المطلب که متوجه حضانت و تربيت او بود  
 روانه بهشت عيسى بر شير شست و در حلال بدار اخضر و اخضر را با سبب بار بار و وصايت تسليم نمود  
 با ابطال که هم اخضر و پدر معني على قا بود و چون اخضر که پستان را سید در پستان و بهتم شهر حريمه که  
 بر سالت ميگرفت و ديد و بعد از سیر و ال از بعثت عيسى عليه السلام و هم از هجرت از دنيا  
 رحلت نمود مقام شير و شيرين روز ولادت و هجرت و وفات که تمام ارباب رسالت بيان شده اند  
 دو قول است شيخ حليمي رحمه الله را سید و سید که مولد اخضر و از دهم ربيع الاول عام الفيل بود و در مثل اين  
 از يفاير سیدی بدار البقار حلت و نموده شير و سید ل فمرد و من زبده و کم و هين و ل محنت غم  
 و لکام نموده اين موافقت است احتمالي روضه الواعيل اما احتمال ديگر آن و طر يوش شيخ مخير و نو که  
 عليها الرحمه الرضوان است که ولادت اخضر و هفدهم ربيع الاول و وفاتش در شش ماه و شش روز  
 پس در آن نور علم افروز و زار شد و سید ل فمرد که لويه بقدر است روز و از متقدمين علماء امامان  
 الله عليهم در ربيع اول حيز رطير قاهر رسیده و شهر زرينه فخر الشان هفدهم ربيع الاول است بلکه  
 جلال العيون او را راجع محبت آن نموده قول شيخ حليمي را عمل بر رفته نموده اما استوار على الله عنه و بعضي  
 ارباب در فضل او شش بود قول شيخ حليمي را راجع و با و له حساب است از او انوع ساخته اند و بنا بر اين بخاطر  
 قاهر ميگردد که به شيرين هفدهم ربيع اول است و سید ل فمرد که لويه بقدر است روز و از متقدمين علماء امامان  
 مختلف و به از او آمده است به واسطه تفاوت در ترتيب شيد اند که دعوا ملو اخو الهو وفات او شد في  
 خلاف هم نقل کرده اند از روايات مختلفه آنکه راکه موافق طرقي سنيانست چه بديرت که رشد و خود در مخالفت  
 ارباب است که شهر زرينه پستان و از دهم ربيع الاول است سید غيبت از سید ل و حسابيه برابر با وقت  
 با سید هفدهم از ربيع اول و با و له حساب است و زو لادت اخضر و سعاد ترا بر لک نهاده اند و و هجرت

نیز در این موطا بن حنفی

شخصی زاده بود و در وقت

نیز در این موطا بن حنفی

سعی

الطی نقل افادت است و در منی اندخته مقرر بنمود با لجمه و چون طبعين و زمره بر از مهام امور بود نقل بعضی از ريفقه  
 مناسب نموده است و در منی اندخته در سجن اربعه متدا سبه از کتاب گمان نمودن و حيز بعضی افادت در نظر داشته  
 اولاً تمهيد مقدمه آنها را بر اين وجه گذاشته که اعلم ان السنه الشمسيه عبارت از عده و دوام تقس  
 بحرکتها الخاصه من اتي مبداء فرض تلك المدة على ما استقر عليه رصد بر خن و من واقعه من  
 المتقدمين ثلثمائة و خمسة وستون يوماً و ربع تام من يوم و على سائر الاصول المشهورة لا يبلغ  
 الكسر الى اربع بل اقل منه بقاين معدومه و هي كما فصله البرجندى في شرح التذكرة على عهد البتاني  
 ثلث عشرة دقيقة و ثلث اقسام دقيقة و على حساب المغرب ثلث عشرة دقيقة و على حساب مصر ثلث عشرة دقيقة  
 دقيقة و على عهد بعض المتأخرين تسع دقائق و ثلثه اقسام دقيقة و على عهد بطليموس اربع دقائق و  
 اربع اقسام دقيقة فالفرق من زمان جئيد و قبله و الوم من عهد اسکندر و بعده که انوا يعبرون الكسر  
 ربعاً تاماً موافقاً لرصد ابرخس اما الفرق بينهما ان الروم كانوا يكتسبون الربع المذكور في كل اربع سنين  
 و يزيدون على الاربعة يوماً نصيره ثلثمائة و ستة وستين و ان الفرس الى عهد نوح و جرج و طوك العجم  
 بعض الاكابر الساجقة عليه كانوا يكتسبون في كل مائة و عشرين سنة و يني بدون على الاخير ثلث ايام و نصيره  
 ثلثمائة و خمسة و تسعين يوماً و قد كان يتفق طبع تحديد التواريخ و اسقاط ما مضى من السنه عند جلوس  
 ملك جديد منهم و اما بعد ذلك العهد فكانوا لا يلتفتون الى الكسر الكسر المذكور و كانت سنهم اما  
 ثلثمائة و خمسة وستين فبعد و سني كل من هذه الطوائف كان ثلثين الاقل للروم و اقل فر و دنياه المسقى  
 بالذو و نال طوائف الفرس كان اقل جز من شهر و هم كان غير مطابق لبدء سنة اخرى و لا لجز معين منها  
 و اما كل جز من كل هذه التواريخ لا اختلاف طر يوحسب ايام و امو في كل جز من الفجر عب و لا يام و ايضا لکن  
 شيع من تلك المبادي و لا سائر الفجر و مطابقاً و اما المبدأ فبعض من الفضل و لا شيع من الفجر اما بل كل  
 و ان و جزاء الفصول و بالاطس و هكذا الحال الى عهد السلطان جلالت الدين ملك شاه السلجوقي فاجاب بفتح  
 تاريخ في زمانه باسمه معتاداً عن التواريخ المشهورة فامرو من عجزه من اجل الخيرة بذلك فبينوا الحساب على طر  
 او من و فقه في نقصان الكسر الربع اعتقاد منهم لفتح رصد اللبني على التواريخ المذكورة و اعتبر اقل  
 السنه حظه من ان يذوق في الفصول و يوم انتقال الشمس الى الاعتدال الربيعي قبل نصف النهار فكان ح قد تقو ذلك  
 الانتقال و لم يجره و خزان المبادي سنة احدى و سبعين و اربعاً و كان مطابقاً لثلاثين عشر من فخر دنياه

١٨

نیز در این موطا بن حنفی

نیز در این موطا بن حنفی

نیز در این موطا بن حنفی



اليوم جري ول سنتهم فجعلوا اليوم المذكور اول فرور يماه من السنة الجولية واسقطوا الايام السابقة عليه  
 من درجة الاعتبار متواخذ اليوم المذكور في الحساب فاستقر الامر في حساب السنين الشخصية على ان يقد  
 من اليوم المذكور ثمانية وخمسة وستين يوما فيجعلوا اليوم السادس من فرور سنة لانه شمركيسوا الكس  
 لكونه اقل من اربع سنين وخمسين فيصير سنة الكبيسة ثمانية وستة وستين يوما وهذا هو  
 مستقر الى زماننا ما هو تصوير السنة الشخصية واما السنة القمرية فهي عبارة عن مدة سير القمر من وضع معين  
 له بالنسبة الى الشمس كالاجتماع مثلا الى مثل ذلك الوضع اثني عشر مرة عدد الشهور الاثني عشر وهذه المدة  
 بالاتفاق ثمانية واربع وخمسون يوما وخمسا وسدسا من يوم حاصلا عن ثمانية ساعا مستوية وثمان واربعين  
 دقيقة فخصر خصه كل شهر تسعة وعشرين يوما ونصف يوم واربع والعشرون دقيقة فطريقة اهل الحساب من العرب  
 المتعمدين السنين القمرية انهم ياخذون الشهور من المحر والستة عشر واثنا عشر ناقصا فيجمع من تلك  
 الشهور على هذا الوجه ثمانية واربع وخمسون يوما فيلكسوا الكسرا الذي في كل ثلثين سنة باحد عشر يوما ويوزعون على  
 في السنة الثانية والثالثة والاربع والاربعين على ترتيب يخرج اوطا وما يشبهه يوما البصير عدد ايام  
 بر ثمانية وخمسة وخمسين وبعين سنة الكبيسة المعروفة عند العرب فقدر كل سنة كبيسة اربعة واربعين سنة  
 الكبيسة على جميع الاخطا واما سنة زوا عليها يوما وشهر وبعين اربعين سنة واذا قدر في حقيقة السنين  
 الشمسية والقرية تحققت عندك ما في امل ان السنة القمرية ناقصة عن السنة الشمسية الا بوحيدة بغير ايام  
 وسوى وخمسة نسيان في اثني عشر دقيقة وبعين اخرى احد عشر يوما الا ساعا في ثمانية واربعين دقيقة  
 واما من السنة الشمسية باعينا الارصاد الاخرى فالتفاوت اقل منها بعدة دقائق على حساب تفصيله  
 جند في هذه السنة من ركب ودار بجملة كذا الفان ثمانية ثمانية ان يوم مولد نبينا صه باتفاق الخواص والعوام من  
 الايام المشتهرة بالخطا وهي من اعتنا عليهم في استحياب الغسل والصيام والصدقة والاحرف في كذا  
 اليوم ياموش وبعين الاول في عام الفيل قبل الهجرة بثلث وخمسين سنة واما الخلاف في انه اي يوم من  
 المذكور كان على الامامية فهو والله عليهم متفق على كونه خارج من ذلك في عشر السنين من الاول  
 مطابق لما ذكره في الاسناد من قوله في الكافي بقوله الذي لا يفتي عن قبله مضطرب في يوم  
 في عام الفيل من الهجرة من الزوال في اهل عند طلوع الفجر قبل ان يبعث باربعين سنة انتهى في الثاني موافق  
 لما نقله الشيخ الفاضل في نسخة المتفق بقوله فلا بد ان يكون الجمعة السابع عشر من ربيع الاول في عام الفيل

مؤيد كبر

مؤيد كبر

فان يكون في شهر

مؤيد كبر

مؤيد كبر

بارسالته في يوم السابع والعشرين من حجة له يومئذ اربعون سنة انتهى ولما كان شهر الحاشية سنة ثمان  
 ذلك استاده المفيد ومصباحه والمدار عليه بين الشيعة في التفاؤل والادعية شاع العمل بالقبول لثاني المذكور  
 فيه في الكافي والجمع ولكن العمل بالاصل مستقر من قديم الايام في مكة والمدنية مولده ومهاجرة ص وبالحمل الثاني  
 في هذا البحث من المهمات الدينية لبناء صحة العبادات المذكورة على تعيينه وقد كتبنا سابقا رساله مفصلة  
 لتوضيح هذا المظنون من المذهب الذي لم يسبقنا اليه احدنا فانه تجد بلج فافهم على صحة ما ذكره نقول الاول  
 قدس سره فخصها ان الشيخان المقدس ليسا بالعلماء الامامية رحمهم الله في ذلك متفقان على كون مولده  
 في يوم الجمعة وهذا الاتفاق بينهما سيما اذا التزم في الطائفة الحقة مخالفا مع انضمام سائر الطوائف حاكم  
 في هذه المادة المختلف فيها بيان الاول ان وفاته ص كان في يوم الاثنين باتفاق هذين القديسين بل باتفاق  
 جميع ائمة بل جميع الامة وكان اما البليدين يقينا من شهر صفر كما في المقنع وفي الثاني عشر من شهر ربيع الاول كما  
 في الكافي وعلى كل تقدير يكون كالحال في ربيع الاول في السنة الحادية عشر من هجرة الموافقة لوفاته ص مطا  
 ليوم الخميس ويلزم منه بالبرهان المستدل ان يكون غرة ربيع الاول من سنة المولاد يوم الاثنين او يوم الثلاثاء  
 بين غرة هذين الربيعين ثلث وستون سنة قمرية بلا زيادة ولا نقصان لعدم الخلاف في مدة هجرة  
 ثلث وستون او اربع وعشرون منها ذات كبيسة والباقي خالية عنها كما يدل عليه الصواب السابق وبعد  
 طرح الاسبوعا التامة من كل سنة بقي من فوات الكباب خمسة ايام ومن غيرها اربعة ايام وهذا ظاهر  
 فيجتمع من بقايا الاسبوعا تلك السنين ثمان وخمسة وسبعون او ستة وسبعون يوما والباقي منها بعد  
 سبعة سبعة اثنان او ثلثة فيلزم من ذلك ان يكون غرة ربيع المولاد يوما من الاسبوع مقدما على يوم غرة ربيع  
 الهجاء باثني وثلاثة وكان هذا يوم الخميس كان في اليوم الاثنين والثلاثا كما ذكرنا وكونه يوم الثلاثاء سابقا  
 بالاتفاق لعدم امكن مطابقة الثاني عشر من السابع عشر على تقدير يوم الجمعة فيتعين يوم الاثنين  
 فيصادف الثاني عشر من السابع عشر وهو المطلوب ثانيا ان وفاة العسكري وانتقال الامور الى صاحب  
 الزمان صلوات الله عليها باتفاق هذين القديسين كما يظهر من الكافي والارشاد المفيد كان في يوم الجمعة من  
 شهر ربيع الاول سنة ثمان وبعين من الهجرة فكانت غرة شهر المذكور ايضا يوم الجمعة وباربعين غرة ربيع  
 وربع المولاد ثمانية وثلاثين سنة كاملة فيظهر بالحساب الذي توفقوا ان بقايا الاسبوعا ايام تلك  
 السنين اربعة وخمسة ايام فكون غرة ربيع المولاد مقدما على الجمعة منها فيكون يوم الاثنين او يوم الاحد

مؤيد كبر



بنية محقق طباطبائي

مؤيد كبر











پیش از آن بود که افضل مؤمنان را که ابراهیم علیه السلام را و ایل تابع لغوی بود و کسی را و ایل از خضر تعلم نمود  
 معنی کان علی وین قومه اگر چه این نیز در نهایت و قیاس معرّفی که گفته اند انتهی تلفظ و آخر انجیست که  
 انجی جنس است که درست است از منصور از حضرت ابراهیم موسی کاظم علیه السلام که در حال ابوطالب چه بود  
 آنحضرت فرمود که اقر یا لابی و بما جاء به و دفع الیه الوصایا و مات من یومه حاصل مغز است که ابوطالب  
 اقرار بوصایت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بعد از عبدالمطلب بفاصله و بشرعت او نموده و وصایا را با کفایت  
 تسلیم فرمود و در روز که وصایا را سپرد و استادن قدس سره گفته که اقر یا لابی استانت از ابوطالب  
 بوصایت نبی پیش از نزول شریعت و نظیر آنچه صاحب قاموس در حارّه لفظه و میم و سین نقل کرده که و این کلمه  
 للحساء امن بالوصی و تابعه قبل المبعث بما جاء به شارت بقرار ابوطالب بشرعت او و وقت  
 شریعت او و ظاهر کجاست چون می گویند است و میم و ناء و حاء الوم مرضی معنی که باعث بیان بنود و نایان  
 من جاره بر ابراهیم است و در یکلام شارت است باینکه ابوطالب بجهت نبوت که در حقش بیان شد  
 عارضی هم چنان می نمود انتهی تلفظ و تا ویلات دیگر بر ابراهیم است می آید در اصل شریعت چهارم و در هر  
 مستطاب و است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که بعد از فوت ابوطالب جبرئیل علیه السلام حضرت پیغمبر را  
 گفت بخرج من مکة فلیس لی بها ناصر حاصل مغز است که ای محمد هر دو بر او از مکة چه نسبت تمام در آن مکة  
 که صاحب اقتدار و اعتبار باشد و معنوی تمامه انجیست که مثنی کان ویش از هر کوشش بر بند و خاطر میا  
 آنحضرت انجیست پس در وقت پیغمبر از مکة گریزان تا آمد سور کوه بر که در معلا مکة معظمه و قبرستان مکة  
 باین نسبت و انکو هر انجی لفظ حارّی و تخفیف جیم نام است پس در شکاف انکو قرار گرفت و بناه الهی  
 و باطله بعد از آنکه اهل بیت بر بنیوال گذشت آنحضرت در دست و دست و دست و دست و دست و دست و دست و دست  
 ادره عموم است آن سید و نسبت لکل افراد بشر هر چند از کثرت و کثرت که نسبت به حق تعالی و در میان  
 نسبت است باینکه از اسمی بعضی از آنها مذکور نشود و اینجا شایع نمیشود و دلیل حتمی خالصه زیاده است معنی است  
 باسناده معتبره از فاضل ابوسعید عقیقه که بر خود مدعی است که این لفظ و کلمه مشغول تحصیل علوم نبوی است  
 که چه خبر است و دلیل عموم است پیغمبر شاکر که کلام آن خبر الانام که بعثت علی الحسین و الاشیع یعنی برکت است و الله  
 بر هر سخی و سبیل صاحب جمیع کتب گفته که مراد با هر علم است که از ایشان هر چه سفید میباشند و مراد با سخی و سبیل  
 اغلب است آن سیاه گندم گویند و بعضی گفته اند مراد با هر علم است که از ایشان هر چه سفید میباشند و مراد با سخی و سبیل

در این باب از ابوطالب و ابی طالب

بسم الله الرحمن الرحیم

علاء  
جئون

در عموم است حضرت

بالجمله آن بود که گفت که انجی واحد است و افاده زیاده بر نظر نمیکند و همسر از اصول من و ناجار است آن  
 فاضل ابوسعید گفته که گوئیم و ما ارسلناک الا کافّة للناس دلیل این میشود بلا استسکان چه ترجمه آن است  
 است که نفرستادیم ترا مگر بر ابراهیم مردمان همگی است آن بود که گفت که این دلیل نمیشود و مکروهی که جواز تقدم  
 حال را بر ذریه حال محرم و عرف غایب اثبات نموده چون من قایل باین استم این دلیل را نیز قبول ندارم شارح ششمی بعد  
 از نقل اینجاست گفته که اعتراف بر دلیل اول مردود است باینکه انجی هر چند لغزش از قبیل احکام اما مقبول  
 متواتر و بنا بر آن احتجاج بآن در کمال سداد است و در تنمیم دلیل نایب استدلال میکند بر جواز تقدم اینفک  
 که نماد در آن میگویند اشکال انتهی معنوی و قیود و کما به کماله علی عموم الرسالة یعنی اهل برقع شهادت  
 بود بر کاشی شریعت بر دخته و اشکال که بر توجیه نمیشود و در دست منضلاً مذکور است و در مقام منقل محلی از آن اقدام  
 بنیاید و حاصل آن نیست که بر فرضی که کافّه بمعنی جمیعاً و حال از انکاست بلکه حال مقدّمه از مفعول ارسلناک  
 معنی نایب یا جامع باشد باعتبار اینکه کافّه مصدر است مثل عاقبة و عاقبة و محمل مصدر معنی است بر مبالغه یا بر  
 تاویل آن است فاعل یا باعتبار اینکه کافّه اسم فاعل و تاویل آن برابر مبالغه است چنانچه را بعضی مفسرین استنباط  
 آیه دلالت میکند بر عموم است از انجی که الناس در معنی جمعی است محلی بالغلام و دلالت آن بر عموم اتفاقی  
 نزد علماء اعلام چنانچه تفاتی در مجتبی سندیه مطول تفریح باین کرده و بسیار از انبیا را در این  
 آورده که قوله الله یحبّ الحسین و قوله الله یرید ظمّاً للعالمین پس ترجمه اینست که منمیت که کفر است  
 را مگر رجا که مقدّمه اینست منع کننده باین توهمه مردم از انقراض خدا یا جمع کنند باینکه از ابراهیم  
 و نظیر اینست و افادت عموم رساله که یایا ایها الناس اما انکم نذیر صبیان و کریمه یا ایها الناس الی  
 رسول الله الیکم جمیعاً و استدلال بر می قل اهل الکتاب یا ایها الناس الی کلمه الایه بر اثبات حجت انبیا  
 نسبت بکل اهل کتاب می آید در اصل نوزدهم تمام بیستم در معجزات ائمه معصومین و ظهور اخبار استوار دارد  
 مثل معجزات شایع شری زاید با آنحضرت و ائمه افضل خدا و چنانچه از کثرت کثرت که انجی قابل شمول بر همه آنها  
 لهذا در مقام اقتضای میشود بر است و صمد معجزه که در بیان مبارک آنحضرت بوجوه خاصه صاحب حق البقیه نقل نموده  
 اینک بوسه نور از روی چهره اش میزد و بر روی او سبزه و کام و دستها مبارک را بلند میفرمود و بکشتن  
 مبارکش مانند شمع روشن می نمود و دوم بوجوه آنحضرت که از راهی که میگذاشت نادر و روز زیاده از راه  
 معطر میشت و عرق آنحضرت را جمع میکردند و بهتر عطری می افشاند و دلوازی حجت آنحضرت و در دست کف از آن

در این باب از ابوطالب و ابی طالب

در عموم است حضرت



به نام مبارک گرفت و مضمضه کرده در آن دو رکعت آن آیت شریف را از شکم سوم آنکه در اوقات شب چهارم  
 ایستاده بایستد که بر هر مرتبه هر چند او بلند شود آنحضرت بعد از هر رکعت بلند تر از او می شود و چشم ایستاده در اوقات  
 ابر بر سرش سایه می انداخت بهر جانب که آنحضرت میرفت ابر بر آنجا می افتاد و چشمش هرگز از آنجا برنگشت  
 و چنانچه در مثل کس و شیشه بر آنحضرت می نشست هفتم ایستاده چنانچه از پیش میدید از عقب نیز میدید چشم ایستاده  
 سبب تعطیل او از آمدن نمیکرد و بدو سخن نمیزد و ایستادن او را میدید و هر چه در خواست می کرد میفهمید و چشم  
 ایستاده هرگز بر زمین مبارکش نمیستاد و چشم او را در راه هر کس می انداخت که از آنجا می رفت و هر چه در خواست می کرد  
 از آنجا فارغ نمیکرد و دست مبارکش بر طعانی که میرسید برکت بهم میرسانید و از طعام قلیل جمع کثیر را میسر می نمود  
 چنانچه از غلّه و یک صاع جو جابر بخود می خورد و از دهم جمیع آنرا میفهمید و میگویند که از دهم در میان کس  
 پیغمبر میفرمود که هر کس که مانند آنجا می نشست و سیزدهم مهر نبوت است مبارکش نقش گرفته بود و نورش بر آنجا  
 زیادتی می نمود و چهاردهم آنکه میان کشتان مبارکش جدر گردید بقدری که جمیع کثیر را بر سر او بیندازد و دهم  
 انگشت ما را بر او نهیم که در آن دهم سکر زده در دست مبارکش جمع میکند و مردم می بینند و میفهمند و چشم خفته  
 و ناف بریده و پاک آن آیه شریف منوال شد و در وقت ولادت از باز بر آید نه از سر و جوار خود آمد و نورش بر آنجا  
 بوی مشک میداد پس و بگوید که سجده افتاد و چون بر آن سجده روشت دست بکف آنجا می زد و او را بر او وحی  
 خدا و رسالت در آن زبان آورد پس از آن او ساطع گردید و بر مغرب مشرق عالم تابید و هم هرگز نخفت  
 نوزدهم بر آنکه از آنحضرت بروز میکرد و بوی مشک میداد و کسی را نظر هرگز بر آن نمی افتاد بلکه بفرمان رب العالمین  
 فرود آمد و از زمین چشم چار باینکه آنحضرت بر آن می نشست چنانچه هرگز بر زمین نمی نشست و یکم کی نفوت  
 مقاومت انداخت و دوم جمیع مخلوقات عبادت و عبادت او را بجا می آوردند و بر سر و حجر که می گذشت قامت در آنجا  
 خم نمیکرد و آنحضرت سلام میکرد و در طغیانی که او را در آنجا میستاد و سوم اگر بر زمین نرم را میرفت جای پا  
 نمینانید و گاه بر سنگ سخت میرفت و نقش قدس در آنجا میساخت و عبادت او را بجا می آوردند و بر سر و حجر که می گذشت قامت در آنجا  
 گدازان گشتند و فرمودی که آنحضرت داشت کسی بر او می نشست و دست نظر نتوانست که دو مهر کاف و منافق که آنحضرت را  
 میدید از بر سر بر خیزد و از دو ماه راه و عبادت در دل کاوان از میگرد و حق میستاد و در حقیقت آن رسول  
 گزین صلی الله علیه و آله اجماع منقول از کتاب حق البیّن است و اول غایت غایت و بر او و جبهه دوم  
 قربانی بر او و جبهه سوم و جبهه بر او و او را در میان کسی که فکر با چهارم هر یک که میدیدند بیایست البتّه انکار آن کند

چنین فرمودند

چشمش بر کسی نگذاشت و جبهه بر او منور گردانید و جبهه ششم بغیر کف انداخت و جبهه هفتم میگردانید و کف  
 طلاق است ششم زکوة و حب و بر ذریعت او و اهل بیت او حرام بود و در حرمت زکوة سنت و تصدقات سنت  
 خلاف است ششم بغیر کف انداخت و جبهه ششم بر دوازدهم میفرمود و بعضی گفته اند که گاه بر او حرام بود و هم بر هر کس  
 حرام میل نمیکرد و بغیر کف انداخت و جبهه ششم حرام بود و هم خط نوشتن و شعر گفتن بر آنحضرت در روز عایم و وفاتش  
 جایز بود بر آنحضرت وصال در روز و بر دیگران حرمت وصال است که در روز و زیاده از روز و صاف  
 نمیشد با نظر را بقصد شجره خاکی نمیشد و هم جایز بود بر آنحضرت زیاده بر چهار زن دائمیه و بر دیگران حرام است  
 حلال است بر آنحضرت زنی که خود را با آنحضرت بخشید هر چند که عقیدتی نبود از دهم حرام بود بر مردم کفاح زنا  
 آنحضرت غدا و دخول کرده باشد باینکه غدا و در حال حیات و بعد از آن حرام بود بر مردم ندادن آنحضرت  
 بار اسمی مثل یا محمد یا احمد و تحلی در قرآن نیز آنحضرت را بنام ندانند بلکه فرمود یا ایها النبی و یا ایها الرسول  
 یا ایها المرسل و یا ایها الملائکه و هم حرام بود بر مردم که صدای خود را در وقت عرض مطلبی که دست میزد بلند تر از صدای او  
 کنند و هم حرام بود که از پشت عجزا ندانند آنحضرت را و صاحب حق البیّن بعد از نقل این فضایل گفته که بعضی  
 بسیار نقل کرده اند بغیر این که از آنها زود میفرمودند و اینها را بکتاب حواء القور حواله نمودند و در حقیقت  
 القور بنده خاصه اضافه بر آنها نقل کرده منقول است و پنجین و اول حرام بود بر حضرت پیغمبر که چنانچه از جگر است قبل از  
 حرکت کردن یا بر آبش حرکت آنرا را از بر کند و بعضی میگویند که اندویم حرام بود بر او که چون شروع در فعل سختی فرماید  
 از آنجا نام آنرا بگوید سیوم است و بر او بر آنکه از زمین حرام بود بر او چهارم حرام بود بر او غار کردن بر کسی که حق  
 میدهد و چشم حرام بود بر او عطا کردن چیز بقصد یاد گرفتن چشم حرام بود بر او کفایت زنی که آنحضرت را  
 نخواهد بست حرام بود بر او کفاح کثیر و همچنین کفاح کثایه است حلال بود بر آنحضرت اختیار آنچه از غایب غنایم خود  
 نسیم حلال شد بر او داخل شدن مکه معظمه با سلاح و بدون حرام و بر دیگران حرمت دهم جایز بود بر آنحضرت  
 فوق کردن برین کجبه حاکم حیوانات و بر دیگران حرام است و بعضی در آن نام عا کجوز کرده اند از دهم جایز بود بر او  
 او بر کشتن طعانی که صاحبش محتاج بان میبود و وقت ضرورت و بعضی گفته اند که امام نیز چنین است و از دهم هر زنی را که آنحضرت  
 رعیت نکاح او میفرمود اگر شوهر نداشت جایز آنحضرت بر او حرام بود و اگر شوهر داشت طلاق گفتن او بران نیز حرام بود  
 سیزدهم غلاف است که آیت میان زنان اجابت یابد و بر تقدیر دهم و جواب آن از فضایل آنحضرت چهارم است و پنجم  
 با آنحضرت کفر بود و امام نیز چنین است از دهم بغیر کف انداخت و اگر آنحضرت کفر را ندانید و او در نماز بود و جبهه ششم











اجازت آنکه در فضل اند عا در و باجه گذشت و آنچو در لغت معنی کبریا از جانب منبع علوم جعفر را تکرار کند که ایام  
از ابا کرام حق علیه السلام روایت کرده که عن رسول الله انه قال من ضعف عن نفا اهل البيت فاعن خلواته  
اعداءنا بلغ الله صوتهم جميعا لاملک من التوى الى العرش فكلما لعن هذا الرجل اعدانا لنا ساعده فلعنوا من  
يلعنه ثم تنوفا قالوا اللهم صل على عبدك هذا الذي قد بذل ما في وسعه ولو قدر على اكثر منه الفعل فاذا الذم  
من قبل الله تعالى قد اجبت دعاءه وسمعت دعاءه وصليت على روحه الامواح وجعلته من المصطفين الاخيار  
حاصل عز است که حضرت جعفر فرمود که کسی بطهارت اهل بیت پیغمبر متواتر اند و پس در خلوت لعن کند دشمنان را  
میرسد خداوند او را و با جمیع دشمنان از ترس او عرش رحمت بر سر او فروخته شود و لعن کند دشمنان اهل بیت را خداوند  
بار بر او بکشد و او را لعن میکند و لعن را بعد از آن میگرداند حاجت خود را پس میگوید که خدا یا رحمت کس بر من  
که بگذرد توانایی خود سعی کرد در بار اهل بیت و اگر میتوانست زیاده برین نیز میکرد پس نگاه ندارد از جانب خدا که  
اجابت کردم دعا شما را و شنیدم ندای شما را و رحمت کردم بر روح امیر دینکوار و کردار سید او را از جمله برگزیدگان  
پسندیده طوار و ایضا از جمله است آنچه صاحب کتاب الشهاب النبی اصعب گفت که روایت از ابو حمزه ثمالی بود از حضرت  
امام زین العابدین علیه السلام که هر که لعن کند کجبت و طغوت در هر بادی دیگر نبوی سید الله در نامه اعمال و همتا و هزار بار  
حسنة و محو نماید از نامه اعمال او و همتا و هزار بار سینه و بلند کردن از بار او و همتا و هزار بار درجه و در کوبیدن  
انجیر را از حضرت امام محمد باقر علیه السلام ذکر کردم آنحضرت فرمود که روا میکند همتا و هزار بار از هر حاجت او را رسول  
آنحضرت در گذشت بخت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که از پدر و جد و جنین و جنین شنیدم حضرت فرمودند که  
مخوام که ثواب لعن کجبت و طغوت را برایتون زیاد کنم کفتم علی و ابی و نوکر و دم فرمود که هر که لعن کند کجبت و طغوت را هزار بار  
یک مرتبه بنویسد خداوند او را و روزگارش هزار سال و هر که لعن کند کجبت و طغوت را دویست مرتبه بنویسد خداوند او را  
بر او کنیز و صاحب و از کجبت و طغوت را یک و هجده مرتبه و بعضی از افاضل قدس لعل الطیفون گفته اند که این طغوت که  
و اما اللعن لطن سوا القول فالظالمین فلیسوا بایضا بدیع فی الدین لا یستلک لذل المستعبرین بل فی شهاد  
للعاد و ایضا لذل و قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا لم یجد اهل الدین البیدع من بعدی فاطهوا بالبر  
منهم و انما من سبهم و القول فیهم و الوقیع و باهوتهم لعلو طمعهم فی الفساد فی الاسلام و یخبرهم الناس فی لا  
یتعلمون من بعدهم بکتب الله لکم بذلك الحسد و یرفع لکم به الله فی الاخرة و الله سبحانه قد لعن الکافرین المتأیین  
و طعن فی الجاحدین المکذبین بعبادته و دعا علیهم فی غیر مکان حق و قیلا انه ثلث الامان و لو بما خص الله

فکر و قدر فقتل کفیل و بل صرح بلا اسم ثبت بدی الی لطف و تبت و امراته حمالة الحطب حاصل غیر اینکه در وقت  
نظام بر یک لعن و طعن در باره ظالمین بدعتی نیست بدین بلکه شایسته است برای غافلین چنانچه فرمود حضرت قائم  
النبیین صلی الله علیه و آله علیه السلام جمیع که هرگاه ببینید صاحبان کجبت و بدعتها را بعد از من پس اطمینان بر آنرا  
البتان بکنید و آنرا که شتمان دهید و دشمنان را زشت بدیده ایشان بگویند تا آنکه طمع و فساد اسلام نماید  
و مردم از اطوار آنها بگریزانند و بدعتها را بر آنرا نیاورند و چشم لغو آن خداوند عالم دور  
پس اگر چنین کنید بنویسد خداوند شما را و بلند میکند و اندر آخرت در جات را و ترحیم کرده حضرت  
العالمین لعن مطلق کافران و منافقین و طعن ملاست منکرین و دروغ نمیزدگان و روزی پس لعن فرمود کرده  
بر ایشان در چندین مکان حتی آنکه گفته اند که لعن طعن نشی است از قرآن و کما هر طعن کرده در باره بعضی از  
بنابر خصم او بوضع خاص چنانچه فرمود در سوره مدثر آنکه فکرو قدر فقتل کفیل و قدر کما هر طعن من شمر از کفون  
ساخت و لعن طعن و کما هر طعن در وقت چنانچه فرمود ثبت بدی الی لطف و تبت و امراته حمالة الحطب غیر از آنکه  
بل و در دست اهل بیت که در روز القیامه با کفار و فریقین بر قتل پیغمبر متواتر نمود و زیارت اهل بیت را بهر دو و بعد  
از آن لعن کرد و فرمود ما لعنوا عنه ماله و ما کسب سبیله ناکذا است لطف و امراته حمالة الحطب جید حاصل  
من بعد ترجمه و الله اعلم منع نکرد از اهل بیت و کفار را مال او و آنچه که بدیدند که عبادت از غنیمت و لطف  
او زدند و کوه داخل شود در آشی شعله و در داخل شود در آتش زدن آن ناکار که آفرین بر دارنده مهرم گناه  
باز آنکه بگویند و سخن طعن و لعن است بحالی که در کردن تا زن بد بخت را بماند از آتش بسیار سخت و چون  
نطق و تخطی بولی یعنی بر توضیح بعضی آیات سابق و الاحوال آن بود با عبادت که در باب جلال و افعال و مبرم  
خطا لعن الله و العذابت فذلک الله و در مقام لطافت سبب میشود لهذا ترجمه آنرا از آنکه تا نیت خود داشت  
و آنچه در سینه است بر او عرض نکند فلا الله تاذکر فی من خلقت و جیدا و کذا در محمد صراحتا که خطی کرد  
او را در حالی که جید است و عز و له الزناست فاضل لا یجوز کفر فی دوائه لغا نزلت فی عین فی الکاد الوکالة و انما  
سبی و جیدا لانه کان ذلک فی و ایضا در روایت آمده که الوحید من لا یعرف له اب و علی بن ابی طالب حضرت  
صادق علیه السلام روایت کرده که الوحید لانا و هو عمر و فی بعض النسخ و هو عمر و فرمود که در زمانی که در روزگار عمر  
متحد باشد پس باز او عمر است و ترک تفرج بر این سینه و بیان قد لا یابودن عمر با دله و بگویم آمد و فصل شصت و پنجم  
و در جمیع کتب کفر و کفر و من خلقت و جیدا ای لم یسیر فی خلقه احد او جیدا لانه لا مال له و لا یابین











فصل سرد افغان

در آن روز نازل گشت خواجه اکبر مغیر بن عامر خاتمه معرفت بآن هر چند مختلف در خصوصیات آن چه مدلول روایات  
است که چون در آن عایشه دروغی بسیار روگفتند باین نحو که زنار است بپا و دادند آیه نازل شد و مدلول روایات خاصه  
است که چون عایشه دروغی بسیار روگفتند باین نحو که زنار باماریه قطبیه رساند داد الله لک این آیه مبارکه را و استناد  
وفا بهر آنکه در بیضا هم به ثانی مراد است و فاضل لا یحکم که میتواند هر دو از ما صدق این یا راستند و علی بنده التقدیر  
الطریق و لکن حفصه در بیضا هم باین است بر تخلی عایشه بر او و مجلس روایات عامه در آن نزول آن آیه بنا بر آنچه فاضل  
لا یحکم کرده است که در جنگ بنی المصطلق شبی از شبها و فرساده کوچ در دادند عایشه بعد از استماع آواز صل  
برافضا حاجت از آنکه گاه بیرون رفت چنین بمنزل آن گشت کردن پس خود را یافت پس گشته بعد از آن موضع  
حاجت یافت و جمعی که بیرون او را باریک کردند بجان آنکه او در میان بیرون است از بار کرد و فرستاد چون تو  
عایشه در موضع قضا حاجت بعلت فقر کردن پس قدر رسید بعد از آنکه بمنزل آن گشت حدید را در آنجا ندید و صفوان  
و طفل که در آن وقت بود چون باین رسید و دست عایشه در آنجا ماند و سر خود را خوا بانید و عایشه بر آن سوار  
صفوان مهارت را سوار شد و او را بآن گاه رسانید پس جمع از مردم مثل عبد الله بن ابی بن سلول منافق و حبیب بن  
ماریه طایفه خزاعه ابی بکر زبان گفت و فقره عایشه نشود و استناد زنار با و نمودند تا آنکه الله لک این آیه نازل گشت  
و از آن بر او عایشه از این فقره نازل گشت و از جمله روایات خاصه در قصه آنکه عایشه است که علی بن ابی طالب و ذیل  
این آیه از آن جعفر الباقی و روایتی که در آن بر ابی طالب حضرت رسالت است که از ماریه قطبیه متولد شده بود  
از این جهت آنحضرت را سبوت نمودند و بلند خوانی رسید و عرض شد عایشه چنین آنحضرت را فرمود  
این آیه بر رسید و در مقامی گفت که اگر اندوه تو بود و سطر فوق ابی طالب است او خود فرزند تو نبود بلکه فرزند  
بیطر بود که امر او ماریه مدینه و هبلیه او سید است حضرت رسالت است ۲۰ امیر المؤمنین ع را و استناد که سر عرج قطبی تا  
بیاید پس حضرت امیر شیه خوار برداشت و بهجت رطلی حج قطبی کاشت پس او را در میان عظمی یافت بدین  
رقه اندر از عرج خوشی که اندر آن یکش بدین خنجر آثار غضب از بر مبارک آنحضرت شده بنحویات گذشته و در آن  
نمود پس آنحضرت از راه لوار بلخ داخل شد و در عقب حبیب بن سبیح است حج از آنحضرت که در آن راه ماریه  
در حق بر آمد و از خوف قتل خود را دانسته و بلا را از آنحضرت انداخت و عورت خود را بکشوف ساخت پس در او شک  
از آن راهی محال زمان نبود و در وقت حضرت امیر المؤمنین ع متعرض آن پاک کردید و بخدمت حضرت پیغمبر  
نمود و بفرموده است که ای رسول خدا که مرا میفرستی باید البته آنرا بعل آورم یا اینکه اول تحقیق کنم و بعد از آن



























کعبه چون بر من آمد و بوسه خانه خمار دار در پناه لبش بر من فروانورین و لب را بر من طلبید و بعد از آن شخص من را نشاند  
 که آنجا نشیند و قیامت آید و در آنجا حد را و توقف در زیر تا از مرتبه طین بدرجی رسید و مردم این توقف را عمل  
 مساجد و مساجد نمودند و زبان بطعن عظمی کشیدند و عاقبت الامر عظمی آن دو مرد را بدار الحکومه طلبید و از آن کس پرسید  
 که شما کس هستید و چه می کنید و او را از آن باب پرسید که نشسته خوردن او را فرمودیم اما دیدیم که آب انکوار از شما جاری  
 است پس از آن کس پرسید در حالی که بشعور افتاده بود و خمری می نوشید و عظمی فرمود تا علی مرتضی کوم الله وجهه اجازت دهد که  
 شاهزاده امیر المومنین حسن در مجلس حاضر شود حضرت اشارت بفرمود و در جواب گفت و لا جاره صلی الله علیه و آله  
 خیار لا یتیاب لعبد الله بن جعفر فرمود تا ولید را بجهل زده زدن انتقامی بدهد و بهین مرتکب شد و نماز صبح را چهار روز  
 بروا می دیگر در دو وقت الا جابر بن کعب است بالجمله حکم عظمی را و از از مطاعن آن ایماست چنانچه علامه و غیره نقل کرده اند  
 و الزام فضل بن روزه را این که عظمی در وقتیکه ولید را حاکم کرد بر مسلمانان عالم نفوس او نبود و بعد از آنکه معلوم شد  
 مغرور و مستعظم است که عظمی عالم بقرآن و سنن و الایات آن است و این را قسطنطین دفع فاسد است فسد کمالی  
 علی اولی الامر شد بالجمله قاضی نور الله مرقده در جواب می نویسد بسوم فضل بن روزه بهمان گفته و بسوم نیز مردود است باینکه  
 فضل باینکه متول روز صفین و غیره بود و او بود آمد و در کرد در خدمت حضرت پیغمبر است خانه سخن می نمود  
 که فضل نیز از این خبر در است و لیکن اینها را و بسنی بر جای است و انکار و دیگر این که بر فرضی که اشعری گفته فی حدیث  
 نبود و کسی پیغمبر صحابه را تعقل او امر فرمود یکس باشد ممکن است که مرضی بکردن عمر در آنوقت مبنی باشد بر آنکه  
 پیغمبر و آنوقت از جانب الله مرضی بود و بعد از آن مرضی شده با و چهارم نیز مردود است باینکه ظاهر کلام پیغمبر است  
 او اول کسی که از اهل بدع ظاهر نشود نه اینکه اصل اهل بدع و ضلال است کرد با این که انکار کردن این که یکس  
 اصل کل ضلال است نه آنکه بود سخن است و در آنچه صاحب ملل و نحل نقل کرده که اول کبر صادر شد از جمیع ضلالات است  
 علیه اللغات از این که استبداد بر رخو کرد در مقابل نفس و اختیار بود خود کرد و برابر امر سجد انتمی کلام القاضی  
 ملخص و بخاطر صریح است که آنکه در آن امتحان صحابه کردید در زمان پیغمبر و آن حضرت فرمود که اگر کسی استبداد بر رخو  
 اختلافی نبود او شیطان بود که بصورت انسان مبدل شده و اگر گفته شد اصلا اختلافی در میان است بنمود و مؤید است  
 در او اخوان را و منه فی مروت که سلمان فارسی گفت که خدمت حضرت امیر اسیدم و او را مستغول بخیل حضرت  
 پیغمبر دیدم و گفتم که ابو بکر در وقت پیغمبر رسول خداست و مردم با او بیعت میکنند بدست چه است پس حضرت فرمود  
 و استی که اول کسی با او بیعت کرد که بود گفتم نه مگر آنکه در تعقیف نبی ساعده دیدم که وقتی که مغلوب شد انصار اول کسی که با او

فرضیات و غیره  
 یا با او بیعت کرد

پیغمبر که بشیر بن سعد بود و بعد از او ابوعبیده بن جراح بعد از آن عمر بعد از آن کمال مولا حذیفه بود حضرت امیر فرمود  
 که این نیز اسیدم و لیکن پرسیدم از آنکه اول مرتبه در سبب رسول خدا با او بیعت و گفتم نه و لیکن پرسیدم از آنکه  
 کرده بود بر عصای خود و در میان چشم او از خنده می نمود و بغایت سحر کرده که اول مرتبه بعد از ابوبکر بر بالین رفت  
 و کبریا کرد و گفت الحمد لله الذی اخرجنی من الدنیا حتی اریک فی هذا المكان ابسط یدک فیسط یدک  
 فبايعته ثم نزل فخرج من المسجد حاصل از آنکه آن بر خطا بیایم بکر کرده گفت که شکر خدا را که مرا از دنیا بیرون برد و تا  
 این که ترا در این مکان دیدم دست خود را بکشتا پس ابو بکر دست نشود و آن بر با او بیعت نمود بعد از آن از بنی فزارة  
 و از مسجد بر آمد پس حضرت علی فرمود که ای مسلمانان منی که آن کس که گفتم نه اما بسیار آمد و سخن از آنکه شما نشسته  
 سخن گفت که یا که خوشحال بود بوقت پیغمبر فرمود که او پس لعنه الله علیه و آله و سلم و رسول خدا است که پس سر کشان  
 و باران او حاضر شدند و در غیاب رخ و دیدند و شنیدند که حضرت پیغمبر تاج و تاج و صاب و جاشنی خود را بر فوق  
 خود سارین افراخت و حاضر از ابرو سارین اینچنین تاملات مأمور ساخت پس این سر کشان و سار کشان و گفتم که این  
 مت رحم کرده شده اند و از شما مالک مو شده اند نیست برابر که جنود تو ام و برابر تو که نیت بر من است  
 برابر که ای تحقیق معلوم است که امام زمان و نه این که بعد از خاتم پیغمبران پس و نه شد پس با آنکه از او اندوخت  
 پس فرمود این حضرت پیغمبر که بعد از رحلت او مردم با او بیعت میکنند و در سقیفه بنی ساعده بعد از آن پیغمبر  
 مجادله و بعد از آن سجد می آیند و اول کس که با او بیعت میکنند در سبب من شیطان است بصورت مرد در حال  
 سر و اهنام و جنس جنین میگوید بعد از آن بیرون میرود و کسها طبع و در اجماع میکند و از حال شوی خوانندگی میکند  
 و برای امانت شکر خود بالین سر جفت میزند و میگوید که حادث که دور کردید که مرا بر این است را بهرست چگونه دید  
 آنکه را که مردم بالین نام این که تر کردند امر خدا و فرمان او را و فرمان رسول خدا او را اصل سیر و هم  
**فقد ادينك** شرح گفته که هو اشارة الى ما عتراه من دين الله كتحريم الخمر  
 و غیر ذلک مما لا یجمله هذا المكان انتهى و این اشارت بآنچه از عمر مشهور و در کتب عامه مثل تفسیر زمری  
 و بعضی و غیره همانند کور است که عمر گفت معنیان کانتا علی عهد رسول الله انا انصت عنهما و لهما علیهما  
 بجز و شسته ستم بود در زمان رسول خدا و عمر نمی کند از آنها و عفا میکند مردم را بر آنها اگر مرتکب شوند و عفو می  
 شرح بجز فعل کرده که عمر برین رفت و گفت ایها الناس ثلاث کتب علی عهد رسول الله انا انصت عنهما و لهما علیهما  
 و اعاقب علیها و هو متعة النساء و متعة الحج و غیر ذلک و چون متفرع مرام در هر یک از این سه متعه است



















































































که در این نزاع حق و باطل است و لا کونه که در حدیث از فضیلت نیست که همه جهته باید امام بجان که شکر بر عتق  
 نباشد که امام چون قائم مقام رسول است انصاف و صاف او عقلا و نقلا ضرورت بر حق است که در حدیث  
 امامت خطبوزه اسلام باشد که بیاید از حق فطن موافق قوانین شریعت باشد تا جوهری را حدیثی  
 نشود و این مدعی علم با حکام شریعت و زهد و شجاعت و شکر و غیره بلکه بدون عصمت نیست و میشود که  
 یحیی علی او را شد و بدین علم میشود که در حدیث اولیاء الله و اولیاء فی قلبه و علی فیکم کون ابو  
 بدینا و خلیف یومئذ و بکلمه علی علیه السلام و از ادوات و ادوات در حدیث که من استیلا علی  
 من لا یدعی الامان بعدی است چه از آن ظاهر میشود که کسی که محتاج باشد در یافتن راه بر اینها و در  
 قابل نیست از امامت و سرور و انتقام و حق تعالی نقل سایر اوقات فاضلی نور الله مرقد و در مقام منقذ  
 میشود بسلطان و در حدیث امام فاضل باقی با محصل المرام سوم از شرط امامت است که امام علیه السلام باید  
 معصوم باشد از جمیع سیر و غیره امام از اول عمر تا آخر آن بدلیل اینکه چون امام نیست از جانب خلق  
 امور دین و دنیا بر خلق پسیر که معلوم عصمت نباشد محتمل است که در احکام الهی جهالت کند و اعما مردم  
 بر اقوال افعال او بر طرف شود و امضا و فرمان دیگر معطل ماند و ایضا چون حدیث حضرت ابراهیم علیه السلام  
 با امامت سرافراز فرمود حضرت خلیل سؤل النبو از رتبت جعل که بزرگترین این عطاء جعل  
 امام فرمود حضرت ابی طالب که لا ینال عهد الظالمین یعنی جمیع از ذریت تو که ظلم از ادراک  
 سعادت محروم شوند و شک نیست که کما یحکم بر حق فحق لا یستل ظلم و ستم که است کما قال الله  
 حکایت بر تباطلنا الفساک و کذا در فصل باقی میگوید حضرت صادق علیه السلام که کسی که صفت یا و شریک  
 نمیتواند امام انام گردید و بنا برین امامت بیکر و غیره و شریک قبل از بعثت حضرت خاتم سغیران علی  
 مشغول بکسب سستی بود و باقی و سندان از دریم است با قاطع و باطل است نزد منافقان و لهذا این  
 احکام در قصیده رتبه خود در مقام تعریف میگوید که گفته شد عن العلیا بن الحنفی علیه السلام و علی  
 اوقات که گفتند بعد فیهم بنی و قد لا یجد الا الحقیقه اعلم ان حق ما یذکره عظمی و مقام استیلا  
 بر و جوهر عصمت امام گفته که چون امام در حیطه شرع و مقام امامت است که کمال او حال انقضا و در  
 در حدیث انصاف و در عصمت سرور و انصاف عصمت رسول و الوی اقر است فقول و در ایضا حاجت با امام  
 اینست که اخذ حق مظلوم از ظالم کند و شیوه فتنه و فساد از این بر کند و کسی که کج و بیجا باشد از نور بر

عصمت

منع نماید و بر ارتکاب طاعات و اجتناب از محرمات مردم از غیب باید و حد و در انفس جاری گردانند و فتن  
 و اهل غیر خیر را با جوارحه و در عذاب را را مخلوق را مذلس اگر بر خود شمع عصمت و امانت و کما هی در حدیث  
 فواید بر امامت از مرتب کند و خودش محتاج بایم و دیگر باشد و بنا بر این تسلسل لازم آید و فضل بر حق  
 گفت که اگر مراد از عصمت و بیعت نیست که اجتناب کند در همه احوال اکمل صغیر و کبار پس این تسلسل نیست  
 بلکه مدور بعضی صغایر مدفوعند و با وجود حجت ناکب بر مانع میشود ازینکه رفع ظلم از مظلوم کند و فواید  
 از و شکی که در دو اگر مراد از عصمت بلکه و حالتی است که همیشه را از خود باز دارد پس تسلسل نیز فایده موجب  
 انصاف امام زمان با بیعت ازینکه شمر طاعت عدالت را امامت و در مقام گفته که العدل من له الملكة  
 العصمة للمنافق من الجور و صد و بعضی الصغایر عند فی بعض الاوقات لا یبطل ملکة العصمة لان الملكة  
 کیفیة است و فی النفس حق بر اصد و بالفعل عنه صدر بلا مشقة و رقیه و کلفة و صد و خلاف  
 الملكة کیفیة و وجه الملكة العار من لا یخلق الانسان عنها فاقول و کذا الصمة معنی الملكة حاصله للجناب  
 عن الکبار المصطفی و کما وان صدر عنه فادع بعض الصغایر فاندفع هذا الاشکال و له یلزم التسلسل  
 مایل یعنی اینکه عادل است که بر خود عصمت یا بمعنی محلی است امام مدور بعضی صغایر از و در بعضی اوقات مبطل  
 بلکه نیست چه بلکه عبارت است از کیفیت پسیر از حق که هر کجا اراده شود و در فعلی انان بدون مشقت حضور کرد  
 و صد و خلاف آن بلکه بسبب امور عارضا از ابر طرف نمیکند پس عصمت بمعنی برابر محبت از کبار که مقرر بر آن  
 باشد حاصل است و صد و بعضی صغایر در بعضی احوال از آن نمیکند و تسلسل لازم می آید و فاضلی نور الله مرقد  
 در مقام افاد است در دو نقل مجموع از انجیر بسلطان و در کلام میشود و است اقصا القدر من الاختیار و نقل بعض  
 آنها اقصا و صد و خلاص آن نیست که عرض از نصب امام بدست امامت یا نبوتش که این از اطاعت و رضوان  
 و در از خط و محبت است پس اگر امام خودش جایز است یا محتاج با امامی دیگر میکند و این بیکر نیز اگر معصوم نباشد  
 محتاج با امام ثالثی میشود و لهذا تسلسل لازم است با امر او و خاتمه نا صبیح مبارکه کرده که بیکر است بدین عرض از نصب امام  
 نفس نظام امور اسلام باید بر وجهی که منفی لغت عجب و بلا و کند و خاتمه از کلام فضل بر روز به خطا هر شود و این  
 معنی عصمت لازم ندارد و جوارح است که بدین عقل حاکم است باینکه نظام امور بر وجهی که منفی خلاف شرع  
 شود مطلوب است رخ نمیشد پس باید است که امام معصوم باید و بعد از اینست که ما ذکره بقوله و صد و بعضی الصغایر عند  
 فی بعض الاوقات لا یبطل ملکة العصمة فاذ دعوی کاذبه باطله و ما استدلال علیه بقوله لان الملكة کیفیة است

عصمت



































و سبب عدم قابلیت و وزیر آن من است و او تو هم و من و تو یکیم اینها بانی وجود نیست که طلب کنیم خود را و  
حایل نشوید میان من و آن و میرید روی مرا از آن و من بخدا که تحقیق میکند اینها را من که من است و او تو هم  
از غیر خودم و و الله که هر کس را بر میدارم و عیب یکم آنرا که سلم مانند کار را بر مسلمانان بانی آن نباشد و او تو هم  
و سبب بر کسی که نباشد از اهل آن و غرض من از آن کتاب بیکار گفتن من و غرض من از آن کتاب بیکار گفتن من و غرض من از آن کتاب  
خبر این که مناقشه نزاع دارد شما بر سر آن که اینها باطل حق و متاعها را بر نهند بانی بی نهایت و فوق و برادر  
حق معجز است که مطابقت آن با عقل لازم است و معلوم باشد خود را و راه بیدار است و خواه بیدار عقل با فطن صاحب علم  
کونه که الحق اصل المطابقه و الموافقه و یا نه یا نه که علی وجه متعدد و الاستعمال استعمال الواجب لازم و  
و اول حدیث علی کل حق تحقیق قبل مضاه آن کل واقعه و مراد ما حکم من الله تصدیق بر ادله و دلیل علیها و  
الامور مقینه و حق الشیء بحق بالکسری و جب اطلاق حق در خارج از اینها و شکی وجود و تحقیق و  
مدلول شود بر بویست اطلاق حق بر قرآن خارج در غیر بل نقد و با الحق علی الباطل گفته اند علی است  
مطابق معقول آن واقع بحسب نظم و غایه بلاغت معلوم است نزد اولو الافهام و پس معلوم حق قدر مقام امور  
که مطابق آنها واقع نزد اولو البکر و عمر و تابعان اند و اینها ثابت بود بایات قرآنی و احادیث نبویه و اینها حسب جاه  
اخفا و کتمان آنها پس بدید خود را معلوم خدا و لا عین کرد پس بدید خدا و در سوره مبارکه لقمان فرمود که ان الله  
یکلمکم فی الذلالت و البیانات و الا من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب و علیکم بالهدی و الله و یضاه  
الذین یؤمنون ترجمه و الله یکلمکم بر هر کس که جمعی که همان کرد و ندانید که فرو فرستادم و از آیه فی کتاب الله بود و مقصود  
براه راست و می نمود بعد از آنکه بیان کرده بودیم آن هر را با مردم و در قرآن یا احقران و از کتب سایر کتب حق  
البت از خداوند عالمیان بسیار گویند که آن نطق که حق است حق خودشان نیز لعن میکنند من حیث الشیء  
بنابر این که کفار و منافقان میکنند خودشان نیز در تحقیق از منصفانند و در حق کفار از حضرت صلوات الله علیه  
اللا عنی عن غیر و اعلمت که ما اهل بیت نبوتیم و بعضی گفته اند که ما و ما اهل بیت نبوتیم که آنها را جانور گویند  
حق می نماید که ترجمه این آیه بر نبوت جبری است و آنچه است و قدس سره که در معنی حدیث از اهل بیت و کتاب العقل  
گفته که بنیات بعضی حکامات فیه زیهونی علی من از اخلا و از روی نظر است و می معنی امام عالم جمیع است و شکاست  
پس الله عطف بر ما از ناست و ضمیر متبادر جمع بهند است که امامت او مرتبت است ان بنیات الله است از آنکه در معنی  
حکامات و اولاد آنها بر یک است و اینها را با تحقیق نمی کنند غنا کرده و بعضی زبان گفته برادر و رفیق و

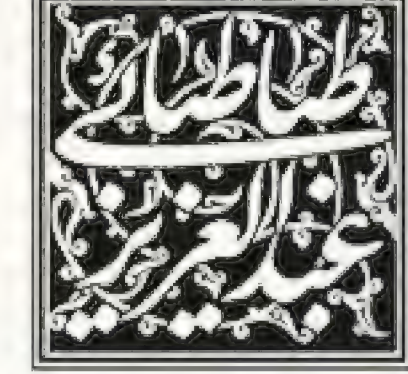
ایڈرا

میرزا قدرت و مسکن  
شی عسکری  
سی دی

باعتبار

وضع شود و حق و مودد این سیرت است که در حدیث آن الذین یأتون کاجابا لله و کاجابا  
 للآیات الشامدة علی امم محمد و علی علیهم و نعمتها و حلیتها و کالتوا صبا لکاتبین لما نزل فی علی  
 و فی تفسیر اعیان الشیخ علی عبد الله عن الذین یأتون ما نزلنا من البینات و المحدث فی علی و عده  
 ما نزلنا من البینات و الهدی یعنی بذات الحق الله المستعاجل از مضمون این حدیث ظاهر میشود که مراد به  
 پنهان شدن کان در نمک بود و سنیان امتیاز است که انبیاء را که ظاهر الدلالة است بر ولایت حضرت محمد مصطفی  
 باوصیات حضرت علی رضی علیه السلام و پنهان کردن باینکه در ولایت و تخصیص و بیان سنیان آنها خود  
 که ظاهر حدیث بانی است که و الهدی عطف بر البینات باشد نه بر انزال اما تفاوتی در تصور نمیشود کما لا یخفی و صاحب  
 تفسیر حسن الله مال از کتب اصحاب طبری و غیره که در فیه ذیل این آیه مبارکه ابو محمد علیه السلام گفت که  
 من یزید حضرت امیر المؤمنین علی که من خیر خلق الله بعد ائمة الهدی و مصلح الدجی یعنی کس که از  
 بعد از ائمة که منسوبند از جابر خانی اخبر فرمود که العلماء اذا صلحوا یعنی این علماء و دانشمندان سرزند و حق  
 و نور و زنده باینکه بر مقتضای علم خود عمل کنند پس آنکه رسید که حق سر خلق الله بعد ابلیس فرعون و  
 و بعد المسموحین با سماءکم و المتطهرین بالقایم و الاخذ لا مکتکم و المتأمرین فی مالکم یعنی کس  
 که بر تراز هم خطای تو باشد بعد از شایان فرعون شود و بعد از حق که نامهای شمار بر خود گذاشتند و خود را ائمة نامید  
 با قاطع خود را مقلد و پیرو خود را امیر المؤمنین بنده شدند و مکانها بشمارا عصبه بودند و در شهرها که خود را  
 فرمانها جاری فرمودند پس حضرت امیر المؤمنین علی که جوار فرمود که العلماء اذا صلحوا و هم المظهرین للباطل و کما  
 للحقایق فیهم قال الله عز وجل و لکن یلعنهم الله و یلعنهم للوعی و علی علیه السلام قال من سئل عن علم  
 یعلم فکتمه الیوم العقیبه یلجأ من الناس یعنی کسی که بدین است از جمع که تو مذکور کردی علماء اند و وقتی که فاشند  
 یعنی عمل متبینه علم خود کنند پس انداز آن که اطهار با طهارت نمایند و خنثی بختی پنهان میدارند و در آن  
 فرمودند و از عالمیان که بعد از کینه است از خدا و حضرت گفتند که از حضرت پیغمبر را دوستی که بر سریده شود  
 علم از هر که معلوم شد نزد او تحقیقش پس پنهان کند از اجماع کرده میشود و در روز قیامت بجای از انشعاب که گوید که از  
 ابطال ظاهر میشود که گمان علم و حق حرام و مورد لعن اجماع است پس چگونه توان گفت پیغمبر و اخوا حق  
 در وقت ضرورت و چه مستند توان فرمود که گوئیم که و از بلکه استخوان و چه نسبت در میان آن عاویث متواتره  
 بیان شده و باین مضمون حدیثی از کتمان علم میتوان کرد و بصورتی که متفرق شرعی برابر کتمان نباشد و از جمله آنچه

لغة الناس في علمهم  
فلا يفسدوا علمهم  
معلمهم من قطعهم  
معلمهم من قطعهم



بنیاد محقق طباطبائی











بنو و در میان بعنوان اخضر با این که سنان بهر با یمنون قایلند اما از قبیل علم غیر عالمه علامه  
 از سند احمد بن حنبل چنین طریق روایت کرده که پیغمبر فرمود که من اذی علیا فقد اذی الیها الناس  
 اذی علیا بعث بعث الحق بهیوتا و نصرتا خلاصه معنی که اگر از ازار علی ع کند خاسته است  
 ازار کرده است و کسی ازار کرد بکفرت علی ع بسوخت سود بهیبت بود و نفران در پیغمبر لغت و فضل  
 گفته که لا شک ان علیا سید الاولیاء و قد جاء فی الحدیث من عادی له و لیا فقد لوی الله بالحق باذکار  
 معاده احد من الاولیاء و اذاه محابه مع الله تعا کلف لا یكون این سید الاولیاء موجب الی الخ  
 و لکن بدل هذا علی النص حاصل غریب است که علی ع ازار کردن در حدیث پیغمبر  
 هر که دشمنی کند با دوست پیغمبر از ازار و خدا بشارت بجزای جهنم یعنی برکت اذنته بهر ذوال کف و بنون  
 قریش و غیره خاسته در سینه خافه نزد فقیه مضبوط است سهوا سخنان شد اصل آن اذی الله بهر ذوال کف و بنون  
 حطی لفظ جلاله مبارک طاهر شود از خنثی کلام فضل بن روزبهان و اذاه محابه مع الله تعا کلف لا یكون  
 بهرگاه دشمنی کردن با کسی از اولیاء و ازار رسانیدن و از فضل و جلاله باطل است پس نمی تواند بود که ازار کردن  
 را نام تقبی است موجب آتش جهنم باشد لیکن سنی است که این نفس در امارت نیست قاضی نور الله مره فرمود  
 که بهرگاه بات شد که دوستی علی ع موجب آتش جهنم و دشمنی و موجب آتش سوزان است پس ازار و اجد از پیغمبر او موجب  
 کردن ازار و اجد هم بر غیر از مضبوط است هر که این منع کردن در آن ازار و اجد است آن منع کننده را  
 سزاوار دخول نار اشدنی مضبوط و فقه گوید که در جهنم که هرگاه سنیان مرتضی علی سید الاولیاء فرمودند و ازار و اجد  
 خدا بختی دانند چگونه بخیز می کنند که او محکوم حکم دیگر شود بحدی که غبار نیست و نسوا و بگریزد و بر سر خانه پس بریزد و آن  
 حاج و غله او و زن و خواجه که او را سوزند حاکم در حدیث است که اگر کسی ازار و اجد او را کرد  
**فطرد او و له** رح گفته اشاره الی حکم بک العاص و هو ابن مویان فلما اتوا علیما  
 او املانه عظمه و اعطاه مائه الف درهم هبته الله و فقه گوید که تفصیل این جارا اعلام در مطاع عثم کشفان  
 علیه اللغه البکر از واقعه غیر علامه تفصیل کرده با نیزه و شمشیر پیغمبر فرمود که حکم این العاص و اجد او را  
 و آنحضرت سزاوار از بدین اذیه و مقرر فرمود که در طایفه است و فرمود که در شهر که من پیغمبر سپاه هرگز او نباشد یعنی  
 بر این که آن حکم مطرود است پس خوش بگویم من بود آن بر کوبید حضرت سبوح حتی آنکه عثم در خدش پیغمبر استفا  
 و از بسکه خاطر مبارک آنحضرت از او بگریزد بگوشت عثم قبول فرمود و در زمان خلافت ابوبکر و عمر بن عثم الناس

این بیت در اوج است و عمر گفت که پیغمبر او را اذیه فرمود و تو میفرمائی که او را داخل کنم و محمد اکبر گفت که  
 بنده باشم بعد از آن گفت و کیف اخالف رسول الله فایا کیا پس عثم ان تعادین فی بعد الیوم یعنی طو  
 انم که نمی گفت رسول خدا که من پس در جوار رحمت او ایستاده ام از سبب که ازار و اجد من کنی بعد از این ان علامه بعد از  
 ان ایضا است گفته که فانی القضاة که از جمله علماء عامه است در اینجا عذر پیغمبر است و گفته که بعد از آنکه مردم عثم را بین  
 سببش بودند عثم گفت که من اندک سبب از خصم خودم و بر بنویس اعتراض که اندک است پس باید دروغ باشد  
 که در آن بهر عامه مذکور است و دیگر سبب که او در زمان ابوبکر و عمر اطهار را بر عذر نکرد تا از توبه آن فارغ شود بلکه  
 فانی که عثم حکم بر او صادر شد بعد از آنکه در اوج حضرت علی ع و طح و زید و سعد و عبد الرحمن بن عوف و عمار را بر  
 گفت که حکم در فقه او را داخل نه نیست که در حال که پیغمبر او را اذیه کرده بود پس کجای طح و سعد و عبد الرحمن  
 بود پس هم پس بر روز مبارک رسید حضرت پیغمبر را از توبه او پدید و ابواب تنگ از اینکار شد  
 و طح که پس از توبه و ندو طح نکرد و حدیث در سبب این سخن گوید که کسی از لشکریان باید که  
 انتقام حضرت بر او بگیرد و این طح است پس در جواب ایشان گفت عثم پسند که خویشی از ایشان است پس  
 سید در حدیث رسول الله است که پیغمبر فرمود که اگر حکم بر او صادر شد و او را اجد و ازار و اجد او را کرد  
 از آنکه رخنه بود و مرضی نیست مبارک بود و این سخن و حال آنکه بدتر از ایشان نیز هستند و بیکار است  
 علی فرمود که بدتر از او کسی نیست که با طح می کند عثم که هر که می کند با طح حکم بر او صادر شود و ازار و اجد او را  
 و عثم که اگر عثم اینکار را کند حکم میکنند او را عثم گفت که هر کدام از شما که با او خوشی میباشند بخود خود را ازار و اجد او را  
 و القدر توانا میباید که من در این امر ایستاده ام و او را داخل میکرد و حالی آنکه بدتر از او در بدست است پس حضرت علی ع  
 از بکارم غضبنا کردید و فرمود که شایسته آن شخص میری با او زد و باست که سبب عیب اینکار خود را اعلام کرد  
 گوید که اگر غضب رسول الله که فانی القضاة بعد از عثم را عا کرده واقع شود پس عثم با اینهمه سخنان طهاران نمود  
 و فضل بن روزبهان در اینجا حکم کرده اند که عثم را از عثم حکم بر آن العاص در داخل مدینه کرد و گفت  
 استاذنت رسول الله فی اذیه فاذن لی فذکرت فاکلک بک و عثم فامضد فانی فلما صرنا الیها عثت  
 و اعادتهم الی المدینه یعنی از عثم عذر خواست و در داخل مدینه حکم بر آن العاص و مدینه پس پیغمبر امر خصم فرمود  
 از ازار بکرویم و عثم فانی القضاة بعد از عثم را عا کرده واقع شود پس عثم با اینهمه سخنان طهاران نمود  
 و بعد از آن گفته که سبب این القضاة ایضا است صورت ندارد و هرگاه ثابت شود که عثم در اینجا را و اجد او را







[illegible]

نور  
 نور خدا صاحب جمع  
 الحاد و غنیات قله الدار و غنیات  
 هو که بر او قائل بود به این اندیشه و غنیات  
 اسم الهی در شهر و دار و در غنیات  
 به جاده بضم بهمین و التوحید و غنیات  
 اند و از جاک که فضل است از او که غنیات  
 بر این است یا یکد و در او غنیات  
 یا هر که از او غنیات بر این است یا یکد  
 قوت قدرید و صورت آن غنیات  
 درش با جاده و غنیات

[illegible]

و اوقفا اندازند و بعد از آن قسم خورد که تا ریخ طبر برانند و بگویند که این بگویم بدو تا ریخ فارغ شود  
 و اینست که در صورت غنی است و با وجود این محال که صرف خود را در این بدهد و کتاب و نقل میکند بجمعه قصه در حکایت  
 و در اینست که موضوع خود را و مثال و است بر اینست که این شهر است و در کتاب و نقل میکند  
 الخیرین در روضه الاجاب ص ۱۰۳ که کرده اند باینکه عمن ابوذر را جبر نمود بر خروج بقیعه و شاید دیگر است که قوال  
 بن روز بهمان خلافت است که فخر رازی در تفسیر القرآن باینکه بگوید که این است خماله از این است که طایفه  
 بنهانی خانی غنی گفته اند باینکه مراد هر کسی باشد که مال بکنج گذارد و حقوق و آنچه را از آن بر ندارد و خواه ارجاء  
 و خواه از غیر آن در بنفام گفته اند که است که الاقط محتمل لكل واحد من هذه الوجوه الثلاثة  
 و بعد از این نقل کرده که زید بن عقیل گفت که وارد رنده کردیم و از آنجی فر پرسیدیم که چه چیز سبب است از تو این کار  
 گفت زمام آید و الدین بکنز و الذهب را میخوانند معویه گفت این آیه مخصوص است باهل بیت و من میگفتم که شما را  
 و اهل بیت است و او را این سخن بداد و عمن شکیبائی که دو این طایفه را بر من وارد آورد و بعد از آن فخر رازی  
 گفته که قیاس است که این آیه را ابوذر بر سرش انداخته است که مال است اهل بیت است و اینست که در اینست که عمن  
 بنی و در میان ابوذر و عمن الاجبار و درین باب سخن نگذاشت بلکه آنچه مستند است از قیاس است از طریق اهل  
 بیت است عمن ابوذر است که عمن ابوذر در زمان حضرت سید مرتضی تراغ کردند و در مسئله زکوة عمن ملک است که مال  
 من و ده و فضا بداد و بعمل و بجزیه فقیه الزکوة اذا حال علیه الحول بعمره طلاق و نفقه که در روز نذای جمعی  
 نمی توان شود پس در آن زکوة و حجت ابوذر میگفت که اما ما بجزیه او دیر و عمل به فلیس فی الزکوة انما  
 الزکوة فیه اذا کان رکازا و لکن موضوعا فاذا حال علیه الحول فطیبه الزکوة نفی طلاق و نفقه که بخاری  
 عمن ابوذر است که ابوذر بعنوان فرض و در زند و عملی آن شود که بگوید نذر و جز این نیست که زکوة در نقد است که  
 گذشت شود و چون یک سال نذر گذرد پس در حجت زکوة پس تراغ ایشان بخدمت حضرت خاتم الانبیا ص  
 عرض شد که حضرت فرمود که القول اما قال ابوذر یعنی سخن بگو و در آن سخن ابوذر است فاضی نور الله مقدمه گفته  
 که کلام فخر رازی تمام شد و سخن دیگر با فضل بن روزبهان است که آنچه بعامة و صحابه و علمای است داده که هیچ گذشتن طلاق  
 و نفقه حرام است هر چند زکوة آنها داده شده باشد با فحش است آنچه از کلام فخر رازی در بنفام طایفه بود و اینست که گفته  
 اختلف علماء الصحابة في المراء بهذا اکثر المذموم فقال اکثر من هو المال الذي لم يؤد زکوة و نفقه  
 عمن المطالب ما دی زکوة فلیس بکنز واجب از اینها گفته که سخن دیگر با فضل بن است که فحش گفته نقلها در























































































بر خلاف آن دارند و اگر کسی بداند که خلافت پیغمبر میراث است پس بقول خود خلافت گرفته از یکدیگر میفرماید که ما را چه بفرمان  
 برده بخونیم و تقدیر بر مسلمانان آنجا ما را یکدازیم و اگر کسی گوید که خلافت غیر یک شخص است و هر کس را که خواهد  
 آن شخص را نیست یا از یکدیگر اختلاف کار است بعد از نبوت پس کار هر کس باشد از جمله امت است و حق دروغ است و بدو در کار  
 آنکه پیغمبر فرمود که اصحاب من مثل ستارگانند بهر کدام که افتد الیند و ما را راه میمانند و اگر کسی گوید که من در وقت خلافت  
 پیشم از یکدیگر با حضرت پیغمبر خاتم النبیین استیلا میفرماید پس استیلا میفرماید و ما فیها محلی است بزیور و  
 پس استیلا میفرماید و هر چند که خویش از یکدیگر نیستی از یکدیگر فرمودند که اگر در زمان شما از یکدیگر کسی است که بخواهد  
 بحقیقت پیغمبر فرمود که دمه مسلمانان است و هر کس که غلبه بر کسی که جنبی است پس کسی که ایمان بخدا و رسول  
 را راستی با خدا کرد و کسی که اینطور از ناخوشی است دست از حق و کتاب برداشته چون از جهالت مسلمانان فتنه  
 نمودن کشتن او صلاح حال است و بدو پیغمبر میفرماید کسی که جمیع امت را بر ایشان یکدازد پس بدو را هر که باشد  
 ازین که اجتماع است سبب محضت با بر و افتراق ایشان موجب عذاب است و اجتماع نمیکند است بیکدیگر ای  
 مسلمانان بار یکدیگر اندر آورید و نواهی میفرماید کسی از اجتماع مسلمانان بیکدیگر که معاند باشد ایشان را بظهار  
 زیاده بر این است تحقیق خدا و رسولش را و در اینصورت فرمودند و حکم جلال بوجوب قتل او نمودند و این را سید عالم  
 نوشته با اتفاق جمیع ائمه است و شهادت ایشان در این فتنه در ماه محرم سال دهم از هجرت مترجم پیغمبر  
 گوید که عرض از ترجمه مضامین این اتفاق ناخوشه انوم بد این نیست که هر یک از این باب بیاید و نامش نظر کنند و افعال  
 اقوال با صواب بنگرند و خیر آنرا که باید که با اختلاف تمام فساد حق بعضی که در سخنان ظاهر هر دو و لایحه با احادیث منقول  
 با مؤلف در مضمون اند از جوایب این براد غافل گشته با طریقی تغافل را پیاده اند که چه سانساید که حضرت حلیم علی الاطلاق و عالم  
 هر دو فاق و اتفاق پیغمبر بر رصه العالمین را با فرمایند و بجز استقامت فتنان او را بر کردن ممکن است از آن زمان  
 نماند و قرآن که ظاهر آن لیل حق و مبطل است و اندک بر او دست و از آنجا که ملت و مانع و منسوخ و مطلق و مقید و مفصل  
 محمل و خاص و عام شمل و آن پیغمبر میفرماید که امت من بعد از من در سه فرقه میشوند یکی از ایشان ناجی و باقی ناکند و معذرا خواهند  
 عالمیان و حق پیغمبر را رسول و قرآن معین سازد و کار کافه خلافت را بکفایت جمع نماید که فتنان را برافروشد و  
 اندازد که ایشان هر که را که خواهند بخور و هملی بکلیفان میگردانند و خود را بکفایت از او فاسد و او را بکفایت  
 الله الحکیم هذا الجمل عظیم غریب است که بعد از آنکه خود خلافت نمودند و وقتی که طرفی را از البو ارا را بر نمودند  
 راغبی شنیدند که مردم را از آنکه هر که را خواهند بخور و هملی بکلیفان میگردانند و خود را بکفایت از او فاسد و او را بکفایت

پیغمبر است

طریق لغت کردن آن است و پیغمبر شرف را بکفایت خاص معرسان است که هر کدام شرف بنام او پیغمبر شود و امیر مردم گردد  
 فایده اصل نصیب می آید اصل بخانه و چهارم  
**و عذر حاضر و**  
 شایع گفته است که از آن اختلاف احوال و تفاوت احوال امت فتنان خیر احوال از یکدیگر زبان هر چند میگویند و خلافت  
 آنها را در صفت لفاق پیغمبر خود میگویند حتی پس که ابو بکر مکرر جمال با جمال حضرت علی را امیدید بعد از آنکه گریه و جگر از  
 برسد گفت که شنیدم از حضرت پیغمبر که گفت که کفایت کردن در روی علی را عبادت است بجمعه بعد از آنکه پیغمبر خداوندی است  
 و خواهم مکنون خاطر امت فتنان بعد از روز بروز روز بروز خود کما یغنی العیان من البیان انتفی بفضله و فقر گوید عند کعبه عین  
 قطع و سکون دال بحد و راه قرشت مصدر باب ضرب و از خود جهل و ضد و فاق است و کما یغنی العیان من البیان انتفی بفضله و فقر گوید عند کعبه عین  
 امام جعفر صادق مروی است پس عبارت است که من همان و وفا کردن آن صاحب جمیع البحرین گفته که و العذر ترک  
 الوفاق فیصل العهد و امروزه بفاصله و میم و راه قرشت ماضی باب فاعل و ما خود است از اخبار بعضی نهان کردن  
 قصد بر خلاف خود و بیگانه است با آنچه علامه حلی رحمه الله از این معارضه ماضی روایت کرده که حضرت پیغمبر فرمود  
 بعلی بن ابیطالب که ان لا اله الا الله مستغذیر بکعبه یعنی نبود باشد که است بعد از من عهد امت را بشکنند و آنچه  
 در آن باران من شنیده اند شنیده اند و فضل من روز به روز بعد از تسلیم این روایت گفته که است از آن است با آنچه  
 ناکشید فاسطین و ماری قتل با غنیمت و ارج با حضرت امیر المؤمنین در جنگ صفین رخسار آن کردند و این را با خلفا بر  
 نیست و فاضی انوار الله مرقد گفته که چون پس بر این استقبال فرید و غدر ناکشید و امثال این بعد از سال تقریباً بود  
 پس از امثال این غدر میسوان نمود و انما خلفاء ثلاث سعت و غدر و امثال آنها را کم غدر نبوی بلکه سبب  
 غدر و در آن نیز بهین فعال و بکمال بود که از خود با خلافت احوال گردید و خود نیز بهین نسبت علی و آل او  
 و غیر گوید که قول بدلت پس بر استقبال فرید و سبب استقبال بعد از پیغمبر است و سخن نیست ببار بیدر  
 منی است که پیغمبر فرمود است و ادباً که کثرت لفظ دلالت میکند بر کثرت معنی و این فاعله هر چند در جمیع مواضع  
 ظاهر گردید و فوق کل فی علم علیم برین شاهد قویست اما چون در اکثر موارد جدلیست که رعایت آن بدوین  
 مدو جان نیست پس من و است از قبول نزد او پس در محبت پس گفته در معنی اللبیک لبس طه الاستقبال معه  
 احیو منها مع سوفی خلفا للبصر من و منی سوفی گفته که سوفی مراد از کسب است و اوسع منها علی الخلاف و کما  
 القایل بذلك نظر الان لشر الحروف و تدل علی کثرة المعنی و لبس محظوم است که سوفی مراد از است بر بعد از آنکه  
 و کلام حضرت پیغمبر علی بن ابی طالب صدق این را میگوید و بعد از آنکه آن حضرت بر این پیوسته شنید و دیده و مدینه

پیغمبر است

پیغمبر است























































































۲۷۳  
 و بطبعی چنانچه بعنوان ندیان بیل شده اند بان جمع بلکه صرف تحرک آنها الله است بر وجهی که در نفس ماصح و اولی  
 و بطریق تحقیق قیام بر حق و نعم باقیلین بر پشت کمر بر حیدر خوشی از محراب قیام است بعد از شتر عرض  
 در پشتش بود هر سو که آمده و پشت میکردند هبه جانرا علیه الله اسلام اللیس لورثت الشمس  
 من وقت الغروب و وقت الزوال لکان عجبا یعلم اهل الشرق والغرب لک حاصل غرضت که در وقت  
 این کواخلاف در اوضاع بلکه چنانچه مسلمانان میکنند اگر بکجا تواقع باشد بسیار در کجانی فیه در وقت  
 غروب تا اندکی بعد از وقت زوال شده باشد بر سر که در آن وقت فضیلت عصر شود و اگر بناواقع بود  
 بسیار است کل اهل شرق و غرب کم عالم بان شوند و از و بر آن جمع در از تر از قدر معمول است این است  
 دیگر در از تر از شب در آنجا نماید بلکه چون بناواقع از طوفان توج غریب است بسیار است که در وقت  
 و بسیار تر از این شد انتی مضمونا و سید رحمة الله در مقام در وقت جواب آن بر وقت در وقت در وقت  
 فضیلت عصر شده باشد چنانچه یک که فایل شود بر وقت غروب و وقت زوال چنانچه مذکور است در وقت  
 بل بقول آن وقت الفضیلة فی صلوة العصر هو یا علی با فصل و زمان اء المصلحة لفرض الظهر و قدر اربع کوا  
 عقیبة الزوال و کل زمان ان قصر و قل تجا و هذا الوقت فذلک الفضل فانت فیه و اوله و ثلث الشمس لهذا القدر البیاض  
 الذي یفرض انه مقدار ما یؤدی فیه رکعة واحدة فحق علی اهل الشرق والغرب لیس یسرعوا به بل هو مما یحیی ان  
 علی من حضر الحال و شاهدھا ان لم یعمل النظم فیھا و السعی منها فبطل السؤال علی جملنا المبتدعی علی وقت الفضل  
 حاصل غرضت که چون بن کلام در مقام بر پشت که نماز عصر از وقت فضیلت تا خیر شده و وقت اذان که الله عزوجل  
 کامله و اول مکان فضیلت عصر بر وقت فضیلت عصر زمانیت که بقدر چهار رکعت اذان اول که در وقت باشد  
 اگر فرض کنیم که بقدر پنج رکعت اذان اول که در وقت بعد و در وقت یک رکعت شده است که در وقت مکان  
 فضیلت عصر شده و اینست که بسیار کم است اگر جمع که غایب بعد از آن مطلع شده باشد بلکه حاضرین نه میباشند  
 تا من معی غافل شده باشد یعنی در دو روز از روز یکشنبه که سایل دارد آورده لازم نمایند و فیه که بگوید که انجوب  
 باز که مخالف باطل و اخبار که قبل از این شده باشد باعتبار صراحت آنها در این که در وقت اذان بعد از آن  
 و غایتش یعنی است که اول وقت فضیلت نماز عصر بعد از منی و وقت چهار رکعت اذان اول اذان باشد و این از  
 آنکه یکشنبه اول وقت فضیلت عصر برای مسافر و نیست که از اول زوال وقت در دو رکعت که در وقت باشد و در  
 حاضر فاعله که در وقت حضرت عمر و وقت که از اول اذان بخدا رکعت سجده کرده باشد و الا لازم میباشد که فاعله

در وقت اذان

در وقت عصر

۲۷۲  
 نماز عصر بعد از وقت فضیلت آن بجای آورد و هر چند که از اول زوال آن قدر است رکعت بنفعل از نافله طهرین و در وقت  
 بسیار است که در وقت اول وقت فضیلت عصر اول ربع رابع روز است چنانچه است در وقت سه روز در وقت  
 الصلوة کافی بان آن کرده بر وجهی صافی و بنابر آن برادر آن فضیلت عصر و در وقت که بکمال زوال رجوع کند اذان  
 چنانچه مذکور است در سؤال جواب کما لا یخفی علی اولی الالباب و در تقریر جواب هم گفته که فاما الجواب الاخر المبتدعی  
 ان فات بغیرها القدر الذي ذکرناه فالسؤال ایضا باطل ان لیس بین مغیبة جمیع قرصها الظهور علی  
 کل قریب بعد و لا یفطن فی المذبح مغیبة الکیانه علی وجه ظاهر المعادة و من فطن بان ضوء قرص الشمس ثابت عاد  
 بعضه و بان یکنی ذلک النعم و حاصل بخواب نیست که بر وقت در وقت اذان بعد از آن که در وقت اذان  
 باز که سائل وارد آورده باطل میشود چه فاصلا میان ظهور بعضی جزء اذان و غروب کل آن قلیل است از زمان روشن  
 کنیم که بعد از آنکه کل قرص غروب کند بعد از اذان غروب شود در آن مکان بعد از چهار رکعت نماز عصر توقف و بعد از آن  
 و در وقت که مستبعد است جمعی اصلا مطلع بر این شده باشند و جمعی دیگر باقیه اند که شعاع اذان مفعول است و بعد  
 از زمان بسیار موجود و باز زمانی قلیل منقوض در بغیر حل کرده باشند که فضا ان شعاع در اذان و آن که در وقت اذان  
 و باطن فاعله که در وقت است و ششم نمیتوان گفت که چون خرق عادت است بر اخبار و در وقت اذان و خبر و  
 نماز است که قیل و قال پس بر فرض که وجهی بر ارفع اندک و ششم که باطن رسد علم حاصل نتواند از اذان شود چه چنانکه  
 چون طلوع اخبار آورده در این باطل است تا یک جمیع مدت و در وقت رجوع نفس قدر بسیار کم بود پس در وقت  
 روز و شب بهمان وقت در آورده شده و محسوس چهار رکعت باشد بنا بر غفلت از خرق عادت یا فی الواقع اذان در وقت  
 قبل از غروب اول و بنفقت در از قدر معمول سریع رفت باشد که باضافه این زمان قلیل است و قدر مقرر شده باشد با وجود  
 نفس بقدر آنکه در آنکه اگر چه غیبت دارد و ایضا بر فرض که یک کل اهل شرق و غرب مطلع بر این شده باشند  
 نمیتوان گفت که هر چند در وقت است اگر ایدیت از جابجای الهی نسبت با داعی بلکه نسبت با داعی که اندک  
 بر ارمیده اما چون غرض اصلی اذان در شان حضرت علی علیه السلام بلکه در باره رسول و صلوات علیهم صلوات الله علیهم  
 از وقت در آن گذارده شود نه اینکه بر این معجزه باشد پس اطلاع اکثر مردم بر آن ضرورت فکیف کل اهل شرق و غرب  
 و با وجود اذان و کجوا خرق عادت بخواب نیست و آن که اگر اذان در وقت معمول در وقت اذان باشد و در وقت  
 آن محسوس همه مردمان شود باعتبار آنکه مصطفی متعذر اخبار آن باشد بر فرض که یک در مقام معجزه بودن هم متصور  
 نماز بنیان گفت که ظهور محسوس در حضور ضرورت که نمودن معجزه با و منظور است و لکن اهمه در مسیح حصی و حلل خذع

۱۰۵

قرص الشمس في الزمان بين مغیبة  
 و ظهور بعض الامکان لیس نقصان  
 فیه رجوع الشمس بعد مغیبة جمیع











در سوره مبارکه فتح و در سوره بقره از این آیت عام گردانید بر رسول و بر مؤمنین و در اینجا مخصوص کسی که بر نبی است و در سوره بقره  
 نور مؤمنی رفیق اخفرت نبوه و این صریح است بر عدم ایمان ابوبکر و اید مجتبی که تروها و جعل کلمه الان کفر  
 السفله و کلمه الله علیها قوت و الله پیغمبر است که تا سر که نمیدید شما البتة الغیر قوت و الله پیغمبر خود را  
 بعثت که در این معنی است که بعضی گفت اند که محتمل است که مراد از این حدیث حضرت است که در غار ثور نشاند تا آنکه حضرت  
 نمایند و مینوایند که مراد از این حدیث حضرت باشد در جانب بد و اخراست و جنس عظمه عظام و گردن حضرت خدا کلمه انما که کافران  
 و فرزند و کلمه انما که کافران و عید بود که در پیغمبر خود را میگرداند و خداست و کلمه خدا که کلمه حق و در حدیث  
 است که است بلند و رفیع اخذ و علی بن ابی طالب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت رسالت در غار ثور بود که گفتی  
 کثرت و باران از آن که بآن قطع و در یکشنبه و پنجشنبه انصار را می بینم که در در خانه های طواف شده اند ابوبکر گفت ای امی بنی نو  
 از رسول خدا آنها را حضرت فرستاده ای و اگر بنویسند این منو نیز می بینم پس حضرت دست مبارک خود را بر چشم او پدید آورد و فرمود  
 که حضرت سید و در دل خود گفت الان صدقت آنکه سحر یعنی نیزمان تصدیق کردم که تو ساحری هستی حضرت باو گفت  
 انت الصدق یعنی غیر تو تصدیق کننده سحر منی و کسی ایمان دارد و هرگز این نوع تصدیق انما و غیره بعد از این حدیث  
 فرمود که اینست و انما قول خداست که فرمود و جعل کلمه الذین کفروا السفله و کلمه الله علیها قوت و الله پیغمبر خود را  
 که ابوبکر گفت و محمد بن سعد و عیسی از حضرت ابی جعفر الباقی علیهم السلام روایت کرده که و جعل کلمه الذین کفروا السفله و کلمه  
 الذی تکلم به العتیق یعنی مراد از کلمه انما که کافرانند کلامیست که عتیق یعنی ابوبکر در غار ثور باو تکلم نمود بنابر این حدیث  
 معنی آن که عیسی که در این حدیث قول ابوبکر را که در دل خود گفت که حضرت پیغمبر است و حق است و میقدار کرد  
 پیغمبر است که ابوبکر فرمود انت الصدق یعنی بنده و اظهار آنکه در میان عامه مشهور تصدیق گردید و الله عز و جل حکیم  
 و خداست که خالص است از کثرت و در کثرت است اهل توحید را نیز غالب میکند انتی کلام الفاضل الذی جرحه  
 علامه رحمه الله که میگوید و من الناس من شرب نفسا تبعا موضوعات را از اوله امانت حضرت من نفسی که در حدیث  
 تقریب گفته که تعلیمی از جمله گفت من عامه را بن عباس روایت کرده که این آیه مبارکه در حدیث اخفرت نازل شده و  
 پیغمبر قراب و در اخبار او سبب او است که کفر را بد نهاد و حضرت علی علیه السلام در مکه مظهر و کذا است که در حدیث  
 مؤدی سازد و آنچه بود بوجه حضرت رسالت است که سید است و بود و با جلال که نهاده اند پس حضرت علی علیه السلام فرمود پس پیغمبر  
 خوابید و من که احاطه به حدیث اخفرت که و الله و می گردید و می گفتم که من شما را با هم برادر و برادر می گردانم و از  
 کردم از حدیث ابوبکر پس کلام اضافه نمود و در اخبار او و میگردانم و در اخبار او و میگردانم و در اخبار او و میگردانم

استماع این حدیث در حدیث  
 و من شرب نفسا تبعا

از این حدیث از حدیث ابوبکر پس کلام اضافه نمود و در اخبار او و میگردانم و در اخبار او و میگردانم و در اخبار او و میگردانم  
 پیغمبر را در حدیث ابوبکر پس کلام اضافه نمود و در اخبار او و میگردانم و در اخبار او و میگردانم و در اخبار او و میگردانم  
 پس کلام اضافه نمود و در اخبار او و میگردانم و در اخبار او و میگردانم و در اخبار او و میگردانم و در اخبار او و میگردانم  
 علی علیه السلام در حدیث ابوبکر پس کلام اضافه نمود و در اخبار او و میگردانم و در اخبار او و میگردانم و در اخبار او و میگردانم  
 بلکه الله یعنی پیغمبر را در حدیث ابوبکر پس کلام اضافه نمود و در اخبار او و میگردانم و در اخبار او و میگردانم و در اخبار او و میگردانم  
 و فصل این روز بهمان گفته که اقوال خیرین در شان نزول این آیه مختلف است و بسیار است و بعضی گفته اند که در حدیث  
 مهیب و منزال گردید و او مرد و غریبی بود و در مکه چون پیغمبر قصد هجرت نمود و قصد عتقه و فرستادن  
 بودند و او در جواب گفت که من اهل تسبیح دارم و آنها را تسبیح میگویم پس آنها را با تسبیح او و خود بخوانند  
 هجرت را و بسو سینه نهاد پس الله این آیه را در حدیث ابوبکر پس کلام اضافه نمود و در اخبار او و میگردانم و در اخبار او و میگردانم  
 این آیه را بر او خواند و فرمود که هیچ المیع حاصل معنی سکه آنالی که در راه خدا و او فرایده از او بدید و اگر نمی بین گفت  
 این آیه در حدیث ابوبکر پس کلام اضافه نمود و در اخبار او و میگردانم و در اخبار او و میگردانم و در اخبار او و میگردانم  
 از چو که او را بر آن دار کشیده بودند و چهل سال از سر کمر در حوالی او پاسبان می نمودند پس هر وقت که او جانهای  
 هزاره او را گردانید و او را از دار فرود آوردند و در این زمان این آیه نازل شد و در حدیث ابوبکر پس کلام اضافه نمود و در اخبار او و میگردانم  
 باشد دلیل فضیلت او است و نص در امانت عتقه و فاضی نور الله مرقد کون که فخر از این نظام الدین باو برورد  
 تفسیری از حدیث ابوبکر پس کلام اضافه نمود و در اخبار او و میگردانم و در اخبار او و میگردانم و در اخبار او و میگردانم  
 که اندام او چون مهیب شمع و فاسق و دشمن اهل بیت علیهم السلام می نمود و از جمله آثار عداوتش این بود که عتقه قوت  
 حضرت علی بن ابی طالب باو اعلام کرد و او حاضر شد و بر آن غشی نماز بجا بر نیامد و باینکه صهیبل خور او و غیره  
 و در اول آیه مدح است بنیل جان پس بوطانیت تفریل این آیه را در حدیث ابوبکر پس کلام اضافه نمود و در اخبار او و میگردانم  
 باینکه نقل تفریل از حدیث ابوبکر پس کلام اضافه نمود و در اخبار او و میگردانم و در اخبار او و میگردانم و در اخبار او و میگردانم  
 امانت بسیار است با اعتبار آنکه کلام جبرئیل علیه السلام در مقام که من منک و العالم دلیل است بر فضیلت  
 اخفرت بنیل نام پس اوست امام بهام علیه الصلوة و السلام بنابر آنکه تقدیم مفضل بر فضل باطل است و در حدیث  
 و نعم مفضل بنیت و بخت امانت است و عمل فضول و در حدیث ابوبکر پس کلام اضافه نمود و در اخبار او و میگردانم  
 در حدیث ابوبکر پس کلام اضافه نمود و در اخبار او و میگردانم و در اخبار او و میگردانم و در اخبار او و میگردانم



















نظم

خداوند چه کند این تصدق از شما بر گردن بسند سازد و احیای اینک سید و زکوة را بدین وسیله و فرمان خدا و رسول بر هر  
وفاقی است بحال این بر فضیلت علم الهی کرده گفت که شاید وقت انقدر وسعت نداشت که ساری به  
تصدق کند و بدان بخیر ارجاع آورد و این سخن است و استیلا هر نفس بخت دو جبهه یکی اینکه فاصله میان زوال این  
و نسخ آن نیست در ده سال و از وجه دیگر از عمر و شرف و رفاه و فقر و اندوختن که بعضی که تصدیک مساجد و زکوة و زوال  
انقدر نمی نداشت که در آن ایستاد برای غیر علی علیه السلام باشد و دیگر آنست که جمیع ارباب اعیان و فقر و انصاف و انصاف  
بخیر کند و اندوختن که کرده اند با آنکه انصاف فقیری که زوال آن عمر باشد از آن عجز نیست و دیگر آنست که در آن است  
برین وجهی که به اهل وراثت و نفوذ است که مستحق عذاب نکالت شد و اگر وقت آن وسعت نداشت به فقر و عجز  
بر زکات و بهی نداشت و فقر زاری را از اصلاح حال عجز به مانند زینب زکوة برین طلب بود و گفته که استیکرم  
که وقت سبب بود اما چون این تصدق سبب غنی شد و او حشمت و نفرت غنی یا منبذ و زکوة تصدق موجب غنی  
فاطر بود و لذت فاضل صحابه ثانی پسندیدند از آنکه موجب نفرت را بهتر از موجب نفرت و حشمت دیدند و ایضا آنکه خداوند  
فرمود پس و عند الخیر لو انا اصل کجی و حب و مندوب نیستند بلکه اولی تر از کجی و مندوب نیستند و خداوند آن سبب است  
ظهور رسول خدا ص و وفا اصل این بود و در جواب فقر را زکوة که اسفلام خالی از تبصیر نیست از آنکه شعر بر فضیلت حضرت  
علی است چه بجا زینب است که حضرت علی فضیلتی داشت نه باشد که در آنجا بر صحابه یافت نشود و مانند این عمر میکند که کمال  
لعلی نماند و خبر بلکه چون درین آنه نماند است شده و اولی صفت قبل از کجی شده و دلیل است بر آنکه کی مثال این امر کند  
از وجهی صاحب فضیلت میشود و یکی است که راه احتیاج فقر را فی صحت می بندد و دیگر آنست که حاجت مناجات حضرت سغیر  
ستعد شود و استفاده محل مشکلات دین از آنکه بن علوم و ادب و اخراج میکند و فاضل نورانی مرقده گفته بعد از نقل از ابو  
از فاضل آنکه که اضافه برین جوابها اعراضی خدا است به فقر زاری یکی است که علت قرار دادن صدقه قبل از مناجات  
است احتیاج فقر او را با حاجات بود و چون این بود جز نداشتند که قبل از مناجات تصدق بمان کنند و انشاء و وفا  
مقدور و بالعزوه از حکم خارج و دور می نمودند و از معنی از زکوة خاطر نبودند و دیگر آنست که دلیل که فقر زاری را بر وجهی است  
گفته اند و عیبت زکوة و امثال اینها نیز خاریست چه نادیده آنها بر وجهی است که استی و خروج کردن مان را بر تحصیل  
آنکه بر زکوة فقر زاری سبب اند و فقر و نفرت غنی است پس که آنها بهتر نماید و حال صاحب سفید یا کافرا باشد که با  
از آنکه خدا را برای صدقه حد مقرر نداشت تا ابو بکر و امثال او بنا و دیگران نتوانند بر دست بلکه ظاهر که بر علی الموضع  
فقر و علی الموقوفه این سبب بود که اگر کسی بکفر یا انصاف از تصدق مکرر کاف می بود و دیگر آنست که قوا عدم مندوب است



























این ضمیمه است که سر مرتبه این استغفار را نمود و در مرتبه قوم پاک بود و بعد از علی و فضل روزهای کشته شد  
 این جزو مدینه طوبی نقل کرده و لفظ یکنون حلیفتی در اینجا نیست پس آنرا اعلام در اینجا او که رو افشاند وضع کرده و در  
 گفته اند و سایر فقرات حدیث شریف فیض از حضرت علی است و فاضل نورانی مرقه گفته که حذف لفظ حلیفتی از جمله کلمات  
 فضل با صبی است بواسطه اینکه این لفظ و یکنون حلیفتی این جزوی در کتاب موضوعات آورده و حکم موضوع بود آن  
 کرده و اگر ما در فضل نیست که این خبر را در کتاب دیگر بدل لفظ حلیفتی روایت کرده پس سبب است که با آنکه بر آنکه روایت کرده  
 بان خود و چون فضل است یعنی به هم آورده ظاهر شود که خود استخرای کرده و چگونه این از جمله موضوعات نقل اند و حال آنکه  
 سخن او گفته که در سند حدیث موضوع نیست و بعد از این فاضل نورانی مرقه گفته که و ایضا قوله صمیمین یعنی لفظ  
 بنو قریظ الملقی لان الظاهر انه بلسان الکاتب لیس علی بن ابی طالب علیه السلام و فاضل نورانی مرقه گفته که و ایضا قوله صمیمین یعنی لفظ  
 که لفظ یکنون حلیفتی در حدیث نیست باز امانت و خلاف حضرت علی علیه السلام و ظاهر می شود که در حدیث نیست که صمیمین یعنی کبریا  
 و غیر این است که در این معنی در اعلیٰ آورده می شود و تشابهات احکام آنرا با بستان معنی همانند و دلیل بر این که در اینجا  
 و است اینست که فاضل نورانی مرقه گفته که از دنیا رحلت می شود و در ایام مرض الموت طلب بر آن وقت از مردم  
 و به حکم ادعای خود را و نمود و مگر کسی ادعا کرد که نازبانده آنحضرت استوار او خورده و دیگر آنکه خط و خط در این کتاب  
 اشکال و لهذا آنحضرت سر مرتبه بر سرید از غیر علی علیه السلام و اگر او همان نبی است و لفظ و ال ملو طاهر پس بود که او  
 که عال بسیار در راه خدا رفت و باقی فضا است و برای آن و مایه نیست آنچه تحقق ظهور صحنه در جبریده گفته که  
 و قوله من انتاخر و صلی و حلیفتی من بعدی و فاضل نورانی مرقه گفته که و ایضا قوله من انتاخر و صلی و حلیفتی من بعدی و فاضل نورانی مرقه گفته که  
 بختی خود و طریق دفع آنرا بکلیف می شود و کما استیثنت ان قبل الظاهر من ذلک المواعده ان یکنون الدین المذکور قبلها  
 الدین یعنی الدال قلت جائز ان یکنون المواعده باعطاء احد شیئ من بیئ المال بما وقع لابن معر و هو  
 من اواخر الدین بکلیله ال و لو سلم فلو بدین الجدول علی الظاهر عند قیام الدلیل الدال علی اوده خلا و هو  
 بنو قریظ و دمه الدینی صریح حقوق الناس و انما انتی اگر گویند که فاضل نورانی مرقه گفته که و ایضا قوله من انتاخر و صلی و حلیفتی من بعدی و فاضل نورانی مرقه گفته که  
 مستظهر شده و خلاصه آن خارج از حدیث نیست که اگر بر دمه حضرت سید مرتضی در حلیفتی دینی می شود و وقتی که در مرض الموت  
 استغفار فرموده که طلبکار بود مطالب حق خود می شود و حال آنکه آنحضرت نازبانده هیچکس را نخواست و گویند که سبب  
 طلبکاران حاضر نبودند در مکان آن زمان یا آنکه بر فرض حضور آنحضرت سینه بودند که حضرت علی علیه السلام را دادند و  
 پیغمبر با تمام او را بخیر داد و می دانستند که کلام آمد و سخن گفتند و انعام و ایضا در حکایت نازبانده شریک است

حق خود از بدن مبارک آنرا سوار مطلق شود مگر اینکه آن طلبکار را بر آن وقت او کند یا بعضی با فاضل نورانی مرقه گفته که و ایضا قوله من انتاخر و صلی و حلیفتی من بعدی و فاضل نورانی مرقه گفته که  
 که آن طلبکار پیغمبر زیارت می نمودت عوضی دیگر قبول نخواهد کرد و لهذا از ابوصبی خود او را نفرمود و سبب صدق اندیشی می دانند  
 حدیثی است در کتاب فضیله شهداء و مخلصین آنست که بعد از آنکه آنحضرت بیست و هفت روز مرض الموت تقصید و ادعای صبیحه  
 شریف آورد و مگر آن پیغمبر را اظهار کرد که قسم میدهم شما را بخدا که هر کس من را و از رویه چشم بر خیزد و مرا قصاص  
 و اگر مال و بر بدست من بیاید و حق خود را بستاند و بگوید که من پیغمبرم که اگر قصاص حق در ایستادم رسول خدا با من نمی شود  
 و دونه شما با من نمی شود اگر حق می بیند و دونه شما با من نمی شود و ایضا در ایام مبارک از رویه چشم بر خیزد و مرا قصاص  
 خود را از حق نمی داند پس سخنان عکاسه اسبابی و کتب را رسول الله چون نوب بسیار سابقه کرد و پیغمبرم که اگر حق می بیند  
 ماهی شوم در سفر تنوگ نازبانده را و روی که بر نازبانده غضب از آن نازبانده برد و شوم رسید و با نعلت و شوم بسیار شوم  
 کردید ایندم قصاص می نماند و اینهم آنحضرت فرمود که راستی که آن کدام نازبانده بود گفت ای صبیحه شوق است که از جو  
 نوزان غنمه و در ادیم گرفت اند حضرت فرمود که ای سلمان آن در خانه فاطمه است و اینجا و بسیار از این سلمان از آن گفته  
 آورد چون سجده کرد فغان از صحابه بلند کردید و حضرت فاطمه رحمت علیهم السلام را طلبید فرمود که کسی برود  
 و با آنکه طلب قصاص اند جدت می کند بگوید که چون جدت صاحب از آن است و محفل قصاص تو را و دونه است حضرت  
 بکند نازبانده اسد نازبانده بر مازن ایشان بفرموده مادر من که دونه حضرت پیغمبر فرمود که چگونه نازبانده فرموده  
 و تمام قصاص را بر عکاسه خیر و قصاص کس عکاسه گفت رسول الله از روز کتیف بر سینه بود آنحضرت  
 مبارک خود را نشود پس یک به افتاد هر که در مجلس حاضر بود عکاسه چون نظر در کتیف مبارک آنحضرت کرد و مهر نبوت را نظر در او  
 نازبانده است و از نابوسید و رو خود را در میان دست آنحضرت طلبید و گفت که غرض من غیر از زیارت مهر نبوت  
 نبود و بعد از آنکه مرا با این سعادت مستعد نمود و منجبت حبل قشتم ای که آمد بمنزل من حضرت رسول کریم علیه السلام  
 العظم و حال آنکه سه روز بود که ما طعامی نخورده بودیم پس سید که آیا خبر دارید گفتیم که نه اگر است که نمی کرد  
 و بر سالت کردید که نخوردم من و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام و پس سه روز خبر از طعام پس فرمود که فاطمه داخل شود  
 اینجا و بعد طعام بیست نازبانده پس فاطمه گفت که اگر پدر من میل ساعت از کجا بر من آمد پس من گفتم که من میروم  
 فرمود که داخل بیسم الله یعنی داخل آن خانه شود در حالتی که استعانت جوی با هم سالی خدا پس داخل آن خانه کرد و دیدم  
 را اینجا طبعی از طرب کاسه از زرد دیدم بد آنکه نزد من افتاد و در آن وقت میاء حلی و دال کجید عیار است نازبانده  
 آنکست با اقبال آن رخنه با سینه حضرت علی علیه السلام گفت که پس اینها را بر دستم و خجرت پیغمبر آوردم حضرت

۱۰۸  
 در این حدیث که در کتاب فضیله شهداء و مخلصین است که بعد از آنکه آنحضرت بیست و هفت روز مرض الموت تقصید و ادعای صبیحه شریف آورد و مگر آن پیغمبر را اظهار کرد که قسم میدهم شما را بخدا که هر کس من را و از رویه چشم بر خیزد و مرا قصاص و اگر مال و بر بدست من بیاید و حق خود را بستاند و بگوید که من پیغمبرم که اگر قصاص حق در ایستادم رسول خدا با من نمی شود و دونه شما با من نمی شود اگر حق می بیند و دونه شما با من نمی شود و ایضا در ایام مبارک از رویه چشم بر خیزد و مرا قصاص خود را از حق نمی داند پس سخنان عکاسه اسبابی و کتب را رسول الله چون نوب بسیار سابقه کرد و پیغمبرم که اگر حق می بیند ماهی شوم در سفر تنوگ نازبانده را و روی که بر نازبانده غضب از آن نازبانده برد و شوم رسید و با نعلت و شوم بسیار شوم کردید ایندم قصاص می نماند و اینهم آنحضرت فرمود که راستی که آن کدام نازبانده بود گفت ای صبیحه شوق است که از جو نوزان غنمه و در ادیم گرفت اند حضرت فرمود که ای سلمان آن در خانه فاطمه است و اینجا و بسیار از این سلمان از آن گفته آورد چون سجده کرد فغان از صحابه بلند کردید و حضرت فاطمه رحمت علیهم السلام را طلبید فرمود که کسی برود و با آنکه طلب قصاص اند جدت می کند بگوید که چون جدت صاحب از آن است و محفل قصاص تو را و دونه است حضرت بکند نازبانده اسد نازبانده بر مازن ایشان بفرموده مادر من که دونه حضرت پیغمبر فرمود که چگونه نازبانده فرموده و تمام قصاص را بر عکاسه خیر و قصاص کس عکاسه گفت رسول الله از روز کتیف بر سینه بود آنحضرت مبارک خود را نشود پس یک به افتاد هر که در مجلس حاضر بود عکاسه چون نظر در کتیف مبارک آنحضرت کرد و مهر نبوت را نظر در او نازبانده است و از نابوسید و رو خود را در میان دست آنحضرت طلبید و گفت که غرض من غیر از زیارت مهر نبوت نبود و بعد از آنکه مرا با این سعادت مستعد نمود و منجبت حبل قشتم ای که آمد بمنزل من حضرت رسول کریم علیه السلام العظم و حال آنکه سه روز بود که ما طعامی نخورده بودیم پس سید که آیا خبر دارید گفتیم که نه اگر است که نمی کرد و بر سالت کردید که نخوردم من و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام و پس سه روز خبر از طعام پس فرمود که فاطمه داخل شود اینجا و بعد طعام بیست نازبانده پس فاطمه گفت که اگر پدر من میل ساعت از کجا بر من آمد پس من گفتم که من میروم فرمود که داخل بیسم الله یعنی داخل آن خانه شود در حالتی که استعانت جوی با هم سالی خدا پس داخل آن خانه کرد و دیدم را اینجا طبعی از طرب کاسه از زرد دیدم بد آنکه نزد من افتاد و در آن وقت میاء حلی و دال کجید عیار است نازبانده آنکست با اقبال آن رخنه با سینه حضرت علی علیه السلام گفت که پس اینها را بر دستم و خجرت پیغمبر آوردم حضرت

در این حدیث که در کتاب فضیله شهداء و مخلصین است که بعد از آنکه آنحضرت بیست و هفت روز مرض الموت تقصید و ادعای صبیحه شریف آورد و مگر آن پیغمبر را اظهار کرد که قسم میدهم شما را بخدا که هر کس من را و از رویه چشم بر خیزد و مرا قصاص و اگر مال و بر بدست من بیاید و حق خود را بستاند و بگوید که من پیغمبرم که اگر قصاص حق در ایستادم رسول خدا با من نمی شود و دونه شما با من نمی شود اگر حق می بیند و دونه شما با من نمی شود و ایضا در ایام مبارک از رویه چشم بر خیزد و مرا قصاص خود را از حق نمی داند پس سخنان عکاسه اسبابی و کتب را رسول الله چون نوب بسیار سابقه کرد و پیغمبرم که اگر حق می بیند ماهی شوم در سفر تنوگ نازبانده را و روی که بر نازبانده غضب از آن نازبانده برد و شوم رسید و با نعلت و شوم بسیار شوم کردید ایندم قصاص می نماند و اینهم آنحضرت فرمود که راستی که آن کدام نازبانده بود گفت ای صبیحه شوق است که از جو نوزان غنمه و در ادیم گرفت اند حضرت فرمود که ای سلمان آن در خانه فاطمه است و اینجا و بسیار از این سلمان از آن گفته آورد چون سجده کرد فغان از صحابه بلند کردید و حضرت فاطمه رحمت علیهم السلام را طلبید فرمود که کسی برود و با آنکه طلب قصاص اند جدت می کند بگوید که چون جدت صاحب از آن است و محفل قصاص تو را و دونه است حضرت بکند نازبانده اسد نازبانده بر مازن ایشان بفرموده مادر من که دونه حضرت پیغمبر فرمود که چگونه نازبانده فرموده و تمام قصاص را بر عکاسه خیر و قصاص کس عکاسه گفت رسول الله از روز کتیف بر سینه بود آنحضرت مبارک خود را نشود پس یک به افتاد هر که در مجلس حاضر بود عکاسه چون نظر در کتیف مبارک آنحضرت کرد و مهر نبوت را نظر در او نازبانده است و از نابوسید و رو خود را در میان دست آنحضرت طلبید و گفت که غرض من غیر از زیارت مهر نبوت نبود و بعد از آنکه مرا با این سعادت مستعد نمود و منجبت حبل قشتم ای که آمد بمنزل من حضرت رسول کریم علیه السلام العظم و حال آنکه سه روز بود که ما طعامی نخورده بودیم پس سید که آیا خبر دارید گفتیم که نه اگر است که نمی کرد و بر سالت کردید که نخوردم من و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام و پس سه روز خبر از طعام پس فرمود که فاطمه داخل شود اینجا و بعد طعام بیست نازبانده پس فاطمه گفت که اگر پدر من میل ساعت از کجا بر من آمد پس من گفتم که من میروم فرمود که داخل بیسم الله یعنی داخل آن خانه شود در حالتی که استعانت جوی با هم سالی خدا پس داخل آن خانه کرد و دیدم را اینجا طبعی از طرب کاسه از زرد دیدم بد آنکه نزد من افتاد و در آن وقت میاء حلی و دال کجید عیار است نازبانده آنکست با اقبال آن رخنه با سینه حضرت علی علیه السلام گفت که پس اینها را بر دستم و خجرت پیغمبر آوردم حضرت

در این حدیث که در کتاب فضیله شهداء و مخلصین است که بعد از آنکه آنحضرت بیست و هفت روز مرض الموت تقصید و ادعای صبیحه شریف آورد و مگر آن پیغمبر را اظهار کرد که قسم میدهم شما را بخدا که هر کس من را و از رویه چشم بر خیزد و مرا قصاص و اگر مال و بر بدست من بیاید و حق خود را بستاند و بگوید که من پیغمبرم که اگر قصاص حق در ایستادم رسول خدا با من نمی شود و دونه شما با من نمی شود اگر حق می بیند و دونه شما با من نمی شود و ایضا در ایام مبارک از رویه چشم بر خیزد و مرا قصاص خود را از حق نمی داند پس سخنان عکاسه اسبابی و کتب را رسول الله چون نوب بسیار سابقه کرد و پیغمبرم که اگر حق می بیند ماهی شوم در سفر تنوگ نازبانده را و روی که بر نازبانده غضب از آن نازبانده برد و شوم رسید و با نعلت و شوم بسیار شوم کردید ایندم قصاص می نماند و اینهم آنحضرت فرمود که راستی که آن کدام نازبانده بود گفت ای صبیحه شوق است که از جو نوزان غنمه و در ادیم گرفت اند حضرت فرمود که ای سلمان آن در خانه فاطمه است و اینجا و بسیار از این سلمان از آن گفته آورد چون سجده کرد فغان از صحابه بلند کردید و حضرت فاطمه رحمت علیهم السلام را طلبید فرمود که کسی برود و با آنکه طلب قصاص اند جدت می کند بگوید که چون جدت صاحب از آن است و محفل قصاص تو را و دونه است حضرت بکند نازبانده اسد نازبانده بر مازن ایشان بفرموده مادر من که دونه حضرت پیغمبر فرمود که چگونه نازبانده فرموده و تمام قصاص را بر عکاسه خیر و قصاص کس عکاسه گفت رسول الله از روز کتیف بر سینه بود آنحضرت مبارک خود را نشود پس یک به افتاد هر که در مجلس حاضر بود عکاسه چون نظر در کتیف مبارک آنحضرت کرد و مهر نبوت را نظر در او نازبانده است و از نابوسید و رو خود را در میان دست آنحضرت طلبید و گفت که غرض من غیر از زیارت مهر نبوت نبود و بعد از آنکه مرا با این سعادت مستعد نمود و منجبت حبل قشتم ای که آمد بمنزل من حضرت رسول کریم علیه السلام العظم و حال آنکه سه روز بود که ما طعامی نخورده بودیم پس سید که آیا خبر دارید گفتیم که نه اگر است که نمی کرد و بر سالت کردید که نخوردم من و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام و پس سه روز خبر از طعام پس فرمود که فاطمه داخل شود اینجا و بعد طعام بیست نازبانده پس فاطمه گفت که اگر پدر من میل ساعت از کجا بر من آمد پس من گفتم که من میروم فرمود که داخل بیسم الله یعنی داخل آن خانه شود در حالتی که استعانت جوی با هم سالی خدا پس داخل آن خانه کرد و دیدم را اینجا طبعی از طرب کاسه از زرد دیدم بد آنکه نزد من افتاد و در آن وقت میاء حلی و دال کجید عیار است نازبانده آنکست با اقبال آن رخنه با سینه حضرت علی علیه السلام گفت که پس اینها را بر دستم و خجرت پیغمبر آوردم حضرت











۶۱  
 این رشتن بفرموده واقع شد بر دست مبارک حضرت علی علیه السلام و در جنگ از آنکه خندق نیز میگویند باعث شد که در آن  
 در شب که ابو سفیان و قریب بیکار بر سر کس از قریش جمعیت متوجه مدینه شدند و در عرض راه جمعی از کفار را با شمشیر کشتند  
 انجم و سلم و بنو قریظ و کنانه و فزازه و غطفان و ملحق شدند و انکروه و ابنوه که عدالت بدیهه را و بیرونی نیستند از کربلا  
 عازم مدینه شدند چون جناب سرور غیر اطلاع یافت این مکتوم را در مدینه غلبه ساخته با همه هزار کس برای دفع ایشان  
 بخارج مدینه توافقت و در بارگاه شمشیر مدینه بعد از شوره حسالت در مسلمانان را بی محاسبه برانگیخت که چون  
 بعضی اطراف آن سور و پست برادر طرفت است که از آنها فارغ نیست خدای کند شود پس جمعی از صحابه عداوت و کینه  
 شدند با حضرت پیغمبر و چون جفا که آن بر صحابه پیغمبر بود هر جمعی از ایشان را کشتن یافتند که کسان میگویند از کربلا  
 بودند و در آنجا کربلا را کشتند پس در آن روز از آنجا که او را کشتند و اهل بیت را از آنجا فرمود و او در دست  
 آنحضرت کفر خندق متغول بود با جمیع بعد از لاقی قریش و اشتغال آنرا در جدال و قتال فیما بین عمر و عبیده و که خود را با  
 مرد برادر یکدیگر و میدان آمد مبارز طلبید و از آنجا که آن حضرت علیه السلام بدید پس حضرت پیغمبر فرمود که ایاد و سنی باشد  
 و دفع شتر ایند شتر نمی اندنود حضرت علی علیه السلام ندی آن کردید پیغمبر صلوات الله علیه و در جواب آن کت و زید و بر و بر و  
 که این عمر و است مرتب بود و مبارز طلبید و حضرت علی علیه السلام در خندق خواست و فرمود که زید و بر و بر و بر و بر و بر و  
 که در پیستم و گفت که اگر در جنگ قاتل یا مغلول شود بدید بهشت میروید پس جمعی از صحابه را نمیکشید و زیونت  
 حضرت علی علیه السلام میبایست نمود پس حضرت پیغمبر گفت که خود را بر میان و حایل فرمود و زید و بر و بر و بر و بر و بر و  
 بر ناک مبارکش او را را فرمود و دعاء اللهم اعنه علیه و باره او خواند و روانه معرکه کارزار شد و اندیش بر شتر نشسته  
 سنجی و سر راه بر عمر و گرفت و با او باس و بخت و گفت که تو بر این ظهور اسلام مترجم بودی با کلام که اگر کسی سب از تو فرمود  
 اگر هر را بنزدیم یکی جز و را بر آورم عمر و قصد بقول پس آنحضرت فرمود که اکنون ترا بخوانم شهادت بر حدیث خدا و افوار  
 بر سال محمد مصطفی صخر و مرد و این را قبول ننمود حضرت امیر علیه السلام فرمود پس آن مسلمانان برادر و برادر خنود از کربلا  
 عیند از این نزارت و زید پس حضرت علی علیه السلام فرمود که مدعیایم را با بد عمل نموده و گفت اگر تو نام اجابت نام آنحضرت  
 که مایه از اسب فرو داد و با من محاربه های عمر و از رو بختند دید و گفت هر که بخاطر من غیر سید که احد از ایشان است  
 جرات کند و طلب است علی علیه السلام علی تو در حدیث سنی و ترا وقت آن نیست که با ائمه من مبارزت و محاربت کنی و این را  
 سنج و قریش را که ابو بکر و عمر اند میخوانم و میگویند که تو نموی با من که با بد تو نمیکشند و دوستی است آنحضرت فرمود  
 که من میخوانم که مانند تو شتر کی بکشتم و میبایست آن معرکه با کاه حضرت که شوم عمر و از آن سخن شنیده و پادشاه

این را که در شبی از آنحضرت شد آنحضرت بنام پیغمبر خود فرمود و بعد از آنکه شمشیر را فرود آورد و سب را شفا  
 شد مبارک آنحضرت را قدر بر مخرج کرد پس حضرت که از خبر و از خبر و از الفجار آتش بار کله بر باد آن بد نهاد از بدن  
 آن ابنه جاسات و بنی ای از آنکه از آن در الله اکبر روخت و بروانی دیگر آنحضرت خبر و از الفجار دیگر آن  
 از جسد پادشاهان و انشی آنحضرت کند و از آنحضرت کند و راه سفر سفر را بقت دم مگر بود بعد از آن  
 علی مرتضی بر سرش از قلعه بدن جدا کرد و بخت حضرت پیغمبر آورد پس فرمود که شتر قبل از حضرت علی علیه السلام  
 من عباد الله القاتلین یعنی هر کس که زخم تیغ حضرت علی علیه السلام در روز جنگ خندق بهر دست عبادت حق و عمل  
 ای کفایت تو شتر نیز در شرح تجرید روایت کرده علامه علیه الرحمه در دلیل باز و نیم نقل کرده که نزد پیغمبر  
 که در وقتی که حضرت علی علیه السلام در جنگ خندق مبارزت عمر و عبیده و عامر قسام نمود پیغمبر فرمود که بوی ایمان طبع علی علیه السلام  
 بغیر عام ایمان هر است تمام کفر و فضل بر روز بهان گفته که صحبت اینخبر آنفا نیست اما از جمله مناقب حضرت علی علیه السلام  
 در امامت آنحضرت است و فاضلی تو را بد مرقد گفته که هر کجا پیغمبر عقب از حضرت علی علیه السلام بکشد ایمان کند ظاهر شود که  
 ایمان کل مسلمان برکت او است پس فضل آنکه کل امت خواهد دشمن و خواهد دوست و مکرر نکوست که مقصود علامه  
 ائمه است از نصیحی که بر امامت و از دلیل فضیلت نسبت لکل عیلت چه فضیلت دلیل امامت بعد از عقل و نقل  
 و اصرار از این در بیان فضیلت حجاب است که تو شتر در شرح تجرید روایت کرده که فرمود حضرت رسول شتر قبل از حضرت علی  
 بود الخندق افضل من عباد الله القاتلین و ایضا علامه علیه الرحمه در بیان شجاعت علی علیه السلام نقل کرده که پیغمبر  
 نقیض اول است عمر و عبیده و را بر عبادت نقیض و هو الحق بلا یس و در آن روز جبریل گفت در شان حیدر که ز غر فر  
 لا سیف لا ذل ولا حقار **طریق** صاحب جمع خبری گفته که ذوالفقار رفیع فاضل است و عامه بر میگویند و آن بنابر  
 حدیثی که از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که جبریل علیه السلام از آنجا که پیغمبر از آسمان آورد و حلقه آن نفره بود و حضرت  
 امام رضا علیه السلام فرمود که آن نزد من است بعضی گفت آنکه چون نام او را بیاورد شتر شیهه میریزد شتر این نام است  
 و بر می گویند که آن شتر مدینه بن حجاج است و که پیغمبر علی در روز جنگ احد بفرستد از کفار و کینه فرستاد و بی  
 گفته اند که نزد خانه کعبه طعمه شد آن پس آن در زمان جویم با عمار السان و ایضا روایت که بلقیس بر پیغمبر علی علیه السلام  
 قبضه شمشیر بدید و فرمود ذوالفقار جمله آنها بود و ایضا روایت که جبریل علیه السلام حضرت پیغمبر را سید بعضی  
 آنحضرت رسانید که در میان نبی است که بر سر آن از اسب کلاه خود است پس شتر را بفرست که آن بت را طرف کند و آن  
 این نزد تو آورد حضرت علی علیه السلام فرمود که پیغمبر مرا طلبید و با من خدمت را فرمود و اندیش پس من رفتم و من است















مینوم در بیفام جو بریه کوید و افت العصر فاهوی فوقها یغرسید وقت نماز عصر و نزدیک شد که آن نماز فوت شود پس بفرمود  
 ویک ای جوید که مکروداناری با حکام یا حویس نیز بر عیدت از علی تا این که انشوره نارتام کردید پس آنحضرت را بار  
 خود را از مرکب که داند و رو بقبل کرده و از او بار و افتی و بار و بار کنت بعد از آن بسیار مبارک خود که هر دعا را گفت  
 ایستاده و بدست مبارک خود انشور را در دست نمود پس آنقاری مکان وقت عصر طلوع نمود و نگاه او از بی سخت بود در آن وقت  
 رفتن با مکان پس نماز عصر را در خدمت آنحضرت بجا آوردیم چون از نماز فارغ گردید سر خود را بر دست کردیم پس نگاه افکند  
 سابق بود و گذشت مکرر بچشم برهم زد که استرا تا طلوع نمود پس آنحضرت از آن واقعه گفت نماز تمام کرد و سوره  
 و توبه بمن نمود که ابرو بریه یا گفتی که علی سحر و دور و غلوست و گفتی که طلوع و غروب حقیقی افتاب را ندیدم آیا آنچه دیدم  
 سحر بود یا چشم غلط نمود یعنی اینغیر آنجا طریقت خا ایدخلید و بسوسه شیطان گرفتار خواهم گردید و جوابا که برادران ما که  
 که شیطان را ندانند خست یا کارشیر را ندیدی و سخن او را شنیدید یا نمیدانید که فرمود الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله  
 ترجمه التکلیم و مر خدا بر است میا بسیار خوب سخن بگوید و را با نه بار حصول مطلوب افعی الی که درین آیه مبارکه بنظر ظاهر رسید  
 در کتاب سبیل الدعا فی شرح علی محبوه مذکور گردیده یا جوید که آن رسول خدا است استفاده و حی میفرموده و سر مبارکش در کنار من بود  
 الشمس لکن صلیت العصر تعزای جو بریه بدستی که رسول خدا است استفاده و حی میفرموده و سر مبارکش در کنار من بود  
 غروب افتاب را ملاحظه نمودم در حالی که من نماز عصر کرده بودم بعد از آن از من پرسید که نماز عصر روی گفتم نه آنحضرت فرمود  
 که اللهم علیا کان فی طاعتک حاجه بنیک بغیر خدا یا بدستی که علی در طاعت تو و خدمت تو بود پس آنحضرت فرمود  
 تلاوت فرمود بر گردید شد افق بایر من و بجا آوردیم نماز عصر را بدون اضطراب پس بعد از آنکه طلوع کرد و دیو و غروب نمود  
 و پیغمبر که بدو ما درم قدر او با بدین تعلیم فرمود آن اسم اعظم را که خواند بود پس منم خواندم از او نیز زمان را جوید حق  
 ایان تراست در دل مؤمنان از یکدیگر و بسو که در آنهاست طاعت چه بدستی که من تحقیق طلبیدم از خدا بفرمود که بر طرف کند  
 اینو سوسه از دل تو بسو ابر یافت از یا فرمود که پس جمعی با او در دل خود است خلاف آنچه جوید که بر خدایم که با  
 افی من بخدمت که خوش آنو سوسه از دم و در کتاب اینحضرت لقیقه جمیع جوید که گفت که بعد از رجوع از قبل خارج  
 و و در بار من با بل و وقت نماز عصر داخل شد و حضرت علی فرمود که اینمکان سه و دهرتبه علی اختلاف الکتاب معذب است  
 اول پس که در آنجا است سینه اند و جایز نیست بر اینی و منی بی نماز کردن در آن پس هر که از شما خواهد باید که نماز کند  
 مردم با طرافت رفتند و مشغول نماز شدند و حضرت علی فرمود که رسول الله سوار شد و رفت من با خود گفتم که در آن بیعت  
 آنحضرت سکیم پس آنحضرت فرمود الله ما جبرنا جسدنا حتی غابت الشمس بغیر من یحکم که نگذاشته بودیم از نماز

و حال آنکه در این زمان و صانع  
 انجلیه و غیره از این مکتوبین

که آنقدر که سوره انعام سبیل معصوم و او را قمر شد و قصر و کما هر چند خواند بنویسد علی با جمیع الخیرین شهرت بر او  
 ازین پس بل که از او باقی است و موضعیت از اعمال بخدا و او را انجلی مراد است و عراق مکرر علی بن معصوم در وقت  
 مستعمل نموده و جبر است از بلاد که در کنار نهند و جله و فوات و اقصیت باعتبار اینکه عراق در وقت معنی کنار نهند و کنار است  
 و بعضی گفته اند که عراق معرب است علی با جمیع الخیرین و نهر سورانه از فلات حله و سجده شمس و کفایت شهرت بر او  
 من بشا افتادم که حضرت علی نماز عصر کرد پس آنحضرت بمن کرد و فرمود که بر جوید که در کتب علی پس آنحضرت از  
 استرود آمد و وضو ساخت و بخواندن کلماتی چند پرداخت که تسبیح بود بر زبان بجا آورد بعد از آن خود از آن گفت یا ما  
 بان کرد علی خلاف ادب است پس آنکه نظر کردم سوای آنکه از میان دو کوه پرورید که در آنجا که او از غلیم دینش  
 آنحضرت بمن کرد و فرمود که خدا بغیر و جل فرموده چه خبر در قرآن کریم که فسیح با سم تراب العظیم و من سوا ل کردم خدا  
 بنام بزرگ او که برگرداند افتاب را پس سجده اند عا و این طوبی بر خدایه در کتاب علل الشرایع اینضمون را بغیر این  
 فایز ذکر کرده و گفته که اخبار را در سینه و در دست کنان المعرفه ذکر کرده ام و قوی که بگوید که شاید عرض اظهار توان این  
 فایز باشد و بنفیس و در بعضی از کتب محمد حسن صفار مذکور و بعد از آنش موافق با آنچه در علل الشرایع مذکور است اما ممکن است  
 که از جویر بنفیس است حضرت در آنکه جمعی در وقت نماز عصر در آنجا نشستند یا میر مؤمنان نماز کرده اند  
 منوال از بی استیخ طوسی علیه الرحمه بعد از ذکر سندی که این علا گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر که چون حضرت  
 ابو مؤمنان نماز وانه شد بجانب من و ان و داخل شدند آنحضرت را شکر و در اول زین بل در اول دخول وقت عصر فلم  
 بطلعوا حتی غابت الشمس بغیر پس قطع کردند از زمین تا وقتی که غروب کرد و افتاب پس مردم از جانب غرب استراحت فرمود  
 آنحضرت نماز کردند مگر مالک که شتر تنهایی چه او گفت که من نماز نمیکنم تا اینکه حضرت امیر عا را بدینم که سوره شام  
 میکند پس بعد از آنکه آنحضرت فرمود آمد فرمود مالک بدستی که این میل نیست سوره زار و صلا نیست نماز در آن پس کسی که نماز  
 را با باید که عاده کند مالک گوید که پس رو بقبل کرد حضرت علی و سوره که خواند که نه عرب بود و نه فارسی پس نگاه دیدم  
 که افتاب غایت غیب و پاکیزگی طلوع کرد و حضرت امیر المؤمنین علی نماز را با بجا آورد و شنیدم از افتاب رفت  
 و رفتن درین راه را و از تنه انبیا و ائمه را و از رخا رصاحب کار الانوار گفته که چون مکره است نماز در سوره زار را  
 شاید امر با عاده بر استیجاب باشد انتی و منوال از کتاب صفین تقریر فراموش کرد  
 این محقق گوید که گویا من مردم مختلفین سلیم را که با حضرت علی نماز در با بل راه میرود و او را نام میفرماید که بدستی  
 که در با بل زنی است که غدا نماز شده در آن پس حرکت ده جا و ایترا شاید که نماز عصر را بگذایم در خارج آن پس

لج















اسمی را که لذت و در بر گرفته ام و خست نارسا را که در دست و پا و خنجان باشد و نخریده ام بر بار و باقیه ام بر سر  
 که بر گردن بگذرد گشتنی بعد از آنکه بشمار از جنگگاه که بختی باشند و مناسبتی این بود که بگوید **محر** کافی لم  
 ارکت و ادواقل لحیة کوی کوة بعد لجمال و لداشع الذوق اللذی و لم یسطن کاعباد و خنجان  
 انشی کلام الفضل لا یخبر بحاطر قاصد که استفاد صحت خلاف اول و آخر آیه و خلافت وسط با آنها کلام طوط  
 هنا از بخت محمد بن سعد و شغل است چه شش و میان جمهور خانه و نیست که هرگاه اعاده الیهم بعنوان تنکیر شود تا غیر  
 اولست و اگر بعنوان تعریف بالف لام شود بنا بر ظهور عیدت عین اولست مثلا اگر گویند استمریت فی یوم انتم هت  
 فرسای میاید فرسای غیری اول باشد و اگر گویند تم بعثت المفسرین عین اول بود و اینجا عده را هر چند بفرست  
 مطروبتند اما چون این بنشام در آخر معنی التلبی اطرا و آن اشکالها ایراد کرده و حق است اظهار است  
 که شنبی در شرح معنی نقل کرده از لغت زانی که او در تلویح گفته که واعلم ان هذا هو الاصل عند الاطلاق و خلق  
 المقام عن القدرین الا فقد تعاد النکرة نكرة مع عدم المغایرة وقد تعاد النکرة مع مفرقة مع المغایرة  
 وقد المعرفه مع مفرقة مع المغایرة انتهى و بنا برین در حدیث ابن سعد و چون قرینه نیست برینکه شنبی ثالث  
 عین اول باشد اصل نیست که غیر اولست و غایه بدلول حدیث بنا برین چنین میشود که کاهر شمل میباید آیت قرآنی  
 بر سر مطلب هر کدام غیر و نای یافت و بمعنی یا کن فی مطابقت کمالا کفی و فیها استشهاد بشعور انفس  
 در مقام و فنی تمام است که غرض از رکوب خیل در مصرع اول جنگ و حرب باشد و مملکت منقشه باینکه شنبی در  
 محض او را که لذت سوار بر سپید بفرنی ذکر لذت بعد از آن پس ذکر لذات در عقب یکدیگر شده بدون تدریج و احکام  
 جنگ و فی المشهور ان لذة الدنيا لثمة اكل اللحم و دخول اللحم و رکوب اللحم و خیر الامور و وسطها  
 که از یکدیگر انجذرت و شعرا می گویند قاصد باشد از تمام مرام با فضل لا یجوز لازم نباید بطلان اصل و عوار و بکار است  
 ابان آن بمثل اینکه الله تعالی در بیان احکام مسلم بعض اطوار اهل کتب را نقل کرده خاتمه فرموده در سوره بقره  
 قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة ترضاها تاقول و انما الذین اتینا من الکتاب یحیی  
 كما یحییون انما هم و ان فریقاً منهم لیکتمون الحق و هم یحبون الحق من ربک فلا تکون من المذنبین و کل  
 وجهه هو ولیها فاستبقوا الخیرات انما ناکونوا بآیات جم الله جمیعاً ان الله علی کل شیء قدیر من حیث  
 خرجت قول و جهک سطر المسجد الحرام الایا و ایضا فضل نوبه تطهره را نقل کرده در میان احکام میباید است  
 بقوله تعالی فی سوره البقرة و یساوونک عن الخیض فل هوادی فاعتزلوا النساء فی الخیض و لا تقربوهن حتی

طهران بازار طهران

یاد فاذ انتم من فانتو هن من حیث اموکم الله ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و انما الله  
 حرثکم فانتوا هم انتم انتم الایه بنا برینکه مراد بتوبین از است گشتن کان زانان بود و بتطهرین از  
 گشتن کان است بنا بر آنکه صاحب مجمع البحرین گفته که التوابین من الکبایر و المتطهرین من الصغایر یعنی  
 اما شنبی اول و فنی است بنا بر آنکه من لا یخفه التقیه مرویست که عادت دم این بود که شنبی میبردند سبکها پس  
 دردی از انضا طبعی خود که نرم شود و با غلبت شنبی بآب میزد و الله تعالی این آیه تمام بشمارت یا لفرعون بنی  
 و طلبید او او را رسید که مباد او در حمل او نازل شده باشد خبری که او را بداید بعد از آنکه بخدمت حضرت رسید  
 انشی شنبی از او پرسید که آیا کار تازه درین روز کرده امزد این حال محض عرض کرد و شنبی فرمود و انیسو  
 فان الله انزل فیها لایه یعنی مرده باد ترا که فرستاد و باره تو خدا را پس آیه را که ان الله یحب التوابین و یحب  
 المتطهرین و مؤید نیست بجه صاحب کمال النوار در بیان فیه حال یحییون ان بتطهر و الله یحب المتطهرین گفته  
 و لایه یحییون الباقی و الصادق علیه السلام انها نزلت فی اهل قبا لجمعهم فی الاستیحاء من الغایط بین الاحباب  
 الماء و فی الاستیحاء هم بالماء و بعضی من طهرین یعنی مطلق استعمال کنندگان آب رفع حدث و نجاسات  
 شنبی واحد از شنبی سبک گفته و صاحب مجمع البیان از عطا نقل کرده و بر شنبی طهر را بمعنی نزه از فواحش و اقدار گرفته اند  
 شنبی شنبی است که و یحب التوابین من الذنوب یحب المتطهرین المتطهرین عن الفواحش و الاقدار کما  
 الحایض الا بیان فی غیر الماء فی انشی و بر فرض تسلیم عدها باز نقل شده نوبه از کثایان در بیان شنبی زمان  
 فی الذل است و در باب نقل الله عز وجل و رسوله علی الایه علیهم السلام از کتاب الحج فانی حدیث طول  
 روایت بعضی آن که مناسبت با یحییون است که حضرت صدوق قمی و قال هم اوصیکم بکتاب الله و اهل بی  
 فانی سالت الله عز وجل ان لا یفرق بینهم لحتی یومع علی الخوض فاعطانی ذلک فیرکون بغیر منة که شنبی سلف  
 شمار به و برین حدیث اهل بیت من چه بدستی که من طلبیدم از الله عز وجل این که از هم جدا نیکنند میان  
 ناوار و سادات را بر من در عرض کون پس از این حدیث را که بعد ازین حضرت صدوق قمی و فرمود و لو سلک  
 رسول الله فلیم یأت من اهل بیت لادعاهما ال فلان و ال فلان و لکن الله عز وجل نزل فی کتابه  
 فصل یقینا بنبیه انما یرید الله لیدحضکم الوجل اهل البیت و یطهرکم تطهیرا فکان علی الحسن الحسین  
 و فانی علیه السلام فلاحهم رسول الله صرحت الکساء فی بیت ام سلمه قال اللهم ان لطف نبی اهل و نقل  
 و هؤلاء اهل بی و نقلی فقالت ام سلمه الست من اهلک فقال نلت علی خیر و لکن هؤلاء اهل و نقلی

۱۰۵

۱۰۶

در کتابی از شنبی که در کتاب  
 و شنبی در کتاب حاضری  
 و شنبی در کتاب حاضری



[illegible]

و زلف اول مكنون را زلف  
و زلف اول مكنون را زلف

وہ

حق نماند که ترتیب بعضی حکماست استخراج از روایات و نسخه که در نظر بود اخلاقی و اخلاقی و با خبر با آنچه در مقام  
داشت با چون با وجود اسناد آن بحضرت علی قلی لعلی و با نظم اسلام در قلم اخلاص و عم این لغات و سیم است  
مره در ذیل حدیثی که نقل شد از کتاب الحی و در آنکه تطهیر اهل البیت را منصوب به خصلی گفته و در ترجمه آن گفته که خیر است  
در آیه بکند الله تعالی با نزال قرآن که بنیان هر خبر است و امر و نهی نهان رسول البیت است که برادر شما مردان هر گاه  
در بویت رب العالمین را که بپایا رسول خدا مخصوص و ممتاز از جمیع خلایق باشد که اهل بیت رسولید و پاکیزه کنید تا پاکیزه  
کودنی عظیم است از دست و جزیره ای که علم تو آن مخصوص اهل بیت است و اگر بنیان کل شیئی در قرآن نازل نمیشد  
اهل بیت پاک است پس نموند در مشکلات مثل مؤمنان رعیت و این منافی اولی الامر بود است و با اینان نیز مثل اهل بیت  
حکیم نظر میدهند و از جبر و ترک در ربوبیت رب العالمین است چنانکه حضرت صادق و محمد و احوال بعد از آن و مؤمنان  
هو الشک واللّه ما نشک فی ربنا ابداد و ع ای که اگر این امر و نوا هر زمان رسول صلی علیهم السلام نیست در میان  
بر اهل بیت میسند و عیسی و مانند آن پس پاکیزه عظیم میسند و این تعریف بعضی خطیبان است چه اگر راه  
نوام اهل بیت است و در اهل بیت باقی اولی است شده انفعی و بعد از این گفته که حق نماند که از داخل خصل فاطمه در  
کس لازم می آید که در خطای عیسی که مخصوص در است داخل باشد بلکه مراد حضرت رسول صلی علیهم السلام است و اهل بیت که  
از جمله خطیبان در اهل بیت باقی اهل بیت اند و نفس نیز است انفعی و فاضل نماند از آن  
که در آیه تعنی حسن از اهل بیت شده بعنوان مبالغه تا بگوید شده بدو وجه اما که دلیل است بر صحت و تاکید  
لام ناکید در این بیوم لفظ اذنا که دلیل است بر ازاله باطلیه چهارم تعریف حسن با لام حسن که تعنی مستلزم  
تعنی کل بنات است خمس مضارع بودن بطه که دلیل است بر استمرار است ششم تعریف علم بر ارجح که دلیل بر کمال  
غایت و احضار است ششم تعریف با اهل بیت نه با سماء و انما که دلیل است بر عظمت شان ششم نداء بعنوان احضار  
تعریف بطه که دلیل است بر تفرقه از هر قبیله و سیم انبان معصود بر آن ناکید انفعی همان نام او است معصود تعریف است که معقول  
مطلق بطه نام شده و وجه دیگر بخاطر صریح است که با سیم اینوجه میشود و آن تکیه تعریف است در مقام بیان اظهار است  
که بر این عظیم یا کمتر باشد و بعد از آن فاضل شده اند که گفته که احادیث سیمه امامیه لایست میکند بر آنکه این تیره در میان



نورثان زمان آنحضرت چنانچه توهم کرده اند بعضی اهل سنت و مؤید کرده اند توهم خود را بزرگوار این آیه فیما بین آیات الله  
 بر او ام و نوامر محققه بزوجات و چند دلیل دلالت بر بطلان این توهم میکنند یکی اینکه منطوق اخبار و روایات معتبره  
 باینکه پیغمبر را نشی نشد بدخول ام سلمه و اگر او در واقع داخل در اهل بیت بود منع کردن پیغمبر و او را از داخل درخت کسا  
 بجای نمودن ۲۰ بلکه پیغمبر را سار علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نمود و این بخلاف آنکه الله تعالی اهل بیت  
 و ایندلیست باینکه موقوفه و غیر اینان نبود و عدول از عدل و بی طهر کن و بی طهر که دلیل بر بطلان این توهم  
 نمی خیزد چنانکه مستلزم نفی اصل افراد است این عبارت اخروی عصمت است پس ائمه زو جات و بیفام  
 از جمله محققان است باینکه عدم عصمت ایشان مشهور است از کفر شیطان پس بعنوان تعلیل جایز نیست قبول آن  
 چنانچه توهم کرده اند بعضی شیعیان انقیاض مضمون و بعد از آن چند حدیث نقل کرده از طریق عامه که این آیه نازل شده در باره  
 حضرت علی و فاطمه حسن و حسین علیهم السلام علامه علیه الرحمه در بیان دلالت این تطهیر بر ائمه است  
 کوفته که پیغمبر سید و جمهور است مثل احمد بن حنبل و غیره روایت کرده اند که این آیه وافی بدست در شان علی فاطمه و حسن  
 نازل شده و ابو عبد الله مرثبان روایت کرده از ابی حمزه که فریب نه باده ماه علی خلاف روایتین در وقت طلوع  
 در خدمت حضرت پیغمبر می نمود و از جمله احوال آنحضرت اینرا ملاحظه می نمودم که از خانه بیرون می آمد تا وقتی که بدو و فاطمه  
 در خانه حضرت علی می رفت و عبارت را می گفت که السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته پس چون می نشستند علی فاطمه  
 و حسن و حسین علیهم السلام با هم می نشستند و بعد از آن این را از آنها می خواندند  
 نام توید که الصلوة جهام الله انما یورد الله لید حبکم الرحمن اهل البیت و یطهرهم و بعد از آن می نشستند  
 نماز می خواندند و علامه گفته که معنی آنست که دروغ از جمله حبس است خلافی درین نیست که حضرت علی عا و عا خلافت می نمود  
 میکرد پس نباید صادق باشد بر تقدیر دروغ و علی بود و ابی و بر حبس علی ابان لازم آید و فصل در بیان  
 چون این آیه واقع است در میان آیهانی که در آنها خطاب است با خاتم پیغمبران که شده نص در بیت که مخصوص ایشان شده  
 چون عدول از ضمیر جمع مؤنث در عنکم و بی طهری که ضمیر جمع مذکر شده و در نسبت شامل کل اهل بیت پیغمبر از اولاد ایشان  
 باشد و باین عبارت شامل علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ازواج رسول نام می شود و بنابر این مراد بظهار است از حبس طهارت  
 کنان نخواهد بود بلکه مراد از حبس شرک و کبائر و فواحش است مانند زنا چنانچه که می قطع الذی فی قلبه مدنی نیست  
 بر صدق انیدی و بر فرضی چون از نسبت کنیم نمی خیزد که علی عا امانت بزرگ خود نمود و اگر عا آن نبود احتیاج  
 بجز و نهان کردن آن نبود باینکه فواحش و عیانت و عاوان و کثرت قیام و بر سر افت قوم و غیر آن از فضایل

مفسرین

برای خود  
رویهان نموده

بر او دو و دو و از اینها میتوان گفت که اگر بر فرض که حبس محمول بر مطلق گناه باشد باید که بر شیعه باشد و حبس لازم  
 باینکه آیه تطهیر در شان او و سایر ازواج پیغمبر نازل شده چنانچه اکثر مفسرین آن نیستند و فانی تفسیر مرقده گفته که  
 رعایت مناسبت است فانی حبس که مافی نباشد و در اینجا عدول از ضمیر مؤنث بضمیر مذکر مطلق است پس نسبت  
 که گفته خطا در ظاهر که مخصوص ایشان شده بر رعایت این مناسبت مصداق آنست که گفته که جمع انقیاض پیدا و غایت آنست  
 اشیاء باینکه نسبت از رعایت کرد و از چندین بکنه غافل شدی باینکه در این نسبت سبب است بلکه عمل باین نسبت  
 با فعل ازواج که تکلیف و لحاج و همچنین مانع است از رعایت آنچه این حجر از جمیع مسلم نقل کرده و در جامع الانسار این نیز  
 بر تداوم است بعد از آنکه پیغمبر فرمود که اذ لو کما الله فی اهل البیت یعنی بعد از آنکه پیغمبر در شان اهل بیت فرمود  
 پس بعد از این فرمود که ایام را در پیغمبر از اهل بیت همان خودش و ذب زید کوفته ایتم الله ان المواء نکلون مع اهل البیت  
 من الله ثم بطله فاقترح الایها و فقیها اهل بیتها هذا اهل بیت الله و عبیده الذین هموا الصلوة بعد من علی بن  
 زید بن ارم که قسمی خدا قسم است که ما و پیغمبر و اهل بیت از اهل بیت زمان خود نیستند سبب آنست که در میان خود  
 بیات و چون تو بر ملا تشدد بدیوتم و سبیل خود ملحق می شود بلکه مراد با اهل بیت پیغمبر جمع اند از خویشان ایشان هم  
 که عدول است از آن و فاضی نور الله مرقده گفته بعد از نقل موبدات دیگر بر اینست که مراد با اهل بیت در شان پیغمبر  
 بنسبت مناسبت جمیع در معنی اهل بیت ناشی شده اینست که حمل کرده اند بلیت از اهل بیت خود می شود و بر جرات است  
 بر روی است احتمال است که مراد با اهل بیت همان حضرت باشد اما ظاهر اینست که در اینجا مراد اهل بیت نبوت است چنانچه  
 اهل الله اهل القرآن و سبب است بر اینکه اهل بیت نبوت است در محال است تعداد او شکی و شبهه نیست و از جانب خدا  
 و رسول تسبیح و تهنیت است بدلائل ائمه که در تطهیر حکایت غیر کمال آنحضرت علی البصیر و چون ام سلمه پیغمبر را فاطمه  
 خودش بر سینه و ایضا شایسته نفات از حال زوجات کمال اهل بیت برابر اسعار این باشد که نایب ازواج و غریب  
 از اهل بیت و از توابع ذما حبس اهل بیت است پس حاصل نظم آیات است که چون اهل بیت در محال طهارت می باید  
 میتوان این نیز در محال صلاح و عفت باشد و ایضا محکم است که ترتیب از آیات موافق نباشد با آنچه احوال و محقق  
 مفسرین است چنانچه پیغمبر بسیار در ترتیب آیات قرآن واقع شد از غرض چنانچه می باید در اصل بقا دم و بلکه فضل گفته  
 را از طهارت است از حبس تا که از کل گناهان خود اهد نمود و در دست باینکه هر چه مراد با اهل بیت است اهل بیت الله و اهل طهارت  
 بر طهارت از کل گناهان خواهد نمود و اینست که گفته که علی عا امانت بزرگ خود نمود و در دست باینکه هر چه مراد با اهل بیت است اهل بیت الله و اهل طهارت  
 از اهل بیت است پس هم آید و اینست که گفته که اگر حبس محمول بر مطلق کل گناه شود رعایتش مواضع در حبس محمول بر مطلق کل گناه

در حبس محمول لازم نیاید  
۲۸۱

صریح

ازواج بی تکلیف

۱۶































در شان او چون مخالفان انوم او را بسیار و بعضی از آنها بقریب است و بعضی دور و مواضع آنها در فروع است  
در مقام روحا لا اختصار بها لفظ نقیض بمواضع شصت و هفتم **فصل فی دعوه**  
شماره گفته است که امامت که بعد از رسول صومعه متوازه حق مرتضی علی بن ابی طالب بود و انما نقیض ایمان از انوع  
نمودند و ابو بکر و عمر و عثمان بنی با حق خلق و فرمانبردار بودند و با حق عرویت که کسی از آن در غفای رسید که ما میدانیم  
که کسی را که رسول خدا است و دست میزدند و نیز او را شتر دو دست میدادند و بگویند که کسیت ابوذر انما شتر کسیت  
علی بن ابی طالب گفت که هذا المصطلح حقه یعنی انما شتر که حضرت رسول است و او را بسیار دست میزدند  
و اینست از آنکه خود شتر است و شتر است و غیره که باید که مراد از حق در مقام خوانش باشد  
در غیر اینصورت و با حق علی الباطل گفته اند و ممنوع بودن آن باعتبار اینست که عمل آن کاتبی نمی نمودند  
و از جمله حکمت آن آنکه را که دلیل امامت علی بن ابی طالب بود و ولایت نمودند و با حق بعضی از آنها اند که دست و سرش انداخته  
فهرست از بزرگواران است و اینها و باید که مراد حق این حضرت علی بن ابی طالب است و ممنوع شدن و از امامت و لو انهم آن  
خبر نیست که از نهایت شهادت است یعنی آنکه اگر از قیاس از امیر المؤمنین کجایی یا شتر بر مثل حدیثی که صاحب حدیث  
النواری حضرت صادق علیه السلام کرده و محقق نیست که یکی از حق این حضرت احوال آن بگویم و عمر و رسول الله  
آنحضرت بعنوان تنبیه و توبه و جواب بود که ما امان عاقلان قاسطان کانا علی الحق و ما ناعلیه  
فعلیما حمده الله و المصطفی حسن مردم متفرق شدند و در از غلصین بعضی از آنحضرت رسیدند که توبه کردند  
از آنچه در آن اندوخته و گفتند آنحضرت فرمود که ایسان و امام و در پیوار اهل بیت از موافقا القول  
و جعلنا منهم ائمة یدعون الی التاد و قاسط یعنی ظالم است مطابقا القول کما و اما القاسطون کما  
لجهم خطبا و عادلند و با حق که از حق برشته اند کما فی قوله تعالى و الذین کفروا بقرآنهم یعدون و در از  
حق علی بن ابی طالب است که ایشان تسلط بر او بودند و بر دشمنی او و قاتل نمودند و مراد بر حضرت خدا حضرت است  
که رحمة العالمین بود و در روز قیامت ایشان را محبت خواهد فرمود و ایضا حدیث نبوی ص که عامه و خاصه  
بجنت آن بهین منون هر یک است و با حق علامه نقل کرده که احمد بن موسی بن مردویه از جمهور عامه کندی طریقی روایت  
کرده از عایشه که حضرت پیغمبر ص فرمود که الحق مع علی و علینا مع الحق ان یصترقا حق یو اعلی الخوص  
حاصل معز آنکه علی و حق هرگز از هم جدا نمیشوند و وقتی که با یکدیگر کجاست حضرت پیغمبر ص برسد و فضل بن روزبهان  
بعد از تشکیک در صحت سند این روایت فرض نسیم نموده و گفته که شکی نیست در حق علی با حق و حق علی است بلکه لا

مستخرج

در شان او چون مخالفان انوم او را بسیار و بعضی از آنها بقریب است و بعضی دور و مواضع آنها در فروع است

در مقام روحا لا اختصار بها لفظ نقیض بمواضع شصت و هفتم

این بر حقیقت خلفا نیست زیرا که علی با اعتبار آنکه علی قاتل نبی است و متابعت مناصحت این منفرود و اینها دلیل حقیقت خلفا  
بود و اما جمعی که مخالف علی است و میگویند که اینها از اعتقاد نیست که حق با حق است و اینها را باطل بود و اینها  
انرا رست بکجاست جنگ ایشان و معویه و انصار آنها و قاضی نور الله مرقدہ گفته که ظاهر اینست که مقتضی عصمت حضرت  
و نقیض علی عدالت و جواز اقتدار آن امام بهام بن بریکه جاز نیست که پیغمبر ص مطلقا حکم بحقیقت کسی کند که او را  
و حق از وجود انقضای تاد در حوض کعبه بر خور و معتمد او قیاس است و شری از جواز باشد که بخوبی صد و عصمت از  
حسب کسی می ستیزد که نسبت به هر کس عصمت او ظاهر است امامت که از لوازم آنست نیز ثابت و با وجود نبوت  
جنس بر امارت امامت مخالفین و از درجه است با ساقط است آنچه فضل گفته که متابعت و مناصحت علی بر حقیقت خلفا  
نشد و سلب است و در وقتی تمام است که متابعت جری و از ادمائات ظاهر نیست و منظور از نصیحت خلفا و روح است  
و جلالت ایشان است و ترفیه حال سلیح النظام امور و الحق خلافت است و از جمله اولی آنکه متابعت حضرت علی  
با خلفا نیست از راه منظر اربعه حکایت معویه بنی و بهر است که بجز تائید آنست که گفت بقا و بقاء الجمل الخشنو  
خانیان میان در اصل عصمت چهارم عمل شصت و هفتم **فصل فی دعوه**  
اینفقه در نسخ شاری قبل از حلول هر موه که کور شده اما شاری در توجیه آن خبر نوشته و فقیر گوید که کذب  
کاف و سکون الی الخ و فنیج کاف و کفر الی مصدر باب طر است یعنی دروغ گفتن و در اینجا معنی مصدیر و معنی  
خبر کاذب میتواند بود و در معنی کذب خبر حدیثی است که بر اینند که کذب عبارتست از فی لفظ واقع و  
صدق آن عبارتست از مطابقت واقع و نظام گفته که اول عبارتست از موافقت اتفاق و بنا برین قول است  
میان صدق و کذب نیست با خطا گفته که کذب خبر عبارتست از فی لفظ واقع و اتفاق و صدق آن عبارتست  
از موافقت هر دو پس واسطه میان صدق و کذب سبب و با خطا کلام مجنون را از انقبیل میداند و چون  
احوال منافقان ظاهر است صدق و کذب بهر یک از اینها است لکن انقبیل معنی واقعی آن ضرورت نیست در اینجا  
قلیله من اراده من المظان و کسوه بدال کجاست و لام و سین بعضی معلوم با نقیض است لکن  
پنهان کردن عیب خبر و فعل مجرد آن از باب ضرب و بهین معنی است که صاحب مجمع البحرین گفته که کذب الباطل  
کتم عیب السله و یقال ایضا کس کس لسان من ضرب الشدید لاهل الاستعمال و شاید که با نقیض  
کثیر باشد و با خطا و غلط الی الی و قطع الاثوار گفته شده و با جمله اینفقه است که انما نقیض  
در روح بسیار میگفتند و بتسلط عیون آنها را می گفتند و با خطا میان جمهور است و در اینجا در باب

۳۰۲

در مقام روحا لا اختصار بها لفظ نقیض بمواضع شصت و هفتم

در شان او چون مخالفان انوم او را بسیار و بعضی از آنها بقریب است و بعضی دور و مواضع آنها در فروع است

در مقام روحا لا اختصار بها لفظ نقیض بمواضع شصت و هفتم















































آنچه در حدیث آن مفهوم از منطوق قرآن بیان آن اصل مفید هم که در حدیث صحیح است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام است  
 لا یغنی عن الصلوة الا من حتمه الطهور والوقت والقبلة والركوع والجلوس ثم قال على القراءة سنة والشهادة سنة والتكبير سنة  
 ولا تنقض السنة الفريضة وبنابر اول حدیث سنت بخند وچشم شده وآنچه شیخ بهار الدین علیه الرحمة در زیاده الاصول پسندیده واز  
 از ابراد است فارغ ویده نیست که هر قولی که از آنست یا در حدیث یا در منطوق قرآن یا در حدیث یا در منطوق قرآن یا در حدیث یا در منطوق قرآن  
 اوست برحالی که آنها قرآن و از افعال عادی نباشد مثل گفتن یا و نوا کردن و بنابر ثانی سنت عبارت از آنچه  
 فاعلش مستحق ثواب است و از آنست که در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح است  
 آنچه رجحان فعل آن منطوق قرآن باشد خواه عینی باشد خواه غیر عینی باشد خواه در حدیث باشد خواه در حدیث باشد  
 و لهذا امام عارف است و تشدید کند که وجوب مصطلح اند سنت نامیده و در اینجا اعادة محال فطارت و وقت قبل  
 و رکوع و سجود و سوره از یک سوره ای اول در صریح قرآن مذکور است بخلاف آنچه تا بعد از آن فرموده که خلا  
 بهیچ یک از اینها اعتبار نیست که منطوق قرآن باشد باقی اصل کار که شریعت آن منطوق قرآن است میشود و منافی است  
 ندارد با وجوب آنکه بوجوب هر یک مذکور است در مظان و چون از منافقان تغیر سیرت بهمینجا نموده اند چنانچه باید  
 تتبع معلوم میشود بنابرین حمل سنت بر مقام بر هر یک از اینها جایز است بلکه اراده مجموع آنها نیز از آن ممکن است  
 بنا بر اینکه هیچ اینست که هرگاه لغوی استعمال شود و احتمال متعارف داشته باشد خواهی که باشد در آنها و خواهی که  
 حقیقت و در بعضی مجاز باشد و اینها معنی جمعی بهمینجا داشته باشند از آنکه کل آنها از انلفظ جایز است چنانچه شیخ طری  
 رحمه الله در عده الاصول تصریح بآن فرموده و بعد از آن در شرح مناجات و گفته که اینها در حدیث صحیح است  
 قاضی ناقض است که از علماء اعمامند و بیان قولین است در هر دو اصل است و هیچ کس که گفت غرض آنکه آنچه شایع در حدیث  
 تغیر سیرت سنت احمدی است که بکسبیت معتقد و موقوف است با طریقه بعضی سنیان در روایت بسبب و نهاده و بعضی  
 دیگر بکسبیت این و بر حنی بنیاده برین قابل شده اند بلکه در کیفیت بعضی روایات بکسبیت تغیر سیرت معتقد و نهاده اند چنانچه علامه  
 رحمه الله نقل کرده که اگر چه بنویسند و باینکه غرض از آنست که باینکه استیجاب آن ثابت است بنابر آنکه معلوم  
 نیست و از جمله اجماع و از آنکه آنست که بکسبیت حضرت سید الشهدا علیه السلام است که حضرت فرمود که خمس  
 صلوات فی اليوم و اللیله فقال هل علی غیره فقال لا الا ان تطوع احدیت بغیر صلوات کان سلام شیخ نماز است در روز  
 و شب باید عمل آورد و سبیل سبیل که باینکه از آنست که حضرت فرمود که هر یک که نماز را بعنوان تطوع و سبیل  
 و از جمله سبیل است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است

اینکه در حدیث آن مفهوم از منطوق قرآن بیان آن اصل مفید هم که در حدیث صحیح است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام است

اینکه در حدیث آن مفهوم از منطوق قرآن بیان آن اصل مفید هم که در حدیث صحیح است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام است

سبیل

نماز نور و سواد حق است و بعضی از سنیان گفته که هر چند تطهیر مستحب است و چون نماز در وضو و غیره مستحب است  
 و بنابر حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است  
 و سبیل آنکه منع استیلاء است و بنابر حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است  
 و التزم بالیهامین یعنی منع استیلاء در زمان غرض است و بنابر حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است  
 در نماز خواه چه بر سر خود و خواه چه بر سر دیگر تطهیر قبل از آنست و در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است  
 در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است  
 آنکه شایسته آنست که نامیده باشد و در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است  
 باین حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است  
 انتمی و از حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است  
 نقل کرده که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است  
 مالوف باین روایت که اول نماز را بشوید و بعد از آن سر و شستن دستها را بشوید و بعد از آن دستها را بشوید  
 شستن نماز شود برحالی که بوسیله کوبیده و بار چرخ از کوبیدن بدست گرفت بعد از آنکه سبیل است  
 میباید و محمد ابراهیم سنی باشد پس بفرمانی که بنابر کوبیده و بار چرخ سوره ملاحقان که یکایک است بفرمان  
 بخواند و بهمان کیفیت و بعد از آن سر خود را قد بریزد و از آن بعد از آنکه در کوع و ذکر در آن کوع اند اصلا و از آن  
 در آن کوفته بر همان کوبیده و در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است  
 فرود و در آن سجده نام کند و در سجده نیز فرود بخواند و در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است  
 بنابر آنکه بنابر حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است  
 شایع نیست که خروج از نماز بغیر سلام میباشد بکسبیت سنیان که مشهور در صحاح مذکور است که حضرت  
 فرمود که مصاحح الکتاب و تحلیلهما الشلیح یعنی که بکسبیت از آنکه سبیل است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است  
 از حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است  
 عبادت است پس هر چه واقع شود کافیت و اگر چه بنویسند که هر یک که نماز را بعنوان تطوع و سبیل  
 بر او سبیل است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است  
 فتوای جناب در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است که در حدیث صحیح است

۱۶۰

نماز















































که خوش از اهل کلمه بدعت و نعم البدع است پس بنویسند و بعد از این نماز بدعت و خوب نیست علامه رحمه الله در طالع عمر فرمود  
که او این نماز بدعت کرد و بجاعت بجا آورد با این که جاعت جایز نیست مگر در نماز فرضیه و قاضی الوضوء در جواب گفته  
کند بدعتی است این نماز را می کرده و بعد از آن و الا نشاید باشد و سید مرتضی رحمه الله در رد المحتار گفته که گفته  
بیت درینکه صلوٰه تراویح بدعت چه غیر مبرور بود که ایها الناس ان الصلوٰه باللیل فی شهر رمضان من  
النافله جماعه بدعت و صلوٰه الخیر بدعت الا فلا یتمتعوا شهر رمضان فی النافله و لا یصلوا صلوٰه الخیر فان قلت  
من حسنہ خیر من کثیر من بدعت لا فلا کل بدعت ضاله و کل ضاله سبیله الی النار حاصل از آنکه ابرو داند نماز  
نافله در شبهار ماه رمضان بجاعت بدعت و نماز جائز نیست بدعت پس نافله ماه رمضان بجاعت مکرر اید و نماز  
بجاعت اید چه بدعتی که سنت قلیل بهتر است از بدعت کثیر چه بدعتی سبب کثرت است و هر کس این را بوجوب بدعت  
بعد ازین علامه گفته که عمر در ماه رمضان شبی بجا آورد یک رکعت و بعد از آن سجده و اید و از آنجا که گفته  
گفته شد که مردم جمعیت کرده اند بر این نماز نافله پس گفت بدعت و نعم البدع و حال آنکه گفته شد که در این  
ضوایق و در زمان امامت مرتضی علیه السلام سوال کردند اهل کوفه از آن امام بهام که این نماز برای  
نافله ماه رمضان تعیین کنند آنحضرت راضی نشد و خاطر نشان این که کرد که آن خلاف سنت است بعد از آن  
اینکه بهمت سخن گفت آنحضرت گماشتند برای خود کسی را پیش و او گفتند پس حضرت امیر المؤمنین امام حسن  
فرستاد و نماز را بار بار گرفته روی بجانب مسجد نهاد و چون توجه او را بجانب مسجد دیدند در میای مسجد رفته  
بنده و اعمراه فریاد کردند و میام نافله ماه رمضان در ایام عمر بن الخطاب و از زمان نبوت است تا در  
آن جماعت مدعی جواز آن نگذاشتند و لهذا عمر مردود و غیر از آن بدعت مخدوم و فضل آن روز بهان اول  
مدعی این شده که نافله ماه رمضان بجاعت در زمان عمر بن الخطاب است و سرور گذارده شده و بعد  
از آن جماعت آن موقوف شده و در زمان ابوبکر و اوایل زمان عمر نیز موقوف بوده و در ایام عثمان بن عفان  
احادیثی متفقند بر آنکه آنها تسکین نموده و مانبا گفته که بدعت و قسم کسی که آن خلاف قواعده باشد که عمر  
انها را فرموده و نزد اهل آن زمان معین گشته و این کتب بدعت ضالالت و قسم بکفر است که مخالفی  
با قواعده مقرر در زمان پیغمبر ندارد بلکه موقوفاتی با قواعده مقرر شده از اصول مقرر شرع دارد مثل نماز پنج روزان  
و این بدعت صحیح است چند در زمان رسول خدا نبوده است پس اهل آن زمان و اعلام بیان از صحیح است و  
مقررات و صلیه و دینی است این کتب بدعت کما مر صحیح و کما مر صحیح میباشد چنانچه علمای تفریح کرده اند پس بنویسند

۷۱  
۵۴  
فرماندگار فیض

جماعت تراویح را بدعت شمایند یا نه یعنی باشد که در زمان غیر مقرر مستمر شده بود و این منافات ندارد با اینکه  
در آن زمان مکالمه بعمل آمده باشد پس اعتراض سید مرتضی بر قاضی القضاة ناقط میشود و این که حضرت علی هم  
در کوفه در زمان جماعت نافله را منع کرده اگر ثابت شود سید بنی بر اجتهاد خودش باشد و بجای گفت  
محدثه لاحقی اعتراضی بر مجتهد سابق نباشد و قاضی نور الله مرقدہ در رد اول گفته که اخبار را حدیثی که سنیہ نقل  
آنها متقدمند بر شیعه محبت نمیشود و در رد ثانی گفته که سید مرتضی بدو قسم تخصیص تعنیه علیه کل بدعت ضلوه  
بقسم اول تعنیه رسانده و نه بعد از آنکه ظاهر است که جماعت نافله ماه رمضان یا نوافل غیر آن مخالف اصل است  
که جماعت مخصوص نماز و احببت و لهذا اهل اهل اسلام بغیر سنیہ نافله را جماعت گفته اند و سنیہ نیز  
از جمله نوافل غیر صلوٰۃ تراویح را جماعت نمیشمارند پس ظاهر است که اندفاع اعتراض سید مرتضی بر قاضی القضاة  
بر کدام مقدمه سنی است چگونه دفع میشود آن اعتراض از قاضی بحر وقت سید مرتضی بدو قسم باصطلاح این صاعی را جماعت  
این که شاید سید در اوایل آن نحو کجاست این نماز کرده باشد یا این که سید مرتضی رحمه الله با حدیث صحیحی که  
بین الفرقتین است بدان بر نهی غیر متکا رآن کرده و آنچه در وجه منع کردن حضرت علی عم از آن در کوفه گفته  
در کمال و هر کس و سنی است انتہی و همانا که جهنم و هوس نیست بر فرضی که اجتناب و جایز باشد مخصوص عیث  
بود و امام زمان جناب و نمیتواند نمود و خاص که گذشت در اصل مقدمه بابیکه متروک بود آن در اوایل زمان  
بنی عباس و تمام زمان بیکر و اوایل زمان عمر بن الخطاب و غیره نه که الاثر و دلیل صحت اجتناب از آنست نه اجتناب و فعل آن  
کمال الحنفیہ است و وجهی هم

وہ شہادت کے موہا

اینقره در شرح نیت و انار است باینکه خلفا ثلث و اتباع اثنی عشر بودند بر سبکه حضرت خاتم النبیین ص  
تفسیر کرد بروحانیت و خلافت حضرت امیر مومنان عا بن موصی صحیح هر یک که بعضی از آنها قبل از اینک شت و بعضی  
و بگردن مقام مذکور خواهد شد و هم از آن شهادت را بهمان کرد و بعد بنیاد و من یلقها قافه التوفیق  
عصی در کلام جناب اکبر شت بلکه بهمن قانع نبودند و برای خاطر این بکس شهادت ندادند و دروغ ادا نمودند و باین  
آنچه در کتاب الوصیه کافی در ذیل خطبه الوسیله از حضرت امام محمد باقر ع روایت که حضرت امیر المومنین در رو  
بهنم وفات حضرت رسول ص بود از آنکه از جمیع قرآن فارغ شده بود و در طی خطبه که در آن مقام بخواند اینکلمات  
اعجاز رسالت را فرمود که الا وان اول شهاده نزول و توفیق الا سکن شهادت و هم ان صاحبهم مستخلف رسول  
الله ص فلما کان من امر سعد بن عباد ما کان رجوعا عن ذلك و قالوا ان رسول الله ص مضمون له یخلف







که هر که رؤسا و مهاجرین و انصار را جماعت کنند بر امامت او و در امامت او بگرفتند و پیغمبر حق شده و قسم اول شده و انصار افراده  
 بر رسول خدا ص و در سقیفه بعد از رحلت جعفر با از مهاجرین و انصار که در آن مکان حاضر بوده اند بجا می آید که بعد از این قیامت  
 و شوکت کسی از مهاجرین و انصار یاری اظهار نمی گویند و نخواهد داشت پس مجمع علیه نموده خواهد داشت و چون امیرالمؤمنین  
 و سید بنی آدم مشغول نشد حضرت سید مرتضی بودند و تشریف حاضر شدند پس اهل تقیقه است که در دنیا با جعفر و عبد بن عباس  
 و چون حاضر شد و امتناع از بیعت و زید پس از آن و سعید و قیس و خویشان او نیز امتناع نمودند پس اهل تقیقه دانستند که  
 آن اقرار بیعت بجهت سوزنا و دیگر و بعد از آن جعفر از مهاجرین که در تقیقه حاضر بودند اظهار نمی گویند که در آن وقت و مولود  
 استناد قدس است حدیثی که مرویست در کتاب احتجاج طبرسی و شمس الدین است که ابو بکر داشت و مهمت که آن  
 آنها می گماشت و ملحق ترجمه آن نیست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از اباء کرام خود علیهم السلام روایت کرده که بعد از آنکه سید  
 مردم با ابی بکر منعقد گردید هر گاه که بخدمت حضرت علی علیه السلام می رسید اظهار اینست که بگو و از آنحضرت التماس می دیند پس ابی  
 بر خود بزرگ نمرد و با حقو گفت که می باید با آنحضرت بیخورد و که در آن وقت این جوابات خود را از خاطر خاطرش یاد زد و در  
 از انکار این فباحت که غضب امامت معذرت باید نمود و بالجمله غافل بخدمت آنحضرت رسید و دستهای خود  
 با آنحضرت گردید و بعضی رسانید که قسم بخدا که اینکار بجهت می نمود و نفس غریبی در آن نشو و بر سر سبقت  
 طریق معذرت می نمود تا اینست که گفت که چرا تو بخاطر داری بر من آنچه را که من سختی آن نیستم و اظهار کراهت از من  
 و بنظر حضرت درین بیکری پس حضرت علی علیه السلام فرمود که چه چیز تورا بر این کار واداشت هر گاه نفس تو و عین دل تو  
 و حلیصی آن نبود و در ترتیب بر انجام آن برخودت اعتقاد نمی نمودی ابو بکر گفت حدیثی از حضرت رسول خدا ص است که  
 ان الله لا یجمع امتی علی ضلک لغرضه فیکذا ارد که اینست که اهل الهی اتفاق کنند و من چون جماعت است را دیدم تابع  
 و اگر می بینم که یک کس از ایشان تخلف میکند هر گاه که با یکی از من خدایت می کند و من فرمود که ای بکر گفتی از حدیثی که  
 ان الله لا یجمع الی پس من از امت بودم یا نه ابو بکر گفت بلی آنحضرت فرمود که همچو جمع که امتناع از بیعت  
 نمودند و اینست که سلمان و عمار و ابوذر و عتبه و سعد بن عباد و رفقا و از انصار بودند ابو بکر گفت که همه شان  
 از امت بودند آنحضرت فرمود که پس چگونه احتجاج بخدمت بنی جاسی می بردند و خلافت شستی و حال آنکه این قوم مردم که  
 جمله خلع می نمودند تخلف از این جماعت نمودند با اینست که امت را در باره این طغیان و محبت ایشان رحمت رسول  
 غیر خفیت ابو بکر گفت که ندانم که ایشان تخلف کردند مگر بعد از آنکه خلافت خود را می یافتند و بعد از آنکه

حکایت عجیبی در این باره است

حدیثی از امام صادق علیه السلام است که فرمود  
 و بیان در این باره است

و از آن برادر مردم ازیندین رو برخواهند داشت و محاربت ایشان را اگر اجابت ایشان کنم بر دین کم مشقت تر و در  
 کار دارند و راست ازینست که مردم بر پیغمبر و بعد از اسلام حاضر شوند و در دستم این را که توبه می بینی از من در  
 کار دارند و ادبای ایشان از من و فتن پس علی علیه السلام فرمود که اگر چه نیست لیکن خبره را از کسی که مباشرت  
 می داند بگو و از آن می گویند ابو بکر گفت بنصرت و وفا و دفع ندانم و محاباته حسرت و اظهار عدل و علم  
 با اینست و فصل خطا نباید در دست و کمی عزت در میان به بقا و گرفتن حق مظلوم از ظالم و برادر و برادر  
 پس از آن ابو بکر ساکت گشت و دیگر فرمود حضرت علی علیه السلام و التائب و القاریه یعنی استحقاق امامت بهم می رسد  
 با تو گفتی و شستی و اسلام و خوشی بر رسول امام علیه السلام پس ابو بکر گفت و التائب و القاریه بعد از آن حضرت علی  
 فرمود که من می دهم ترا بخدا و ایا بکر که ایا اینخدا را در خود می یابی یا در من ابو بکر گفت در تو ای ابا بکر حضرت  
 ان می دهم ترا بخت که من اطاعت رسول خدا کردم قبل از مردن مسلمانان یا تو گفتی تو فرمود که من می دهم ترا بخدا  
 که من بودم صاحب اعلام پس جمع اعظم اهل امت سوره برادر است یا تو گفتی تو فرمود که من می دهم ترا بخدا که کفایت  
 خدا بخت حق در روز غار من کردم یا تو گفتی تو فرمود که من می دهم ترا بخدا که من مولی و مهر منی شدم بعد از رحلت  
 علیه السلام یا تو گفتی تو فرمود که من می دهم ترا بخدا که ایا بر اینست و لایقی که با ولایت خدا و رسول در آید اما و لیکم الله  
 که تو بر اینست پس نازل شد یا برای تو گفتی را تو فرمود که من می دهم ترا بخدا که ایا برای منست و از آن رسول  
 خدا و من رسول می باشم یا برای تو گفتی یا تو فرمود که من می دهم ترا بخدا که با من با اهل و فرزندان من بصحراست  
 حضرت خاتم النبیین بر مبارکت که من یا تو گفتی یا تو فرمود که من می دهم ترا بخدا که اید یا نه عینکم انتم  
 اهل البیت بر من و اهل و فرزندان من یا تو گفتی یا تو فرمود که من می دهم ترا بخدا که اهل و فرزندان من  
 انانی که ستم در زیر کس و خود فرمود با یکی تطیبات این را دعا نمود که اللهم هؤلاء اهل البیت لا اله الا الله یا تو  
 گفتی تو اهل و فرزندان تو فرمود که من می دهم ترا بخدا که منم مصداق آنه یوفون بالکذ و یخافون یوما کان  
 شره مستطیوا یا تو گفتی تو فرمود که من می دهم ترا بخدا که تو کسی که بر کوه سبزه شد افشاید بر او باران که غر  
 گذارد و بعد از آن ماند فاصد غر و بخود یا من گفتی تو فرمود که من می دهم ترا بخدا که تو را که او را لا سیف الا ذوالفقار  
 و لا یخفی الا علی انما سماه بستان او شنیده شد یا من گفتی تو فرمود که من می دهم ترا بخدا که تو کسی که ستم با او داد علم من  
 او را در زیر پست نشاند برای او یا من گفتی تو فرمود که من می دهم ترا بخدا که تو کسی که دفع اندوه و در ستم و او را  
 بخت من و عباد و یا من گفتی تو فرمود که من می دهم ترا بخدا که منم کسی که با کبره کرده است و خدا از سفاح و زنا از زمان

در این باره است











اصل نیست همیشه ابدی اما ای بابا سرحد

و بمعنی قدیم از آن آئوده علی مافی القاموس و در سبجی بمعنی اول السبب بنما بد نظیر آنچه مر و بست که اعمل لهذا کذا تا العین  
ابدا و اعمل لآخره کانت موت عبد یعنی کار دنیا را بنیان کن که گویا همیشه در آن خواهر بود و کار آخرت را بنیان کن که گویا  
فردا وقت خواهر نموده و صاحب جمیع الجبرین و در سبجی بدست گفت که ای مخلد الاله اسر الذهر و الابد اللوام و ضیعه  
الجری بدا ای انما و دایم بمعنی خیر است که در زمان ماضی حاصل استقبال ستم برانند صاحب جمیع الجبرین گفته که دایم المطر تابع  
نزول و الدوله شمول الارضه و در سبجی نیز و یک بد است تا خود است و اب لنفج و الابد و سکون و فتح نموده و با  
که بمعنی عادت و سنت است و اصل این در رب العزت از باب ال معنی جد و عقب صاحب جمیع الجبرین بعد از نقل این  
فقوله کذا اب فرعون ای عادت و انما فیها ای دام و علیها و از شیخ طبری نقل کرده که تفسیر و سحر که  
الشمس القمر ابابین گفت که ای یار من فی صیرهما لا یفترقان فی منافع الخلق و اصلاح ما یصلحان من الامم و  
الایمان و النسات لیس فی کمالها ثانی بر انما علیم و در و شود و و سطره زادنی عفتان کرد

[illegible]

صاحب مع البحر كنش كذا الامد هو نهاية البلوغ وجمعه مادة يقال بلغ امده اي غايته وعن الرازي الامد كذا  
متقاربان لكن لا بد اعتبار عن مدة الزمان التي هي واحد محدود ولا يتقيد فلا يقال ابلكذا او لا مدته  
بجهولة اذا اطلق ويحتمل ان يقال كذلك والتميز بين الزمان والامد ان الامد يقال باعتماد الغاية والزمان  
عام في المبدأ والغاية ولذلك قال بعضهم لم يبق بالغاية متقاربان قوله امد ابعد اي مسافة واسعة وفي حديث  
وصفه تعالى امدكم نورا غايته ببقائه قبل الاقل في الدعار جعلت مدا امد وواحد واد اي منتهى بل منتهى اليه بقاء  
بغير ضغط هو الابد ما خردت ان غدا ولا يفهم فيه سكون الابد اصل معنى قول روزگار مني كه ميانه نيز صبح وطلوع  
افكار است وروح ما خردت ان روح نغمه كه در اصل معنى آخر روزگار مني كه از اول روزگار تا بهشت وادها نهد از

روز جمعه است و روح بجای روح منقطع فعل کرده و او آن است بسبب سبت آن با بقا وجه و در وقت مثل است از سبت  
اللفظ مع اللفظ که از محسنات است و در اصل بقا و دو سوم گذشت است و اول

عوامله و انصاف هم نام در لایه و فطرش برای انصاف و استحقاق  
و جابر و رابع اعتبار عامل مقدار خبر است و اخذ و استحقاق نام و انصاف و انصاف که معنی طاعت است  
و انصاف و مفرد و جمع و مذکر و مؤنث و آن را گویند مافی القاموس است بدو احوال در یک کمال از قبل جمع جمود  
بال انصاف است که در زمان خلافت ضلال یا مطلق یا در کتب مذکور در از منته متفق باشند و انصاف و انصاف  
نام انصاف و صاحب انصاف و انصاف

مع مذکر اسم فاعل یا مفعول و مضاف مفعول ما خود است از محبت کفایت می یابد و مستی و فعل محمد و آن از باب ضرب است  
مذکور است و شایع استعمال فعل و اسم فاعل آن از باب افعال است و اسم مفعول آن برون است مفعول استعمل شود ضایحه نیز  
بسیار میگویند اما حاکم میگویند و لفظ موالید هم در نسخه شارح نیست و آن بضم و فتح میم در نسخ مضبوط و بنا بر اول مندرج  
در الاثر از حسن است و جمع سالم با سلفه قانون بسبب اضافه میتواند بود و بنا بر ثانی جمع کسره مولی است بفتح و این نسبت با  
میان و لاحق و مولی نیست و کفر آمد علی ما فی الشکوس و آنها مالک کلام و آزاد کننده و آزاد کننده و صاحب و غیره نیز مثل این  
مانند و او هم سیاه هم قسم و کسر و کبی یکی فرو داند و غیر یکی از اینها و و ولی و از و حاضر و متعم و متعم علیه و تابع و تابع  
مانند و او هم سیاه هم قسم و کسر و کبی یکی فرو داند و غیر یکی از اینها و و ولی و از و حاضر و متعم و متعم علیه و تابع و تابع

[illegible][illegible]







